



# تذکره

نشریه  
جامعه مدرسین  
حوزه علمیه قم

● مطالب این شماره

- ۱ - سرمقاله
- ۲ - سخنان امام امت با رئیس جمهور محترم و هیئت دولت
- ۳ - پیام حجة الاسلام خامنه‌ای به کنگره علمی امام رضا (ع)
- ۴ - مروری بر سخنان حضرت امام
- ۵ - تفسیر سورة ملك (۳)
- ۶ - موقعیت عقل در منابع فقه و حقوق اسلامی (۲)
- ۷ - بحشی پیرامون ولایت فقیه
- ۸ - خمس در کتاب و سنت (۵)
- ۹ - ثمرات قیام حضرت امام حسین (ع)
- ۱۰ - تئوری ارزش کار (۲)
- ۱۱ - نجوم امت (۳)
- ۱۲ - واحسیناه... واعطشاه...

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

١٢٠٢

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# تَوْكَلْ عَلَى اللَّهِ

## فهرست

- ۱- سرمقاله ..... ۲
- ۲- سخنان امام امت با رئیس جمهور و هیئت دولت ..... ۴
- ۳- پیام حجة الاسلام خامنه ای ..... ۱۰
- ۴- مروری بر سخنان حضرت امام ..... ۲۲
- ۵- تفسیر سورة ملک (۳) ..... ۳۳  
شهید آیت الله مرتضی مطهری
- ۶- موقعیت عقل در منابع فقه و حقوق اسلامی (۲) ..... ۴۲  
دفتر همکاری حوزه و دانشگاه
- ۷- بحثی پیرامون ولایت فقیه ..... ۵۰  
سید حسن طاهری خرم آبادی
- ۸- خمس در کتاب و سنت (۵) ..... ۶۶  
علی احمدی میانجی
- ۹- ثمرات قیام حضرت امام حسین (ع) ..... ۷۲  
رضا استادی
- ۱۰- تئوری ارزش کار (۲) ..... ۸۲  
غلامرضا مصباحی
- ۱۱- نجوم امت (۳) ..... ۹۸
- ۱۲- واحسیناه...، واعطشاه... ..... ۱۰۵  
مرتضی حسینی نجومی

فصلنامه علمی پژوهشی  
شماره ششم  
پاییز ۱۳۹۳  
مجموعه شماره ۱۴۰۵  
تیرماه ۱۳۹۴

تأسیس و تدوین: محمد یزدانی

• درج مقالات:

تحت نظر هیئت تحریریه  
فصلنامه

پاییز ۱۳۹۳  
شماره ششم  
۲۲۹۹۶۳۵

مکان انتشار: مرکز علمی-پژوهشی  
فصلنامه



## سرمقاله

بسم الله الرحمن الرحيم

«انی لا آری الموت إلا سعادة ولا الحیاة مع الظالمین إلا برماً»

ماه محرم سرفصل سال قمری یادآور بزرگترین حادثه جانگذا در تاریخ اسلام و روح بخش هر نهضت و انقلاب آزاد بخواهانه، ماه غلبه خون بر شمشیر و ماه شهادت و شجاعت و فداکاری فرامی رسد و خاطره های حادثه کربلائی حسینی و کربلاهای ایران و مغاهیم عشق مقدس و ایثار و گذشت و جانبازی های رزمندگان اسلام را در راه انقلاب و اسلام زنده می کند.

از محرم شصت و یک هجری تا کنون یک هزار و سیصد و چهل و سه سال گذشته است هر سال در اطراف این حادثه بحث شده، خطابه ها ایراد گشته، کتابها نوشته و مرانی سروده شده است.

اولین خطابه ها توسط دختر علی علیها السلام، زینب کبری، قافله سالار کربلا علیها السلام و علی بن الحسین امام سجاد علیه السلام بود که در شهر کوفه و شام، در برابر مردم و اجتماعات عظیم و در جلسات پر جاه و جلال طاغوتیان ستمگر وقت، ابن زیاد و یزید بن معاویه ایراد شد و از همان اولین جملات و از اولین خطابه ها تا امروز همه جا همیشه گفته شده است که: هدف اصلی از این مبارزه و درگیری، سرنگونی طاغوتها و برقراری حکومت عدل الهی بوده است، چه اگر حسین بن علی علیهما السلام به ذکر و دعا و بحث و گفتگوی محدود در مدینه اکتفاء می فرمود، ستمگر و طاغی زمان، فرزند ستمگر و طاغی بزرگتر یعنی یزید بن معاویه با حضرتش کاری نداشت و اگر چنین می شد و علی الاسلام



السلام، چنانچه همه امامان شیعه و جانشینان آنان که با حکام ستمگر زمان خویش درگیر می شدند چنین هدف مقدسی را تعقیب می فرمودند.

امام حسین علیه السلام فرمود:

«الاترون الى الحق لایعمل به والی الباطل لایتناهی عنه لیرغب المؤمن فی لقاء الله فانی لا اری الموت الا سعادة ولا الحیاة مع الظالمین الا برماً.»

مگر نمی بینید به حق عمل نمی شود و از باطل دوری نمی کنند؟ در چنین شرایطی برای انسانهای مؤمن، شایسته است آرزوی مرگ و لقاء الله کنند. من شخصاً در چنین وضعی مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمگران را جز ذلت و خواری چیزی نمی بینم.

امام حسین علیه السلام در ذیل نامه ای که برای مردم کوفه مرقوم فرموده و بدست نماینده خود مسلم بن عقیل می دهد، می نویسد:

ولعمری ما الامام الا الحاکم القائم بالقسط الدائن بدین الله الحابس نفسه علی ذات الله.

یعنی حاکم اسلام باید چنین کسی باشد. یزید و یزید منشان حق حاکمیت بر جامعه اسلامی را ندارد.

کربلای حسینی در تاریخ اسلام کار خود را کرد و اثر خود را بخشید. کربلای حسینی حکومت بنی امیه را واژگون نمود و بالاخره ثابت کرد که باکشته شدن هم می توان ستمگران را به زانو در آورد. وهما نظور که همه می دانیم راز اصلی پیروزی انقلاب اسلامی ایران همین بود که از روح حسینی سر چشمه گرفته بود و این روح تا امروز که فرزندان این حسین در پاسخ به ندای «هل من ناصر ینصرنی وهل من ذاب ینذب عن حرم رسول الله» در برابر صدام بعثی عراق ایستاده باجانبازی، گذشت و فدا کاری خود، او و اربابانش را به زانو در آورده و راند، ادامه دارد.

سخن از حسین و کربلای حسینی داستان کوتاهی نیست که بایک سطر و دو سطر و یا بایک کتاب و صد کتاب بیان شود و راز شور و عشق علاقمندان حضرتش مسأله ای نیست که با کاغذ و قلم و نوشتن و خواندن سر و کار داشته باشد.

امید آنکه ما همگی از دوستان و شیعیانش بوده، رهروهایش باشیم.

# سخنان امام امت بارتیس جمهور محترم وهیئت دولت

بسم الله الرحمن الرحيم

من هم تبریک موفقیت آقایان در کسب اعتماد مجلس را عرض می کنم و هم هفته دولت را. من باید عرض کنم که دولت ما دولتی است که از من پس نیت دارد مسائل خودش را ذکر نمی کند و این از اول من مکرر این را گفتم که شما کارهایی که می کنید به مردم بگویند یک کاری شما در سیستان می کنید در آن طرف کشور مطلع نمی شوند.

شما باید دائماً مسائلی را، خدمت هایی را که گردید و من می دانم خدمت های بسیار زیاد و ارزنده ای است، اینها را برای مردم ذکر کنید. مقدس مآبی نکنید که مسأله خدای نخواسته چه بشود. الآن دنیا برضد شما برضد حکومت شما برضد اسلام حقیقتاً مجهز شده اند و می خواهند یک چیزی را پیدا کنند و عمل کنند و هر چه دشمنان می خواهند بگویند. یکی از اموری که ممکن است گفته بشود این است که دولت برای مردم کاری نکرده است. چنانچه دیدید که بعضی از افراد گفتند دولت کاری برای مردم نکرده، خوب این برای این است که البته بعضی شان هم نیست دارند، لکن مردم باید بفهمند که دولت چه کرده است برای مردم. قاعده اش بود از اولی که دولت تأسیس می شود هر کاری که انجام می دهند برای مردم فکر کنند که مردم بفهمند چه کرده است دولت و چه کارهای بزرگی کرده است. همین حالا که مجال پیدا شده هفته دولت است این را بگویند بیشتر.



مطلبی که در این مورد و آنجا که از دوازه نفرشان یک روز مسائلی که دارند در  
کارهای مردم را انجام دادند، کارهایی که  
مردم را در این چند سال با این همه گرفتاریها که دارند انجام  
دادند، مردم که مردم بهرینه در این چند سال با همه گرفتاریها چه  
گرفتاریها که کرده است، این یک مطلبی بود که باید عرض کنم که

باید دیگر این است که خوب شما می دانید که مردم این دولت را و  
جمهوری را بپا کردند و آنهم نه همه مردم، این مردم یا برهنه، این  
بازاری و این متوسطین و این محرومین، فشار روی اینها بوده است یعنی  
فشار انقلاب روی دوش این محرومین بوده است. اگر در میانها در تظاهراتی که  
مردم کردند در زمان رژیم سابق و بعد از او در اوایل انقلاب اگر یک کسی بررسی  
کرده بود میدید که در بین اینها از آنهایی که فرقه اند چند نفرند و محرومین  
چه قدرند.

محرومین اند که این کار را کردند. بنابراین دولت شما دولت محرومین  
است یعنی باید برای محرومین کار بکنید و از اموری که لازم است  
عرض کنم این است که شما می دانید و ذکر هم کردید مگر آن که دولت  
بدون پشتیبانی مردم نمیتواند کاری انجام بدهد. یعنی آن دولت هایی  
می توانستند بدون پشتیبانی مردم کارشان را انجام بدهند که برای مردم نمی خواستند  
کار بکنند آنها می خواستند برای ارباب های خودشان کار بکنند و روی آن دنیا و  
برای آن جهت بودند، اما کاری به این نداشتند که حالا در بلوچستان چه میگردد،  
در کرمان چه میگردد، در جاهای دیگر چه می گذرد، به این امور کاری نداشتند و  
شما که می خواهید برای همه خدمت بکنید، برای ۴۰ میلیون جمعیت بگفت  
ت محدود نمی تواند کار کند، باید ۴۰ میلیون جمعیت را در سطح  
هدارد و نگهداری به این است که شما بازار را میخواهید نگهدارید، بازار  
را شریک کنید در کارها، بازار را کنار نگذارید یعنی کارهایی که از بازار  
نمی آید و معلوم است که بازار می تواند انجام بدهد آن کارها را دولت  
نمی تواند بکند و بازار می آید جلوش را نگیرید. یعنی مشروع



هم نیست. آزادی مردم نباید سلب شود. دولت باید نظارت بکند مثلاً در کالاهائی که می‌خواهند از خارج بخرند مردم را آزاد بگذرانند. چیزی که می‌تواند هم خود دولت بفروشد هم مردم، لکن دولت نظارت داشته باشد. کالائی که بر خلاف اصل صفت جمهوری اسلامی است و مردم را آزار می‌دهد نیاورند. این نظارت است. چنین نیست که آزادشان بکنند که بی‌نظمی در آن لوگسها، از آن بساطی که در سایه بوده اما راجع به صنایع و خدمات صنعت، راجع به راه‌ها اگر مردم را شریک خودشان نکنند مردم را آزار می‌دهد. یعنی نمی‌شود یک صنعت کثیری را بدون شرکت خود جایی بدون شرکتی مثل این است که ما بخواهیم کشاورزی را خود دولت بکند کشاورزی را دولت نباید تأیید بکند تا کشاورز کشاورزی کند تجارت هم همین جور است. صنعت هم همین جور است. صنایعی که مردم از شان نمی‌آید البته باید کارهائی را که مردم نمی‌توانند انجام بدهند دولت انجام بدهد، کارهائی که هم دولت می‌تواند انجام بدهد و هم مردم می‌توانند انجام بدهند، مردم را آزاد بگذارید که آنها بکنند. خودتان هم بکنید جلوی مردم را نگیرید. فقط یک نظارتی بکنید که مبدا انحراف پیدا بشود. مبدا به وقتی کالاهائی بیاورند که مخالف اسلام است. مخالف با صلاح جمهوری اسلامی است، این یک مسأله‌ای است که بسیار مهم است در نظر من. من کراراً هم گفتم آقایان هم وعده دادند ولی نمی‌دانم چقدر عمل شده در هر صورت این هم از مسائلی است که بسیار اهمیت دارد.

مسأله دیگری که نباید عرض بکنم این است که آقایانی که الآن رأی اعتماد گرفتند از مجلس احساس می‌کنم که مسئولیتشان زیاده‌تر شده است، برای اینکه خوب رأی دادند، رأی بالائی مجلس داد من باید از مجلس تشکر کنم راجع به این. اینها باید حالا فکر این معنا باشند که مردم را داشته باشند. ویکی از راههای این است که وزارتخانه‌ها و ادارات یک چیزی باشد که نارضائی ایجاد نکند. بدین می‌آید که اگر چنانچه در هر وزارتخانه‌ای از طرف آقای رئیس جمهور یا فرض کنید آقای نخست‌وزیر توصیه‌هایی باشد برای این معنی که اگر چنانچه در آن اداره، در آن وزارتخانه از حیث فعالیت و کارهای آن وزارتخانه بکنند







همکاری کنند شما به آنها مجال بدهید که همکاری کنند وقتی این  
مجال را شما دادید مردم کمک شما هستند و اینطور نیست که بازار مثلاً  
سر تا تهش خالی است راست یک اشخاص فاسد باشند، در یک بازار البته  
پیدا می شود یک اشخاصی که یک هدای سواد مردم پیدا می شود معلوم است  
این، اما مردم بیسواد و مردم عظمی و مردم کاروان زیاد هستند در بازار  
عامه بازار هم اینطور نیست که خالی کار باشد البته یکت هدیه هم هستند  
در چه جملاتی که این چنین نیست؟ و هر جمعیتی اینطور مثلاً یک هدیه  
فاسد هم در میان هستند. بنابراین باید ما مجال بدهیم و همه آنها  
همینطوری که در کشاورزی شما عمل می کنید که پشتیبانی می کنید، و  
کشاورزی را آنها می کنند شما پشتیبانی را می کنید در اینطور امور هم  
چیزهایی که مردم از شان کار بر می آید معنی پشتیبانی این است که خود  
آنها عمل نکنند. اگر اینطور عمل بشود هم سرمایه هایی که ممکن است  
نیاورده باشند وارد بازار می شود و هم در بانکها هم مردم کمک کار  
می شوند و مطمئن می شوند و هم اشخاصی که خیال می کنند که جمهوری اسلامی  
نمی خواهد برای مردم کار کند می فهمند که کار می کند و چه می کند و هم  
اشخاصی که در خارج هستند و بعد انقلاب نیستند، لکن بیخودی ترسانندشان  
یعنی تبلیغات خارجی. این بیچاره ها را ترسانده که مبادا بروید که هم چه که از در  
وارد بشوید فوراً پاسدارها شما را میگیرند و چه می کنند، خوب این تبلیغاتی است  
که در دنیا بر ضد ما می شود. ما باید کاری بکنیم که این تبلیغات را خنثی بکنیم و  
با تبلیغات ما زورمان به آنها نمی رسد برای اینکه ما یک تبلیغات محدود داریم.  
آنها یک تبلیغات بی محدود دارند دنیا دست آنهاست و تبلیغاتشان غیر محدود

استند. این تبلیغات را ما به همه دولت ها به همه جا بگوئیم که دیگر خیال  
اینکه بیچاره ها را ترسانند کاری انجام بدهید این را از سر تان بیرون کنید.  
این را دنیا دیگر ترسانند. دنیا دیگر تبلیغات جوری شده است که همه  
پیدا باشند و یک تبلیغات بی محدود می شود.  
نمی شود که ترسانند و شوروی و یکی که دیگر آن تبلیغات همه فرض



کنیم چنانچه می‌باید جمعیت ذوال آنها باشند و مطلع آنها باشند این گذشت  
و باید اینها خودشان را تصحیح بکنند و فهمند که مسأله گذشته است که  
شما می‌خواهید که مثل سابق باشید این سابق جور دیگری بوده دنیا الآن یک جور  
شده، تعویض دیگری شده و ایران هم ایست کرد این مطالب را که می‌شود  
در مقابل همه چیز ایستاد و باید آنها هم که نشاندند آنجا و فساد می‌کنند و انفجاری  
می‌کنند و یک طرفه نمی‌کنند بدانند که اینجا دیگر تائیری نیاید. جز اینکه مردم  
بسیار می‌شوند. از آنها. هر چه هم بخواهند خودشان اثر نهند کنند مردم می‌گویند  
باید، برای اینکه وضعشان را جوری گرفتند که هر جا فساد واقع بشود می‌گویند  
آنها هستند منافقین هستند نمی‌دونم سلطنت طلبها هستند.

این طوری چرا باید وضعشان را این طوری بکنید که هر فساد را به شما نسبت بکنند  
آنوقت هم بنشینید آنجا بگویند که ما بلکه مردم با ما هستند و ما چطور هستیم و  
مردم چه بکنند و دستور بدهید اینها حرفهای پشه گانه‌ای است که عمرتان را ضایع  
می‌کنند. و از ایران هم که فرار کردید و فرانس هم طرفدار شما هست که اینها  
بنشینید و از فرانسه ارتزاق کنید و از سایر جاها البته این حرفشان هم برای همین  
است و الاً اینطور نیست که این قدر نادان باشند که حالا ایران همه‌شان چشم براه  
آنها هستند که چرا نیامدند یا کاغذ فدایت شوم برایشان می‌نویسند. خود آنها  
می‌دانند این را، اما برای اینکه دل آنها را بدست بیاورند از این حرفها می‌زنند و از  
این طرحها می‌دهند که ارتزاق کنند. خوب اگر همین است خوب بکنند ارتزاقشان  
را بکنند، «اللهم اشغل الظالمین بالظالمین».

ان شاء الله امیدوارم که همه موفق و مؤید باشید و عمده این است که برای  
این مستضعفینی که به شما خدمت کردند خدمت بکنید و خلعت هم به  
این است که اینها را، بازاریها را در کار وارد کنید. شکر بکنید  
کسانی که می‌توانند صنعت‌های کوچک و بزرگ بسازند  
صنعت‌هایشان را حفظ کنید و سایر کارها را که البته دولت نمی‌تواند آن دولت  
می‌تواند و دیگران نمی‌توانند آنها را بکنند. (و اما مسئله)  
و من امیدوارم که ان شاء الله برای جوری بد باشد و به سلامت

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته



# پیام حجة الاسلام خامنه‌ای ریاست جمهوری اسلامی ایران به «کنگره علمی امام رضا علیه السلام»

که در تاریخ ۱۶ تا ۱۱ ذیحده ۱۴۰۴ از طرف  
آستان قدس رضوی در دانشگاه رضوی کنارمقد  
حضرت رضا (ع) با شرکت گروه کثیری از  
دانشمندان و محققان از تمام جهان برگزار شد.

تشکیل کنگره علمی زندگی امام هشتم  
(ع) در جوار تربت پاک آن بزرگوار و همزمان  
با سالروز ولادت آن حضرت، گام تازه‌ای در  
جهت روشنگری چهره تابناک ائمه معصومین  
(علیهم السلام) و آشنائی با زندگینامه  
پر حماسه و پر رنج آن پیشوایان عظیم الشان،  
است، باید اعتراف کنیم که زندگی ائمه  
(علیهم السلام) بدرستی شناخته نشده و ارج  
و منزلت جهاد مرارت بار آنان حتی بر  
شیمیانشان نیز پوشیده مانده است. علیرغم  
هزاران کتاب کوچک و بزرگ و قدیم  
و جدید در باره زندگی ائمه (ع) امروز همچنان غباری  
از ابهام و اجمال بخش عظیمی از زندگی این  
بزرگواران را فرا گرفته و حیات سیاسی  
برجسته‌ترین چهره‌های خاندان نبوت که دو  
قرن و نیم از حساسترین دورانهای تاریخ اسلام

را در برمیگیرد با غرض ورزی یا بی‌اعتنائی و یا کج فهمی بسیاری از پژوهندگان و نویسندگان روبرو شده است، این است که ما از یک تاریخچه مدون و مضبوط درباره زندگی پر حادثه و پرماجرایی آن پیشوایان، تهیدستیم.

زندگی امام هشتم علیه السلام که قریب بیست سال از این دوره تعیین کننده و مهم را فراگرفته از جمله برجسته ترین بخشهای آن است که بجاست اگر درباره آن تأمل و تحقیق لازم بکار رود.

مهمترین چیزی که در زندگی ائمه (ع) بطور شایسته مورد توجه قرار نگرفته عنصر «مبارزه حاد سیاسی» است. از آغاز نیمه دوم قرن اول هجری که خلافت اسلامی بطور آشکارا با پیرایه های سلطنت آمیخته شد و امامت اسلامی به حکومت جابرائله پادشاهی بدل گشت، ائمه اهل بیت (علیهم السلام) مبارزه سیاسی خود را به شیوه ای متناسب با اوضاع و شرایط، شدت بخشیدند. این مبارزه بزرگترین هدفش تشکیل نظام اسلامی و تأسیس حکومتی بر پایه امامت بود. بی شک تبیین و تفسیر دین با دیدگاه مخصوص اهل بیت وحی، و رفع تحریف ها و کج فهمی ها از معارف اسلامی واحکام دینی نیز هدف مهمی برای جهاد اهل بیت بحساب می آمد. اما طبق قرائن حتمی، جهاد اهل بیت به این هدفها محدود نمی شد. و بزرگترین هدف آن، چیزی جز تشکیل حکومت علوی و تأسیس نظام عادلانه اسلامی نبود. بیشترین دشواریهای زندگی ممرات بار و پر از ایثار ائمه و یاران آنان بخاطر

داشتن این هدف بود و ائمه (ع) از دوران امام سجاد (ع) و بعد از حادثه عاشورا به زمینه سازی دراز مدت برای این مقصود پرداختند. در تمام دوران صد و چهل ساله میان حادثه عاشورا و ولایتمهدی امام هشتم (ع) جریان وابسته به امامان اهل بیت یعنی شیعیان، همیشه بزرگترین و خطرناکترین دشمن دستگاههای خلافت به حساب می آمدند. در این مدت بارها زمینه های آماده ای پیش آمد و مبارزات تشیع که باید آن را نهضت علوی نام داد به پیروزیهای بزرگی نزدیک گردید، اما در هر بار موانعی بر سر راه پیروزی نهائی پدید می آمد و غالباً بزرگترین ضربه از ناحیه نهاجم بر محور و مرکز اصلی این نهضت، یعنی شخص امام در هر زمان و به زندان افکندن یا شهادت رساندن آن حضرت وارد می گشت و هنگامی که نوبت به امام بعد می رسید اختناق و فشار و سختگیری به حدی بود که برای آماده کردن زمینه به زمان طولانی دیگری نیاز بود.

ائمه (ع) در میان طوفان سخت این حوادث هوشمندانه و شجاعانه تشیع را همچون جریانی کوچک اما عمیق و تند و پایدار از لایلای گذرگاههای دشوار و خطرناک گذراندند. و خلفای اموی و عباسی در هیچ زمان نتوانستند با نابود کردن امام، جریان امامت را نابود کنند. و این خنجر برنده همواره در پهلوی دستگاه خلافت، فرو رفته ماند و به صورت تهدیدی همیشگی، آسایش را از آنان سلب کرد. هنگامی که حضرت موسی بن جعفر (ع) پس از سالها حبس در



زندان هارونی مسموم و شهید شد در قلمرو وسیع سلطنت عباسی اختناقی کامل حکمفرما بود. در آن فضای گرفته که به گفته یکی از یاران امام علی بن موسی علیه‌السلام: «از شمشیر هارون خون میچکید» بزرگترین هنر امام معصوم و بزرگوار ما آن بود که توانست درخت تشیع را از گزند طوفان حادثه سلامت بدارد و از پراکندگی و دلسردی یاران پدر بزرگوارش مانع شود و با شیوه تفیه آمیز، شگفت آمیز و شگفت آوری جان خود را که محور و روح جمعیت شیعیان بود حفظ کرد و در دوران قدرت مقتدرترین خلفای بنی عباس و در دوران استقرار و ثبات کامل آن رژیم مبارزات عمیق امامت را ادامه داد. تاریخ توانسته است ترسیم روشنی از دوران ده ساله زندگی امام هشتم (ع) در زمان هارون و بعد از او در دوران پنج ساله جنگهای داخلی میان خراسان و بغداد به ما ارائه کند اما به تدریج میتوان فهمید که امام هشتم (ع) در این دوران همان مبارزه دراز مدت اهل بیت (ع) را که در همه اعصار بعد از عاشورا استمرار داشته با همان جهت گیری و همان اهداف ادامه میداده است. هنگامی که مأمون در سال صدونود و هشت از جنگ قدرت با امین فراغت یافت و خلافت بی منازع را به چنگ آورد یکی از اولین تدابیر او حل مشکل علویان و مبارزات تشیع بود، او برای این منظور، تجربه همه خلفای سلف خود را پیش چشم داشت. تجربه ای که نمایشگر قدرت و وسعت و عمق روزافزون آن نهضت و ناتوانی دستگاههای قدرت از ریشه کن کردن حتی متوقف و محدود کردن آن

بود. او می دید که سطوت و حشمت هارونی حتی با به بند کشیدن طولانی و بالاخره مسموم کردن امام هفتم (ع) در زندان هم نتوانست از شورشها و مبارزات سیاسی، نظامی، تبلیغاتی و فکری شیعیان مانع شود. او اینک در حالی که از اقتدار پدر و پیشینیان خود نیز برخوردار نبود و علاوه بر اثر جنگهای داخلی میان بنی عباس، سلطنت عباسی را در تهدید مشکلات بزرگی مشاهده می کرد، بی شک لازم بود به خطر نهضت علویان به چشم جدی تری بنگرد. شاید مأمون در ارزیابی خطر شیعیان برای دستگاه خود واقع بینانه فکر می کرد. گمان زیاد بر این است که فاصله پانزده ساله بعد از شهادت امام هفتم (ع) تا آن روز و به ویژه فرصت پنج ساله جنگهای داخلی، جریان تشیع را از آمادگی بیشتری برای برافراشتن پرچم حکومت علوی برخوردار ساخته بود.

مأمون این خطر را زیرکانه حدس زد و در صدد مقابله با آن برآمد و به دنبال همین ارزیابی و تشخیص بود که ماجرای دعوت امام هشتم از مدینه به خراسان و پیشنهاد الزامی ولیمهدی به آن حضرت پیش آمد و این حادثه که در همه دوران طولانی امامت کم نظیر و بی در نوع خود بی نظیر بود تحقق یافت.

اکنون جای آن است که به اختصار، حادثه ولیمهدی را مورد مطالعه قرار دهیم.

در این حادثه امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه السلام در برابر یک تجربه تاریخی عظیم قرار گرفت و در معرض یک نبرد پنهان سیاسی که پیروزی یا ناکامی آن

می‌توانست سرنوشت تشیع را رقم بزند، واقع شد.

در این نبرد، رقیب که ابتکار عمل را بدست داشت و با همه امکانات به میدان آمده بود، مأمون بود، مأمون با هوشی سرشار و تدبیری قوی و فهم و درایتی بی‌سابقه قدم در میدانی نهاد که اگر پیروز میشد و اگر میتوانست آنچه‌آنکه برنامه ریزی کرده بود کار را به انجام برساند، یقیناً به هدفی دست می‌یافت که از سال چهل هجری یعنی از شهادت علی بن ابیطالب علیه‌السلام هیچیک از خلفای اموی و عباسی با وجود تلاش خود نتوانسته بودند به آن دست یابند، یعنی میتوانست درخت تشیع را ریشه کن کند، و جریان معارضی را که همواره همچون خاری در چشم سردمداران خلافت‌های طاغوتی فرو رفته بود، بکلی نابود سازد.

اما امام هشتم با تدبیری الهی بر مأمون فائق آمد و او را در میدان نبرد سیاسی که خود به وجود آورده بود، بطور کامل شکست داد. و نه فقط تشیع، ضعیف یا ریشه کن نشد بلکه حتی سال دوست و یک هجری، یعنی سال ولایتمهدی آن حضرت، یکی از بربرکت‌ترین سالهای تاریخ تشیع شد. و نفس تازه‌ای در مبارزات علویان دمیده شد و این همه به برکت تدبیر الهی امام هشتم (ع) و شیوه حکیمانانه‌ای بود که آن امام معصوم در این آزمایش بزرگ از خویشتن نشان داد.

برای اینکه پرتوی برسیمای این حادثه عجیب افکنده شود به تشریح کوتاهی از تدبیر مأمون و تدبیر امام در این حادثه می‌پردازیم.

مأمون از دعوت امام هشتم به خراسان چند مقصود عمده را تعقیب میکرد:

اولین و مهمترین آنها، تبدیل صحنه مبارزات حاد انقلابی شیعیان به عرصه فعالیت سیاسی آرام و بی‌خطر بود، همانطور که گفتم شیعیان در پوشش تقيه، مبارزاتی خستگی‌ناپذیر و تمام‌نشده داشتند، این مبارزات که با دویژگی همراه بود، تأثیر توصیف‌ناپذیری در برهم زدن بساط خلافت داشت، آن دو ویژگی، یکی مظلومیت بود و دیگری قداست.

شیعیان با اتکاء به این دو عامل نفوذ، اندیشه شیعی را که همان تفسیر و تبیین اسلام از دیدگاه ائمه اهل بیت است، به زوایای دل و ذهن مخاطبین خود می‌رساندند. و هرکسی را که از اندک آمادگی برخوردار بود به آن طرز فکر متمایل و یا مؤمن می‌ساختند و چنین بود که دائرة تشیع، روز بروز در دنیای اسلام گسترش می‌یافت. و همان مظلومیت و قداست بود که با پشتوانه تفکر شیعی اینجا و آنجا در همه دورانها، قیامهای مسلحانه و حرکات شورگرا را بر ضد دستگاههای خلافت سازماندهی میکرد.

مأمون می‌خواست یکباره آن خفا و استتار را از این جمع مبارز بگیرد و امام را از میدان مبارزه انقلابی به میدان سیاست بکشاند و بدینوسیله کارآئی نهضت تشیع را که بر اثر همان استتار و اختفاء روز بروز افزایش یافته بود به صفر برساند. با این کار مأمون آن قیو و ویژگی مؤثر و نافذ را نیز از گروه علویان می‌گرفت زیرا جمعی که رهبرشان فرد ممتاز

دستگاه خلافت و ولیعهد پادشاه مطلق-  
العنان وقت و متصرف در امور کشور است نه  
مظلوم است و نه آنچنان مقدس.

این تدبیر می توانست فکر شیعی را هم در  
ردیف بقیه عقاید وافکاری که در جامعه  
طرفدارانی داشت قرار دهد و آن را از حد  
یک تفکر مخالف دستگاه که اگر چه از نظر  
دستگاهها ممنوع و مبعوض است، از نظر  
مردم بخصوص ضعیف پرجاذبه و استفهام  
برانگیز است، خارج سازد.

دوم: تخطئه مدعای تشیع مبنی بر  
غاصبانه بودن خلافت‌های اموی و عباسی و  
مشروعیت دادن به این خلافتها بود، مأمون با  
این کار به همه شیعیان مزورانه ثابت میکرد  
که ادعای غاصبانه و نامشروع بودن  
خلافت‌های مسلط که همواره جزو اصول  
اعتقادی شیعه بحساب میرفته، یک حرف بی  
پایه و ناشی از ضعف و عقده‌های حقارت  
بوده است، چه اگر خلافت‌های دیگران  
نامشروع و جابرانه بود خلافت مأمون هم که  
جانشین آنهاست میباید نامشروع و غاصبانه  
باشد، و چون علی بن موسی الرضا (ع) با  
ورود در این دستگاه و قبول جانشینی مأمون،  
او را قانونی و مشروع دانسته، پس باید بقیه  
خلفا هم از مشروعیت برخوردار بوده باشند و  
این نقض همه ادعای شیعیان است، با این  
کار نه فقط مأمون از علی بن موسی الرضا (ع)  
بر مشروعیت حکومت خود و گذشتگانش  
اعتراف میگرفت بلکه یکی از ارکان  
اعتقادی تشیع را (که همان ظالمانه بودن پایه  
حکومت‌های قبلی است) نیز درهم می کوبید.  
علاوه بر این، ادعای دیگر شیعیان مبتی بر

زهد و بارسائی و بی اعتنائی آثمه به دنیا نیز با  
این کار نقض میشد، و چنین وانمود میشد که  
آن حضرات فقط در شرایطی که بدنیا  
دسترسی نداشته‌اند نسبت به آن زهد  
میورزیدند و اکنون که درهای بهشت دنیا  
بروی آنان باز شد بسوی آن شتافتند و مثل  
دیگران خود را از آن متنعم کردند.

سوم: اینکه مأمون با این کار، امام را که  
همواره یک کانون معارضه و مبارزه بود در  
کنترل دستگاههای خود قرار میداد و بجز  
خود آنحضرت، همه سران و گردنکشان  
و سلحشوران علوی را نیز در سیطره خود در  
میآورد، و این موفقیتی بود که هرگز هیچک  
از اسلاف مأمون چه بنی امیه و چه بنی عباس  
بر آن دست نیافته بودند.

چهارم: اینکه امام را که یک عنصر  
مردمی و قبله امیدها و مرجع سئوالات و  
شکوه‌ها بود در محاصره مأموران حکومت  
قرار میداد و رفته رفته رنگ مردمی بودن را از  
اومی زدود و میان او و مردم و سپس میان او و  
عوام و محبت‌های مردم فاصله می افکند.

هدف پنجم: این بود که با اینکار برای  
خود وجهه و حیثیتی معنوی کسب میکرد،  
طبیعی بود که در دنیای آنروز همه او را برای  
اینکه فرزندی از پیغمبر و شخصیتی مقدس و  
معنوی را به ولیعهدی خود برگزیده و برادران  
و فرزندان خود را از این امتیاز محروم ساخته  
است، ستایش کنند و همیشه چنین است که  
نزدیکی دینداران به دنیا طلبان از آبروی  
دینداران میکاهد و بر آبروی دنیا طلبان  
میافزاید.

ششم آنکه: در پندار مأمون، امام با اینکار



به یک توجیه گردستگاه خلافت بدل میگشت، بدیهی است شخصی در حد علمی و تقوایی امام با آن حیثیت و حرمت بی نظیری که وی بعنوان فرزند پیامبر در چشم همگان داشت اگر نقش توجیه حوادث را در دستگاه حکومت بر عهده می گرفت هیچ نغمه مخالفی نمیتوانست خدشه ای بر حیثیت آن دستگاه وارد سازد، این همان حصار منیمی بود که می توانست همه خطاها و زشتی های دستگاه خلافت را از چشمها پوشیده بدارد. بجز اینها هدفهای دیگری نیز برای مأمون متصور بود.

چنانکه مشاهده می شود این تدبیر بقدری پیچیده و عمیق است که یقیناً هیچکس جز مأمون نمیتوانست آنرا بخوبی هدایت کند و بدین جهت بود که دوستان و نزدیکان مأمون از ابعاد و جوانب آن بی خبر بودند، از برخی گزارشهای تاریخی چنین بر می آید که حتی فضل ابن سهل وزیر و فرمانده کل و مقربترین فرد دستگاه خلافت نیز از حقیقت و محتوای این سیاست، بی خبر بوده است. مأمون حتی برای اینکه هیچگونه ضربه ای بر هدفهای وی از این حرکت پیچیده، وارد نیاید داستانهای جعلی برای علت و انگیزه این اقدام می ساخت و به این و آن می گفت.

حقاً باید گفت سیاست مأمون از یختگی و عمق بی نظیری برخوردار بود، اما آن سوی دیگر این صحنه نبرد، امام علی ابن موسی - الرضا(ع) است و همین است که علیرغم زیرکی شیطنت آمیز مأمون، تدبیر یخته و همه جانبه او را به حرکتی بی اثر و بازپچه ای

کودکانه بدل می کند، مأمون با قبول آنهمه زحمت و با وجود سرمایه گذاری عظیمی که در این راه کرد، از این عمل نه تنها طرفی بر نیست بلکه سیاست او به سیاستی برضد او بدل شد، تیری که با آن، اعتبار و حیثیت و مدعاهای امام علی ابن موسی الرضا(ع) را هدف گرفته بود خود او را آماج قرارداد، بطوریکه بعد از گذشت مدتی کوتاه ناگزیر شد همه تدابیر گذشته خود را کأن لم یکن شمرده بالاخره همان شیوه ای را در برابر امام در پیش بگیرد که همه گذشتگان در پیش گرفته بودند یعنی «قتل» و مأمون که در آرزوی چهره فداست مآب خلیفه ای موجه و مقدس و خردمند، اینهمه تلاش کرده بود سرانجام در همان مزبله ای که همه خلفای پیش از او در آن سقوط کرده بودند یعنی فساد و فحشا و عیش و عشرت توأم با ظلم و کبر فرو غلطید. دریده شدن پرده ربای مأمون در زندگی پانزده ساله او پس از حادثه ولیعهدی را در دهها نمونه می توان مشاهده کرد که از جمله آن بخدمت گرفتن قاضی القضاة فاسق و فاجر و عیاش همچون یحیی ابن اکثم و همنشین و مجالست با عموی خواننده و خنیاگرش ابراهیم ابن مهدی و آراستن بساط عیش و نوش و پرده دری در دارالخلافة او در بغداد است.

اکنون به تشریح سیاستها و تدابیر امام علی ابن موسی الرضا(ع) در این حادثه می پردازیم:

۱ - هنگامیکه امام را از مدینه به خراسان دعوت کردند آنحضرت فضای مدینه را از کراهت و ناراضائی خود پر کرد، بطوری که

همه کسانی که در پیرامون امام بودند یقین کردند که مأمون با نیت سوء، حضرت را از وطن خود دور میکند، امام بدینی خود به مأمون را با هر زبان ممکن به همه گوشها رساند، در وداع با حرم پیغمبر، در وداع با خانواده اش، هنگام خروج از مدینه، در طواف کعبه که برای وداع انجام میداد، با گفتار و رفتار، با زبان دعا و زبان اشک، بر همه ثابت کرد که این سفر، سفر مرگ اوست، همه کسانی که باید طبق انتظار مأمون نسبت به او خوش بین و نسبت به امام بخاطر پذیرش پیشنهاد او بدین میشدند، در اولین لحظات این سفر دلشان از کینه مأمون که امام عزیزشان را اینطور ظالمانه از آنان جدا میکرد و به قتلگاه میرد، لبریز شد.

۲ - هنگامیکه در مرو پیشنهاد ولایتعهدی آن حضرت مطرح شد حضرت به شدت استنکاف کردند و تا وقتی مأمون صریحاً آنحضرت را تهدید بقتل نکرد، آن را نپذیرفتند، این مطلب همه جا پیچید که علی ابن موسی الرضا(ع) ولیعهدی و پیش از آن خلافت را که مأمون به او با اصرار پیشنهاد کرده بود نپذیرفته است، دست اندرکاران امور که به ظرافت تدبیر مأمون واقف نبودند، ناشیانه عدم قبول امام را همه جا منتشر کردند حتی فضل ابن سهل در جمعی از کارگزاران و مأموران حکومت گفت: «من هرگز خلافت را چنین خوار ندیده ام، امیرالمؤمنین آن را به علی ابن موسی الرضا(ع) تقدیم میکند و علی ابن موسی دست رد به سینه او می زند».

خود امام با استفاده از هر فرصتی،

اجباری بودن این منصب را به گوش این و آن می رساند، همواره می گفت: «من تهدید به قتل شدم تا ولیعهدی را قبول کردم» طبیعی بود که این سخن همچون عجیب ترین پدیده سیاسی، دهان به دهان و شهر به شهر پراکنده شود و همه آفاق اسلام در آنروزها بعدها بفهمند که در همان زمان که کسی مثل مأمون فقط به دلیل آنکه از ولیعهدی برادرش امین عزل شده است به جنگی چند ساله دست میزند و هزاران نفر از جمله برادرش امین را بخاطر آن به قتل می رساند و بر برادرش را از روی خشم شهر به شهر میگرداند، کسی مثل علی ابن موسی الرضا(ع) پیدا می شود که به ولیعهدی با بی اعتنائی نگاه می کند و آنرا جز با کراهت و در صورت تهدید به قتل نمی پذیرد.

مقایسه ای که از این رهگذر میان امام علی ابن موسی الرضا(ع) و مأمون عباسی در ذهن ها نقش می بست درست عکس آن چیزی را نتیجه می داد که مأمون به خاطر آن این سرمایه گذاری را کرده بود.

۳ - با اینهمه علی ابن موسی الرضا(ع) فقط بدین شرط ولیعهدی را پذیرفت که در هیچیک از شئون حکومت دخالت نکند و به جنگ و صلح و عزل و نصب و تدبیر امور نپردازد و مأمون که فکر میکرد فعلاً در شروع کار، این شرط قابل تحمل است و بعدها بتدریج می توان امام را به صحنه فعالیت های خلافتی کشانید، این شرط را از آنحضرت قبول کرد، روشن است که با تحقق این شرط، نقشه مأمون نقش بر آن می شد و بیشترین هدفهای او نا برآورده می گشت.

امام در همان حال که نام ولیمهد داشت و قهراً از امکانات دستگاه خلافت نیز برخوردار می بود چهره ای بخود می گرفت که گویی با دستگاه خلافت، مخالف و به آن معترض است، نه امری نه نهی نه تصدی مسئولیتی، نه قبول شغلی، نه دفاعی از حکومت و طبعاً نه هیچگونه توجیهی برای کارهای آن دستگاه.

روشن است که عضوی در دستگاه حکومت که چنین با اختیار و اراده خود، از همه مسئولیتها کناره می گیرد نمی تواند نسبت به آن دستگاه صمیمی و طرفدار باشد، مأمون به خوبی این تقیصه را حس می کرد و لذا پس از آنکه کار ولیمهدی انجام گرفت بارها در صدد برآمد امام را برخلاف نمهد قبلی با لطائف الحبل به مشاغل خلافتی بکشانند و سیاست مبارزه منفی امام را نقض کنند، اما هر دفعه امام هشیارانه نقشه او را خنثی می کرد.

یک نمونه همان است که معمر بن خلاد از خود امام هشتم (ع) نقل می کند که مأمون به امام می گوید: اگر ممکن است به کسانی که از او حرف شنوی دارند در باب مناطقی که اوضاع آن پریشان است چیزی بنویس و امام استکاف می کند و قرار قبلی (که همان عدم دخالت مطلق است) را به یادش می آورد.

نمونه بسیار مهم و جالب دیگر ماجرای نماز عید است که مأمون به این بهانه که مردم قدر تو را بشناسند و دلهای آنان آرام گیرد امام را به امامت نماز عید دعوت میکنند، امام استکاف می کند و پس از اینکه مأمون

اصرار را به نهایت می رساند امام به این شرط قبول می کند که نماز را به شیوه پیشمیر (ص) و علی ابن ابیطالب (ع) بجا آورد و آنگاه امام از این فرصت چنان بهره ای میگیرد که مأمون را از اصرار خود پشیمان می سازد و امام را از نیمه راه نماز برمی گرداند، یعنی بناچار ضربه دیگری بر ظاهر ریاکارانه دستگاه خود وارد می سازد.

۴ - اما بهره برداری اصلی امام از این ماجرا بسی از اینها مهم تر است: امام با قبول ولیمهدی، دست به حرکتی می زند که در تاریخ زندگی ائمه پس از پایان خلافت اهل بیت در سال چهارم هجری تا آنروز و تا آخر دوران خلافت بی نظیر بوده است و آن بر ملا کردن داعیه امامت شیعی در سطح عظیم اسلام و دریدن پرده غلیظ تبه و رساندن پیام تشیع بگوش همه مسلمانهاست. تربیون عظیم خلافت در اختیار امام قرار گرفت و امام در آن، سخنانی را که در طول یکصد و پنجاه سال جز در خفا و با تقیه و به خصیصین و یاران نزدیک گفته نشده بود، به صدای بلند فریاد کرد و با استفاده از امکانات معمولی آن زمان که جز در اختیار خلفاء و نزدیکان درجه یک آنها قرار نمی گرفت آن را بگوش همه رساند، مناظرات امام در مجمع علماء و در محضر مأمون که در آن قوی ترین استدلالهای امامت را بیان فرموده است، نامه «جوامع الشریعة» که در آن همه رؤس مطالب عقیدتی و فقهی شیعی را برای فضل ابن سهل نوشته است، حدیث معروف امامت که در مرو برای عبدالعزیز ابن مسلم بیان کرده است، قصائد فراوانی که در مدح آن



حضرت بمناسبت ولایت مهدی سروده شده و برخی از آن مانند قصیده دعبل و ابونواس همیشه در شمار قصائد برجسته عربی بشمار رفته است، نماینگر این موفقیت عظیم امام (ع) است، در آن سال در مدینه و شاید در بسیاری از آفاق اسلامی هنگامیکه خبر ولایت مهدی علی بن موسی الرضا (ع) رسید در خطبه، فضائل اهل بیت بر زبان رانده شد، اهل بیت پیغمبر (ص) که هفتاد سال علناً بر منبرها دشنام داده شدند و سالهای متعادی دیگر کسی جرأت بر زبان آوردن فضائل آنها نداشت، اکنون همه جا به عظمت و نیکی یاد شدند، دوستان آنان از این حادثه روحیه و قوت قلب گرفتند، بی خیرها و بی تفاوتی با آن آشنا شدند و به آن گرایش یافتند و دشمنان سوگند خورده، احساس ضعف و شکست کردند، معدن و متذکرین شیعه معارفی را که تا آنروز جز در خلوت نمی شد به زبان آورد، در جلسات درسی بزرگ و مجامع عمومی بر زبان رانند.

۵ - در حالیکه مأمون امام را جدا از مردم می‌بسنید و این جدائی را در نهایت وسیله ای برای قطع رابطه معنوی و عاطفی میان امام و مردم می‌خواست، امام در هر فرصتی خود را در معرض ارتباط با مردم قرار می‌داد، با اینکه مأمون آگاهانه مسیر حرکت امام از مدینه تا مرو را به طرزی انتخاب کرده بود که شهرهای معروف به محبت اهل بیت مانند کوفه و قم در سر راه قرار نگیرند، امام در همان مسیر تعیین شده، از هر فرصتی برای ایجاد رابطه جدیدی میان خود و مردم استفاده کرد، در اهواز آیات امامت را نشان

داد، در بصره خود را در معرض محبت دلپایانی که با او نامهربان بودند قرار داد، در نیشابور حدیث «سلسله الذهب» را برای همیشه بیادگار گذاشت و علاوه بر آن نشانه‌های معجزه آسای دیگری نیز آشکار ساخت و در جابجای این سفر طولانی فرصت ارشاد مردم را مفتنم شمرد، در مرو هم که نیز منزل اصلی و اقامتگاه دستگاه خلافت بود هرگاه فرصتی دست داد حصارهای دستگاه حکومت را برای حضور در انبوه جمعیت مردم، شکافت.

۶ - نه تنها سرجنابان تشیع از سوی امام به سکوت و سازش تشویق نشدند بلکه قرائن حاکی از آن است که وضع جدید امام موجب دلگرمی آنان شد و شور و شکرانی که بیشترین دورانهای عمر خود را در کوههای صعب العبور و آبادیهای دور دست و باسختی و دشواری میگذرانند با حمایت امام علی بن موسی الرضا (ع) حتی مورد احترام و تجلیل کارگزاران حکومت در شهرهای مختلف نیز قرار گرفتند شاعر ناسازگار و تند زبانی چون «دعبل» که هرگز به هیچ خلیفه و وزیر و امیری روی خوش نشان نداده و در دستگاه آنان رحل اقامت نیافکنده بود و هیچ کس از سرجنابان خلافت از تیزی زبان او مصون نمانده بود و بهمین دلیل همیشه مورد تعقیب و تفتیش دستگاههای دولتی بسر می‌برد و سالیان دراز، دار خود را بردوش خود حمل میکرد و میان شهرها و آبادیها سرگردان و فراری میگذرانید، توانست بحضور امام و مقتداری محبوب خود برسد و معروفترین و شیواترین قصیده خود را که ادعا نامه نهضت

علوی بر ضد دستگاههای خلافت اموی و عباسی است برای آنحضرت بسراید و شعرا و در زمانی کوتاه به همه اقطار عالم اسلام برسد به طوری که در بازگشت از محضر امام، آن را از زبان رئیس راهزنان میان راه بشنود. اکنون بار دیگر نگاهی بوضع کلی صحنه این نبرد پنهانی که مأمون آنرا به ابتکار خود آراسته و امام علی بن موسی (ع) را با انگیزه‌هایی که اشاره شد به آن میدان کشانده بود می‌افکنیم:

یک سال پس از اعلام ولیمهدی وضعیت چنین است:

مأمون، علی بن موسی (ع) را از امکانات و حرمت بی حد و مرز برخوردار کرده است، اما همه میدانند که این ولیمهد عالی‌مقام در هیچ یک از کارهای دولتی یا حکومتی دخالت نمی‌کند و به میل خود از هر آنچه به دستگاه خلافت مربوط می‌شود روگردان است و همه می‌دانند که او ولیمهدی را به همین شرط که به هیچ کار دست نزنند قبول کرده است.

مأمون چه در متن فرمان ولایت‌مهدی و چه در گفته‌ها و اظهارات دیگر او را به فضل و تقوی و نسب رفیع و مقام علمی منبع ستوده است و او اکنون در چشم آن مردمی که برخی از او فقط نامی شنیده و جمعی به همین اندازه هم او را نشناخته و شاید گروهی بغض او را همواره در دل پرورانده بودند بعنوان یک چهره در خور تعظیم و تجلیل و یک انسان شایسته خلافت که از خلیفه به سال و علم و تقوی و خویشی با پیغمبر، بزرگتر و شایسته‌تر است شناخته‌اند. مأمون نه تنها با

حضور او نتوانسته معارضان شیعی خود را به خود خوشبین و دست و زبان تند آنان را از خود و خلافت خود منصرف سازد بلکه حتی علی بن موسی (ع) مایه امان و اطمینان و تقویت روحیه آنان نیز شده است، در مدینه و مکه و دیگر اقطار مهم اسلامی نه فقط نام علی بن موسی (ع) به تهمت حرص به دنیا و عشق به مقام و منصب از رونق نیفتاده بلکه حشمت ظاهری بر عزت معنوی او افزوده شده و زبان ستایشگران پس از دهها سال به فضل و رتبه معنوی پدران مظلوم و معصوم او گشوده شده است.

کوتاه سخن آنکه مأمون در این قمار بزرگ نه تنها چیزی بدست نیاورده که بسیاری چیزها را از دست داده و در انتظار است که بقیه را نیز از دست بدهد.

اینجا بود که مأمون احساس شکست و خسران کرد و در صدد برآمد که خطای فاحش خود را جبران کند و خود را محتاج آن دید که پس از اینهمه سرمایه‌گذاری سرانجام برای مقابله با دشمنان آشتی ناپذیر دستگاههای خلافت یعنی ائمه اهل بیت علیهم السلام به همان شیوه‌ای متوسل شود که همیشه گذشتگان ظالم و فاجر او متوسل شده بودند یعنی قتل.

بدیهی است قتل امام هشتم (ع) پس از چنان موقعیت ممتاز به آسانی میسر نبود، قرائن نشان می‌دهد که مأمون پیش از اقدام قطعی خود برای به شهادت رساندن امام به کارهای دیگری دست زده است که شاید بتواند این آخرین علاج را آسانتر بکاربرد، شایه پراکنی و نقل سخنان دروغ از قول امام

از جمله این تدابیر است، بگمان زیاد اینکه ناگهان در مروشایع شد که علی بن- موسی (ع) همه مردم را بردگان خود میداند جز با دست اندرکاری عمال مأمون ممکن نبود.

هنگامیکه ابی الصلت این خبر را برای امام آورد حضرت فرمود: «بار الها ای پدید آورنده آسمانها و زمین، تو شاهی که نه من و نه هیچیک از پدرانم هرگز چنین سخنی نگفته ایم و این یکی از همان ستمهایی است که از سوی اینان بما میشود.

تشکیل مجالس مناظره با هرآن کسی که کمتر امیدی به غلبه او بر امام می رفت نیز از جمله همین تدابیر است. هنگامیکه امام مناظره کنندگان ادیان و مذاهب مختلف را در بحث عمومی خود منکوب کرد و آوازه داتش و حجت قاطعش در همه جا پیچید، مأمون در صدد برآمد که هر متکلم و اهل مجادله ای را به مجلس مناظره با امام بکشاند، شاید یک نفر در این بین بتواند امام را مجاب کند.

البته چنانکه می دانیم هرچه تشکیل مناظرات ادامه می یافت قدرت علمی امام آشکارتر میشد و مأمون از تأثیر این وسیله نومیدتر.

بنابر روایات یک با دوبار توطئه قتل امام را بوسیله نوکران و ایادی خود ریخت و یکبار هم حضرت را در سرخس به زندان افکند اما این شیوه ها هم نتیجه ای جز جلب اعتقاد همان دست اندرکاران به رتبه معنوی امام را به بار نیاورد، و مأمون درمانده تر و خشمگین تر شد، در آخر چاره ای جز آن نیافت که به

دست خود و بدون هیچگونه واسطه ای امام را مسموم کند و همین کار را کرد و در ماه صفر دویست و سه هجری یعنی قریب دو سال پس از آوردن آن حضرت از مدینه به خراسان و یک سال و اندی پس از صدور فرمان ولیعهدی بنام آن حضرت، دست خود را به جنایت بزرگ و فراموش نشدنی قتل امام آلود.

\*\*\*

این گذری بر یکی از فصلهای عمده زندگینامه سیاسی دویست و پنجاه ساله ائمه اهل بیت علیهم السلام بود که امید است محققان و اندیشمندان و کاوشگران تاریخ قرنهای اولیه اسلام همت برتنقیح و تشریح و تحقیق هرچه بیشتر آن بگمارند، دانشگاه اسلامی رضوی که امروز به میمنت سالگرد ولادت این امام بزرگوار و در پرتو فیوضات معنوی مرقد پاک و تابناک آن حضرت گشایش می یابد، خوب است بخشی از تلاش و فعالیت خود را به روشننگری این تاریخ درس آموز و بنیادآمیز اختصاص دهد و طی کاری جمعی و همه جانبه، تاریخ سیاسی زندگی ائمه (ع) را با توجه به عنصر مبارزه که محور اصلی این تاریخ است برای نسلهای امروز و فردای جهان اسلام ترسیم کند.....

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته  
سید علی خاмене ای  
رئیس جمهور اسلامی ایران



درست یک سال تمام است که مجله نور علم ارگان رسمی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم کار خود را شروع کرده است. اولین شماره آن در این ماه مقدس (محرم شصت و دو) منتشر شد و اکنون ششمین شماره آن در اختیار شما خواننده محترم است. یعنی به طور متوسط، هر دو ماه یک شماره داشته است.

ضمن تقدیر و تشکر از تمام نویسندگان و دانشمندی که باما همکاری نمودند (از اعضای محترم جامعه و یا نویسندگان مقالات وارده)، و تشکر از کسانی که باما مکاتبه داشته و تذکرات و راهنماییهای فرموده اند که سعی شده است حداکثر مورد استفاده قرار گیرد، با استفاده از این فرصت از همه اهل فضل و دانش و صاحبان قلم دعوت می کنیم باما همکاری فرموده، مقالات و بحثهای خود را (فارسی و عربی) به دفتر مجله ارسال فرمایند. طبیعی است هیئت تحریریه در انتخاب و حک و اصلاح آزاد خواهد بود. چنانچه اهل نظر نیز از راهنماییهای خود دریغ نخواهند فرمود.

بامید توفیق بیشتر

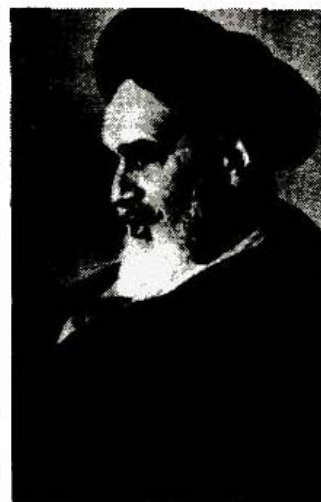
محمد یزدی

۱۳۶۳/۶/۲۴

«مردم صحیح، مردم متدین، مردم کاردان  
زیاد هست در بازار عامه بازار هم اینطور  
نیست که خلافاً کار باشند».

دولت نمی تواند کشاورزی کند، کشاورزی  
را دولت باید تائید کند تا کشاورزی،  
کشاورزی کند».

امام خمینی



# مروری بر سخنان حضرت امام

محمد یزدی

---

در شماره پنجم وعده کردیم که درباره دو پیام مهم حضرت امام که یکی خط مشی داخلی کشور و دیگری خطوط کلی سیاست خارجی را مشخص می کرد مطالبی داشته باشیم.

و اینک نسبت به قسمت اول توجه شما را جلب میکنیم و قسمت دوم را به شماره بعد وا می گذاریم.

---





حضرت امام در روز ۴ شهریور یکهزار و سیصد و شصت و سه که رئیس جمهور و هیئت دولت پس از گرفتن رأی اعتماد از مجلس شورای اسلامی به محضرشان شرفیاب شده بودند بیانات مهمی ایراد فرمودند که در حقیقت خط مشی دولت و مسئولین اجرایی کشور در این بیانات مشخص شده بود.

محورهای اصلی این بیانات چند مطلب است:

اول آنکه دولت باید خدمات خود را برای مردم بگوید تا مردم بدانند چه خدماتی انجام شده.

دوم آنکه دولت باید مردم را در کارها شریک کند و همکاری و شرکت مردم لازم و ضروری است.

سوم آنکه مردمی که انقلاب کرده اند و باید در کارها شرکت داشته باشند همه آنها نیستند بلکه مردم پابرهنه و مستضعف و همین مردم کوچه و بازار هستند.

چهارم آنکه در وزارتخانه ها نباید مردم را ناراضی کنند.

امام امت بیش از همه روی مسأله دوم تکیه فرمودند که جملا تی از آن را نقل می کنیم.

\* \* \*

«مطلب دیگر این است که خوب شما می دانید که مردم این دولت را و این جمهوری را پیا کردند و آنهم نه همه مردم، این مردم پابرهنه این بازاری و این متوسطین و این محرومین فشار روی اینها بوده است، یعنی فشار انقلاب روی دوش این محرومین بوده است....»

«شما میدانید ذکر هم کردید مکرراً که دولت بدون پشتیبانی مردم نمیتواند کاری انجام بدهد...»

«شما که میخواهید برای همه خدمت بکنید، برای ۴۰ میلیون جمعیت، یک دولت محدود نمی تواند کار کند، باید ۴۰ میلیون جمعیت را در صحنه نگهدارد، و نگهداری به این است که شما بازار را میخواهید نگهدارید، بازار را شریک کنید در کارها، بازار را کنار نگذارید، یعنی کارهایی که از بازار نمی آید و معلوم است که بازار نمی تواند انجام دهد آن کارها را دولت انجام بدهد کارهایی که از بازار می آید جلوش را نگیرید، یعنی مشروع هم نیست آزادی مردم نباید سلب بشود، دولت باید نظارت بکند.»

«اما راجع به تجارت، راجع به صنعت، راجع به اینها، اگر مردم را شریک خودتان نکنید، موفق نخواهید شد، یعنی نمی شود یک جمعیت کثیری را بدون شرکت خود جمعیت، بدون شرکت، مثل این است که ما بخواهیم کشاورزی را خود دولت بکند.»

خوب دولت که نمی تواند کشاورزی کند، کشاورزی را دولت باید تأیید بکند تا کشاورز کشاورزی کند، تجارت هم همینجور است، صنعت هم همینجور است...»

«کارهایی که هم دولت می تواند انجام بدهد وهم مردم می توانند انجام بدهند، مردم را آزاد بگذارید که آنها بکنند، خودتان هم بکنید. جلو مردم را نگیرید، فقط یک نظارتی بکنید که مبادا انحراف پیدا بشود...»

«در هر صورت ما باید دنبال این معنا باشیم که مردم را نگهداریم و همانطوری که آقایان می گویند بدون پشتیبانی مردم نمی شود کار کرد و پشتیبانی به این نیست که مردم الله اکبر بگویند، پشتیبانی این نیست، پشتیبانی به این است که همکاری کنند، همکاری این است که در تجارت همکاری کنند، شما به آنها مجال بدهید که همکاری کنند، وقتی این مجال را شما دادید مردم کمک شما هستند، و اینطور نیست که بازار مثلاً سرتا تهش خدا ناخواسته فاسد باشند، در یک بازار البته پیدا



می شود یک عده فاسد، یک عده سودجو، معلوم است این، اما مردم صحیح، مردم متدین و مردم کاردان زیاد هست در بازار، عامه بازار هم اینطور نیست که خلافکار باشند.» «مردم از شان کاربر می آید، معنی پشتیبانی این است که خود آنها عمل نکنند، اگر اینطور عمل بشود هم سرمایه هائی که ممکن است نیاورده باشند وارد بازار می شود وهم در بانکها وهم مردم کمک کار می شوند، و مطمئن می شوند و هم اشخاصی که خیال می کنند جمهوری اسلامی نمی خواهد برای مردم کار کند می فهمند که کار می کند...».

و در آخر فرمودند: امیدوارم که همه موفق و مؤید باشید و عمده این است که برای این مستضعفین که به شما خدمت کردند خدمت بکنید و خدمت هم به این است که اینها را، بازارها را در کار وارد کنید، شریک کنید، کسانی که می توانند صنعت های کوچک را راه بیندازند صنعتهایشان را حفظ کنید و سایر کارها را... من امیدوارم انشاء الله موفق و مؤید باشید و سلامت».

والسلام علیکم ورحمة الله

\*\*\*

به دنبال این بیانات، حضرت آیه الله منتظری، رئیس جمهور و امام جمعه محترم تهران در نماز جمعه، نخست وزیر با صدور بخشنامه ۵ ماده ای و وزیر بازرگانی مطالبی را اظهار داشتند که در تأکید و تأیید مطالب فوق بود. با ذکر نمونه ها و مثالها و دستورالعملها و حتی در خطبه امام جمعه تهران کمی وسیعتر به مشارکت مردم در مسائل فرهنگی مثل ایجاد مدارس با هزینه های مردمی توجه شد و همگان بر لزوم دوری از دولت سالاری و لزوم مشارکت بیشتر مردم توجه دادند.

در این میان تحلیلی از خبرگزاری رویتر در تاریخ ۶۳/۶/۷ منتشر شد که قسمتی از آن را عیناً نقل می کنیم: «در جریان کشمکشهای حساس بین بازاریان و دولت که کدام یک بازرگانی خارجی را بدست بگیرند، رهبر انقلاب ایران بطور قاطعانه جانب تجار بازار را گرفت».

دیپلماتهای غربی دخالت ایشان را در این مورد اقدامی جهت جلوگیری از انحصارات دولتی بیشتر، تقویت سرمایه گذاریهای خصوصی تلقی کردند. رهبر انقلاب ایران در تأیید نقش طبقه بازاریان در دوران اختناق سیاسی و اقتصادی در ایران و همچنین نقش آنان در امر سرنگونی شاه در سال ۱۹۷۹ به هیئت دولت اظهار داشت شما بایستی خدمتگزار مستضعفین که به شما خدمت کرده اند باشید. ایشان گفت: شما بازار را به عنوان یک شریک خود بدانید. کارهایی را که بازاریان قادر به انجام آن نیستند دولت باید انجام دهد لکن اقداماتی که بازاریان خود می توانند بدان مبادرت ورزند جلوگیری به عمل نیاورید، آزادی افراد نبایستی گرفته شود».

رویتر می افزاید: «این سخنان با یک ماده قانون اساسی مبنی بر ملی شدن تجارت خارجی که بازاریان آن را به عنوان تهدیدی برای معیشت خود تلقی کرده اند مغایرت دارد»

رویتر می افزاید: «امام این سخنان را در پی سه سال اختلاف پیرامون این مسأله که مجلس نیز سه بار لایحه ای را پیرامون محدود کردن نقش بخش خصوصی به شورای نگهبان ارائه کرده بود بیان داشت، شورای نگهبان سه بار این لایحه را رد کرده است». بعد به داستان مصوبه شورای انقلاب در باره اصلاحات ارضی و دستور امام در باره توقف یک ماده آن (بند ج) و برخوردهای مجلس را با مسأله بررسی و مقایسه و تشبیه کرده است.

\*\*\*

در روز جمعه ۱۶ شهریور ۶۳ رئیس محترم مجلس شورای اسلامی، و امام جمعه موقت تهران در پاسخ این تحلیل مطالب مبسوطی ایراد فرمودند که قسمتی از آنها را عیناً نقل می کنیم:

۱- «خارجی ها و دشمنان بوق بدست استعمارگر، اینها اولین تفسیر و تحلیلی که کردند روی اظهارات امام، گفتند که امام احساس کردند که

دارند بازار را از دست می دهند و برای جلب بازاریها که پشتوانه انقلاب در گذشته بودند این مطالب را فرموده اند».

۲ - «بعضی ها که فرمانشان یک مقداری راست می زند و هنوز بوی سرمایه داری و نظام شاه از ذهنشان در نرفته، اینجوری تحلیل می کنند: که امام خواستند به سرمایه دارها توجه کنند و راه را برای کسانی که مایلند از این راه از تولید و تجارت خارجی درآمدی کسب کنند، امام باز کردند».

۳ - «بعضی ها که فرمانشان چپ می زند و خیلی علاقه ای هم به انقلاب ندارند و یک نوع نفاق در وجودشان هست، از این طرف افتادند و وسوسه ای درست کردند و گفتند که امام قانون اساسی که صریح گفته تجارت خارجی در اختیار دولت است نقض کردند و انقلاب راهش را عوض کرده و به طرف دیگری دارد می رود».

۴ - «در این میان اکثریت مردم، توده خلق و آن پیروان اصلی امام و انقلاب و صاحبان انقلاب اینها یک نوع تحیری در میان این اظهارات گوناگونی که می شود دارند!!».

۵ - بعضی ها که با دولت دشمنی دارند من (اینها را جزء گزارشات مطمئنی است که دریافت کردم که حساس شدم و بحث می کنم) دیدم در محافلی بحث می کنند که پس، از این اظهارات امام استفاده می شود که امام کارهای دولت را در گذشته مشروع نمی دانستند، اینکه فرمودند تجارت خارجی چه جور؟ و یا خط اقتصادی چه جور؟ معلوم می شود خط دولت تا به حال مشروع نبوده این هم یک جور قضاوت است.

امام جمعه موقت تهران بعد وارد بحث اصلی شده اند و می فرمایند:

توضیحات امروز من یک مقدار خط مشی سیاسی اقتصادی ما را مشخص می کند، و هم فکر می کنم این اظهارات مورد رضایت امام انشاء الله خواهد بود که این مسائل روشن شود.



و سپس اصل ۴۴ قانون اساسی را نقل می کنند و روی قیود ذیل اصل ۴۴ و ذیل اصل ۴۳ تکیه می شود و جریان رفت و آمد لایحه تجارت خارجی را پیش مجلس و شورای نگهبان و تعدیل آن توسط مجلس را ذکر می کنند.

دو روز بعد حضرت آیه الله منتظری در دیدار دادستان کل کشور با ایشان فرمودند:

اگر فرمایشات امام درست اجرا شود و گرفتار تفسیر و تأویل نشود بسیاری از مشکلات را حل خواهد کرد.

چند روز بعد که مصادف با عید غدیر بود حضرت امام ضمن مطالبی فرمودند و شیاطین این حرفها را نزنند. من دولت را نصیحت کردم خداوند هم پیغمبرش را نصیحت می کند. خداوند می فرماید: یا ایها التبی اتق الله، آیا این به این معنی است که پیغمبر خدا تقوا نداشته است؟ اگر ائمه جمعه در سراسر کشور به مردم می گویند اتقوا الله که در یک خطبه واجب و در دیگری احتیاط است که مردم را دعوت به تقوی کنند آیا باین معنی است که همه مردم تقوی ندارند؟

این حرفها را نزنید، از جان دولت چه می خواهید؟ گفته اند که معنی حرفهای من این است که کارهای دولت نامشروع بوده است.

با توجه به روند این بحثها در اطراف سخنان امام، لازم است چند مطلب را به دقت بررسی کنیم:

۱- روشن است که رهبر انقلاب به عنوان نصیحت به دولت و برای بهتر شدن کارها سفارش اکید مردم را کرده اند که وقتی کاری از مردم می آید در کشاورزی، در صنعت، در تجارت به آنها مجال داده شود، در کارها شریک شوند از آنها پشتیبانی شود که کارکنند و کمک کنند و دولت نظارت کند که انحراف در این کارها پیدا نشود،

زیرا مردم صحیح‌العمل، مردم متدین، مردم کاردان، در بازار زیاد هستند و اینطور نیست که عامه مردم بازار خلاق‌کار باشند، و این همکاری و مشارکت است که ۴۰ میلیون جمعیت را در صحنه نگهداشته و پشتیبانی آنها را از دولت جلب کرده و سرمایه‌های را کد را که ممکن است نیاورده باشند وارد بازار و یا بانکها کنند و آنگاه است که مردم مطمئن می‌شوند و می‌فهمند که دولت برای آنان کاری کند.

۲ - مردمی که امام سفارششان را به دولت و مسئولین اجرائی کشور فرموده‌اند تنها بازاریان و تجار نیستند، بلکه این مردم پابره‌نه این متوسطین و این محرومین، این کشاورزان، این صنعتگران و کارگران هم هستند چون دولت نمی‌تواند کشاورزی کند بلکه دولت کشاورزی را باید تأیید کند تا کشاورز کشاورزی کند، تجارت هم همینجور، صنعت هم همینجور و کسانی که می‌توانند صنعت‌های کوچک را راه بیاندازند باید صنعتشان حفظ شود و سایر کارها...

۳ - اگر رهبر کبیر انقلاب دولت را نصیحت فرموده‌اند و فلسفه و دلیل مطالبشان را هم ذکر فرموده‌اند به این معنی نیست که کارهای قبلی را مورد نظر قرار داده و روی آنها حکم کرده باشند که مشروع یا نامشروع بوده است تکیه بحث روی آینده و بهتر شدن کارها است.

اگر امام فرمودند جلو مردم را نگیرید و فقط یک نظارتی بکنید که مبادا انحراف پیدا شود.

اگر امام فرمودند بازار را کنار نگذارید... کارهایی که از بازار می‌آید جلویش را نگیرید یعنی مشروع هم نیست، آزادی مردم نباید سلب شود، دولت باید نظارت کند. به هیچ وجه نظر یا حکمی درباره گذشته نیست بلکه روند آینده هدف اصلی این بیانات است و اگر کسی یا کسانی چنین برداشتی داشته‌اند مربوط به خودشان هست نه معنی کلمات حضرت امام دامت برکاته.

۴ - رهبر کبیر انقلاب روی مسأله تجارت خارجی و چگونگی آن در قانون تکیه خاصی نداشته و به عنوان مثال ضمن دیگر کارها ذکر شده است و به هیچ وجه نسبت به قانون مربوط به آن، چه در قانون اساسی و چه در قانون عادی اظهار نظر مشخص نداشته اند، تا گفته شود که خلاف قانون یا وفاق قانون سخنی بوده و یا جانب‌داری از یکی از نظرات مربوط به این اصل و قانون آن را کرده اند.

اگر امام می‌فرمایند: «کالاهائی که می‌خواهند از خارج وارد کنند، مردم را آزاد بگذارید آنقدر که می‌توانند، هم خود دولت بیاورد هم مردم، لکن دولت نظارت کند» حتماً به این معنی نیست که تجارت خارجی بطور مطلق در انحصار بخش خصوصی باشد و در حقیقت برخلاف اصل ۴۴ مطلبی فرموده باشند، بلکه بطور صریح می‌فرمایند آنقدر که می‌توانند و طبعاً قسمتهائی هم هست که مردم نمی‌توانند و در حقیقت انحصار را نفی کرده اند، همان مطلبی که شورای نگهبان هم با مجلس در میان گذاشته و به نحوی برای انحصار، به توافق رسیدند و در عین حال نظارت دولت روی تجارت خارجی چه خرید از خارج و چه فروش به خارج باید باشد تا مصالح مملکت رعایت شود.

۵- بطور کلی سخنان، حضرت امام از موضع نصیحت و راهنمایی برای بهبود مسائل اقتصادی چه در بخش تجارت و چه در بخش صنعت و یا کشاورزی بوده بدون آنکه به قوانین مصوب یا مقررات مربوط، نظر نفی و اثبات داشته باشد، گرچه نسبت به آینده و تصمیماتی که در این رابطه گرفته خواهد شد نمی‌تواند بی‌نظر بوده و حتماً باید معیار تصمیم‌گیری‌ها باشد.

۶ - یک جهت‌گیری کلی و روشن در سخنان امام کاملاً به چشم می‌خورد: که در کل حرکتها لازم است مسئولین اجرائی مصالح عامه مردم را در نظر گرفته و با مردم و مشارکت و همکاری آنان و جذب نیروهای مردمی، نظامی را که مردم بوجود آوردند نگهداری کنند.



اگر امام می فرمایند: شما می دانید دولت بدون پشتیبانی مردم نمی تواند کاری انجام بدهد. اگر امام می فرمایند: یک دولت محدود نمی تواند کار کند باید ۴۰ میلیون جمعیت را در صحنه نگهدارد.

اگر امام می فرمایند آزادی مردم نباید سلب شود.

اگر امام می فرمایند: اگر مردم را شریک خودتان نکنید موفق نخواهید شد.

اگر امام می فرمایند: جلو مردم را نگیرید فقط یک نظارتی بکنید که مبادا انحراف پیدا شود.

اگر امام می فرمایند: مردم صحیح، مردم متدین، مردم کاردان زیاد هست در بازار.

و امثال این تعابیر در حقیقت دوری از دولت سالاری و دولت مداری و نزدیکی به دولت مردمی و مشارکت مردم مورد نظر امام است.

۷ - در بیانات امام نقطه مبهم و حرف نامفهومی وجود نداشت که کسی در برداشت و فهم آن دچار تحیر شود و اگر کسانی بخواهند تفسیر و توجیهی داشته باشند و برای کلمات امام جهت خاصی مطابق میل خود درست کنند، گرفتار تکلف شده و کلمات خودشان مبهم و نامفهوم می شود، انگیزه اصلی حضرت امام نصیحت و موعظه دولت بوده است که بعداً هم تصریح فرمودند، و کلمات و بیانات ایشان هیچ نقطه مبهم و یا مطلب محتاج به تفسیری نداشته است.

۸ - ما مطمئن هستیم که قوه مقننه و مجلس شورای اسلامی هم در رابطه با بیانات حضرت امام در تهیه طرحها و بررسی لوایح در جهت خدمت به محرومین و مستضعفین و جذب بیشتر نیروهای متعهد مردمی و مشارکت مردم در کارها برخورد صریح و قاطعی خواهد داشت، و مسأله بازرگانی خارجی را نیز با توجه به همه قیود ذیل اصل ۴۴ و اصل ۴۳ و سایر اصول قانون اساسی از بن بست در آورده و تکلیف را یکسره خواهد کرد.

→

۹ - ما امیدواریم با راهنماییهای حضرت امام، اگر در وزارتخانه‌ها، در ادارات مربوطه کسانی باشند که به مردم و نظام و قوانین آن بی اعتنائی می‌کنند و منشأ نارضائی می‌شوند، تصمیمی گرفته شود که اگر قابل ارشاد و هدایت هستند، هدایت، و الا از کار برکنار شوند و مسئولین اجرایی باین مسأله نیز توجه کامل فرموده و ریشه نارضائیه‌ها را از بین ببرند، چه اینکه: این مردمنده که این جمهوری را باینجا رساندند و این مردم هستند که باید این جمهوری را راه ببرند... و این شما آقایان هستید که مردم را میتوانید. وزارتخانه‌های شما میتواند، ادارات شما میتواند راضی نگهدارد.

ما مطمئن هستیم که با بکار گرفتن دستورات و راهنماییهای رهبر انقلاب در ادارات و وزارت خانه‌ها در تصمیم گیریهای مختلف در مسائل صنعتی کشاورزی و تجاری و فرهنگی روند کلی نظام جمهوری اسلامی سریعتر و بهتر شده و به حضور نیروهای متعهد و فعال مردمی بیشتر کمک خواهد کرد. به امید پروزیهای نهائی در همه زمینه‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی و حاکمیت اسلام.

والسلام

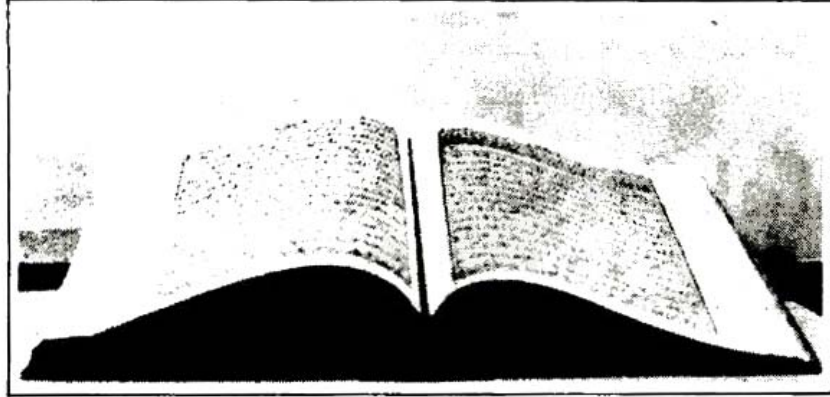
۶۳/۶/۲۶ محمدیزدی

إياك وما تعتذر منه فإن المؤمن لا يُسيئ ولا يعتذرُ والمنافقُ كُلُّ  
يومٍ يُسيئُ ويعتذرُ

امام حسین (ع)

کار ناروایی مکن که ناگزیر از عذرخواهی باشی  
چون انسان با ایمان نه بدی می‌کند و نه معذرت  
می‌خواهد اما منافق هر روز بد می‌کند و پوزش  
می‌طلبد.

تحف العقول ص ۱۷۷



٣

بسم الله الرحمن الرحيم

«وللذين كفروا بربهم عذاب جهنم و  
 نَسِ المصير(٦) اذا القوا فيها سمعوا لها  
 شهيقاً وهي تفور(٧) تكاد تميز من الغيظ كلما  
 القى فيها فوج سألهم خزنتها الم يأتكم  
 نذير(٨) قالوا بلى قد جئنا نذير فكذبنا وقلنا  
 ما نزل الله من شيء ان انتم الا في ضلال  
 كبير(٩) وقالوا لو كنا نسمع او نعقل ما كنا في  
 اصحاب السعير(١٠) فاعترفوا بذنبهم فسحقاً  
 لاصحاب السعير(١١) ان الذين يخشون ربهم  
 بالغيب لهم مغفرة واجر كبير(١٢) واسروا  
 قولكم او اجهروا به انه عليم بذات  
 الصدور(١٣) الا يعلم من خلق وهو اللطيف  
 الخبير(١٤) هو الذي جعل لكم الارض ذلولاً  
 فامشوا في مناكبها وكلوا من رزقه واليه  
 النشور»(١٥)

## تفسير سورة ملك

شهادة آية الله مرتضى مطهرى



تفسير سورة ملك



ترجمه: و برای آنان که به خدای خود کافر شدند، عذاب جهنم که بسیار بد منزلگاهی است آماده است. (۶) که چون در آن جهنم بیفتند، فریادی چون شهیق چهار پایان از آن آتش چون دیگ جوشان، می شنوند. (۷) دوزخ از خشم کافران نزدیک است شکافته شده و قطعه قطعه گردد، هر فوجی را که به آتش در افکنند، خازنان جهنم به آنها گویند: آیا پیغمبری برای راهنمایی شما نیامد؟ (۸) گویند: آری رسول حق آمد، ولسی ما او را تکذیب کردیم و گفتیم که خدا چیزی نفرستاده و جز اینکه شما رسولان، سخت به گمراهی و ضلالتید، هیچ نیست. (۹)

و آنگاه (اهل دوزخ با تأسف و حسرت با هم) گویند که اگر ما (در دنیا) سخن انبیاء را شنیده، یا به دستور عقل رفتار می کردیم امروز از دوزخیان نبودیم (۱۰) آنجا به گناه خود معترف شوند (که سودی ندارد و خطاب قهر رسد) که اهل آتش را از رحمت خدا دوری باد (۱۱) همانا آنان که از خدای خود در پنهان می ترسند (یعنی در باطن متقی و خدا ترسند نه به نفاق و ظاهر سازی) آنها را آمرزش و پاداش بزرگ (بهشت ابد) خواهد بود (۱۲) و شما سخن

پنهان گوئید یا آشکار (در علم حق یکسان است که) خدا به اسرار دلها هم البته آگاه است (۱۳) آیا آن خدائی که خلق را آفریده عالم (به اسرار آنها) نیست؟ و حال آنکه به باطن و ظاهر همه امور، عالم و آگاه است (۱۴) او آن خدائی است که زمین را برای شما نرم و هموار (مطیع و مسخر) گردانید، پس شما در پست و بلندیهای آن حرکت کنید و روزی او خورید و (شکرش گوئید) که بازگشت خلق به سوی اوست (۱۵). (\*)

در این آیات، وضع مردمی را که سرنوشتشان عذاب جهنم است ذکر شده و حتی مکالمه ای را که میان آنها و مأمورین جهنم رخ می دهد برای عبرت آموزی نقل می کند:

« کَلِمَا الْقَى فِیْهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهُمْ أَلَمْ یَأْتِکُمْ نَذِیرٌ »

هر وقت دسته ای وارد جهنم می شوند مأمورین جهنم از آنها سؤال می کنند آیا نذیر و اعلام کننده (کسی که چنین پایانی را اعلام کرده باشد) برای شما نیامده بود؟

— استاد شهید تعدادی از این آیات را تفسیر فرموده اند و ترجمه آنها از ترجمه مرحوم الهی قمشه ای نقل شده است.

«قالوا:

بلی قد جائنا نذیر فکذبنا وقلنا ما نزل الله من شیء ان انتم الا فی ضلال کبیر».

می گویند: چرا آمده بود، ولی ما آنها را تکذیب کرده و نسبت دروغ به آنها دادیم.

«وقالوا لو کننا نسمع او نعقل ما کننا فی اصحاب السعیر»

سپس اضافه می کنند: اگر آن روز سخن آنها را شنیده بودیم و اگر در آن روز فکر و تعقل کرده بودیم و به فرمان عقل خود ترتیب اثر می دادیم، امروز چنین سرنوشتی نداشتیم.

این مطالب در باره افرادی بود که به اخطار پیغمبر ظاهری (نذیر) و باطنی (عقل) ترتیب اثر نداده بلکه ترتیب اثر معکوس داده بودند.

در نقطه مقابل، آنهایی هستند که به خدا و قهراً به عدل الهی به حساب و کتاب ایمان آورده اند. لازمه ایمان به ذات الهی و ایمان به عدل و ایمان به حساب و کتاب، خوف پروردگار و خشیت الهی است.

معنی خوف پروردگار، یکی هیبت خداوند (یعنی درک عظمت او) و دیگری خوف از عدالت الهی است.

سؤال: خوف از خدا یعنی چه؟ مگر خدا موجود مخوفی است که باید از او

ترسید؟ مگر نمی گوئید که خدا موجودی است محبوب و نه تنها محبوب است - که این تعبیر قاصر و کوتاه است - بلکه یگانه ذاتی است که شایسته محبوبیت می باشد. مگر خود قرآن نمی گوید:

قل ان کان آباؤکم و اخوانکم و ازواجکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کساده و مساکن ترضونها احب الیکم من الله ورسوله و جهاد فی سبيله فترهبوا حتی یأتی الله بامر» (۱).

بگو به این مردم اگر پدرانتان، فرزندانانتان، برادرانتان، همسرانتان، فامیلانتان، اموالتان، کسب و کارتان و خانه و مسکنتان عزیزتر و محبوب تر از خدا و پیامبر و جهاد فی سبیل الله باشد، پس کنار رفته و منتظر امر الهی باشید.

برای انسان، خدا باید از هر محبوبی محبوب تر باشد.

پس اینکه خدا جمیل و دوست داشتنی است یا یک ذات قهار، جبار، ترسیدنی کدام یک از این دو تا درست است؟ هم از خدا خائف بودن و هم دوست داشتن او و به او امیدوار بودن چگونه با هم جمع می شوند؟

جواب این است که: آنچه به ذات

الهی مربوط می شود محبوبیت است و آنچه به انسان مربوط می شود منشأ خوف و خشیت است.

از خدا ترسیدن این چنین نیست که العیاذبالله آنطور که انسان از آدم جبار و دیکتاتور می ترسد. که تا چشمش به انسان می افتد بهانه ای می گیرد و بعد دستور کتک زدن و اعدام می دهد. از خداوند متعال هم بترسد، بلکه ترس از خدا یعنی از عدل الهی ترسیدن و از این صفت کمال خوف داشتن.

البته عدالت ترسیدنی نیست و هر انسان نیکوکاری عاشق عدالت است، بلکه ترسیدن از عدالت به معنی ترسیدن از عمل خود است اگر ما از عدالت الهی می ترسیم یعنی نگران هستیم که مبادا عمل خلافی مرتکب شویم.

«یا من لا یرجى الا فضله... یا من لا یخاف الا عدله» (۱)

این است که تبشیر و انذار انبیاء که همه براساس عدل و فضل الهی است برای اهل ایمان ایجاد خشیت می کند.

«الذین یخشون ربهم بالغیب»

آنانکه از پروردگار خود به غیب و در غیب وحشت دارند.

معنی خشیت روشن است اما کلمه «بالغیب» ممکن است صفت «رب» باشد

یعنی پروردگاری که غیب است و در غیب می باشد و با چشم، محسوس نیست و با چشم ظاهری ممکن نیست او را دید، ولی با چشم عقل و بصیرت می شود او را شناخت و به او ایمان آورد. و ممکن است آنرا جانشین به اصطلاح مفعول مطلق بدانیم که معنی بدینگونه می شود:

آنانکه از پروردگار خودشان می ترسند، ترسیدنی که این ترسیدن در غیب است یعنی درحالی که در جلوی چشم خود نمی بینند و خداوند متعال محسوس آنها نیست، با این همه از خدای خود می ترسند.

«لهم مغفرة واجر کبیر»

برای چنین افرادی دو چیز است: یکی منفی و دیگری مثبت، یعنی مغفرت و آمرزش و اجر و مزد بسیار.

جنبه منفی قضیه، آمرزش گناهان، پاک کردن آلودگیها و صرف نظر کردن از لغزشها و خطاها و تیرگیها می باشد، بعد هم اجر جزیل و مزد بسیار که جنبه مثبت قضیه است.

انسان هر که باشد و در هر مقامی باشد در آن مقام دچار نوعی لغزش و کدورت می شود که احتیاج به تزکیه و پاک کردن

۱- دعای جوشن کبیر قمره ۲۰



دارد. احدی نیست که از مغفرت خدا بی نیاز باشد حتی وجود مقدس پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله.

پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله در تفسیر آیه: «من یصرف عنه یومئذ فقد رحمه» (۱) فرمود:

«وحتى خود من - یعنی اگر پای عدالت و حساب کثی و مناقشه در کار باشد هیچ کس از خدا طلبکار نمی شود - و انسان هر چه دارد از فضل و برکات اوست چون تمام عبادت های هرانسانی حتی نمی تواند شکر یکی از نعمت های الهی باشد.»

این است که هر مؤمنی در درجه اول نیاز به مغفرت دارد.

با مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده - پسر مرحوم حاج شیخ عباس قمی (که پارسال فوت کرد) آشنا بودم بسیار مرد صالح و ساده و با ایمانی بود و واقعاً چیزی از خود مرحوم حاج شیخ عباس قمی کم نداشت. چندی قبل یکی از جوانان بازاری قم برای یکی از دوستان اهل علم نقل کرد که او را در خواب دیدم و فهمیدم که فوت کرده پرسیدم وضعت چطور است؟ گفت: خوب است ولی. امان از نقاش در حساب!

نقاش در حساب یعنی حساب ها را به دقت رسیدگی کردن، آدم خودش نمی داند،

یعنی توجه ندارد و خیال می کند که یک انبار عمل صالح قبل از خودش فرستاده است ولیکن نمی داند وقتی تفتیش و نقاش شود همه اینها مثل کالائی است که بید زده باشد.

مرحوم آقای بروجردی در همان مرضشان که فوت شدند با حالت غمناکی به عده ای از اطرافیان که حضور داشتند فرمود: رفتیم و عملی انجام ندادیم، رفتیم و دست خالی رفتیم، یکی از اطرافیان حاضر گفته بود: آقا شما چرا؟ شما که الحمدلله حوزه علمیه را احیاء کرده اید، چقدر مدرسه ساخته اید، چنین و چنان کرده اید...

مرحوم آقای بروجردی با جمله ای که در حدیث وارد است جواب داد:

«اخْلَصَ الْعَمَلُ فَاِنَّ النَّاقِدَ بَصِيرٌ»

عمل را خالص کن که نقد کن آن آگاه و بصیر است.

چه اشتباه و خطای بزرگی است که انسان چنین توهم و خیالی داشته باشد که من از مغفرت خدای متعال بی نیازم - من که کار بدی نکردم که خدا بخواهد مرا بیامرزد - تازه باید طلب هایم را از خدا وصول کنم. این احمقانه ترین حرفی است که یک بنده ممکن است در رابطه اش با پروردگار

و در مسائل الهی بگوید. ولذا قرآن می فرماید:

«لهم مغفرة» برای اینها مغفرت است یعنی شستشو و پاک کردن و البته اینها به دنبال همان مسأله انذار است و مسأله انذار هم به دنبال فلسفه خلقت «الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ابکم احسن عملاً» و این هم به دنبال «تبارک الذی بیده الملك» می باشد.

«واسروا قولکم او اجهروا به انه علیم بذات الصدور»

یکی از لوازم حسن عمل این است که انسان علم و معرفت داشته باشد که هیچ چیزی، هیچ ذره ای، هیچ حرکتی و هیچ جنبشی در ظاهر و یا در باطن در همه جا در حوزه وجود انسان و یا در خارج از حوزه وجود انسان، از خدای متعال مخفی نمی ماند.

«اسروا قولکم او اجهروا به» سخن خود را سری کنید یا علنی، پنهان سخن بگوئید یا آشکار، این از نظر ذات خداوند متعال هیچ فرقی نمی کند، چون سروعلن برای بشرها متفاوت است مثلاً من یک حرفی را به صورت سری به شما بگویم قهراً برای دینگران مخفی می ماند و اگر علنی بگویم بر همه آشکار می شود. ولی نسبت به ذات حق، دور و نزدیک، ظهور و خفا، یکسان و

علی السویه است.

«انه علیم بذات الصدور» او آگاه است بدانچه که در جوفها و سینه ها است یعنی از آن باطن باطن هم آگاه است. سر و جهر در او تأثیری ندارد.

ممکن است کسی پرسد: خدا چگونه به همه چیز علم دارد و نحوه علم خدا به سر و جهر و به ظاهر و باطن و خلاصه به همه چیز چگونه است و مناط آن چیست؟

قرآن در جواب این سؤال بیانی دارد که خود به صورت برهان و استدلال است و می فرماید: مناطش خلقت است، یعنی چون خدا خالق است، بدین جهت به همه چیز عالم است زیرا خالق کسی است که به وجود آورنده اشیاء است و اصل وجود شیء به اراده اوست، به اراده او حاضر می شوند و به اراده او باقی هستند و ذات او هم إحاطه بر فعل خودش دارد و اصلاً عالم، شأنی ندارد جز اینکه فعل خداوند است و هر فاعل بر فعل خودش - از این جهت که فعل خودش است - عالم است.

و آیا ممکن است کسی آفریننده باشد و به آفرینش خودش علم نداشته باشد و اصلاً نفس تصور مطلب، کافی در قبول آن است که هر آفریننده ای عالم به مخلوق خویش است.

فلاسفه هم می گویند: ذاتی که به

ذات خود علم دارد، برآفریده خود هم علم دارد، بلکه آفریده اش در عین اینکه معلومش است، علمش هم هست و این غیر از صنایع بودن انسان است، انسان چیزی را که درست می کند و به اصطلاح چیزی را که خلق می کند، در حقیقت فقط یک رابطه مکانیکی بین اشیاء خلق شده بوجود می آورد مثلاً قطعاتی از آهن و فلزات دیگر و یا لاستیک را به اشکال مختلف به هم پیوند داده و از نیروهای مختلف و موجود طبیعت استفاده می کند و شکل تازه ای به وجود می آورد که به نام صنعت نامیده می شود.

«ألا يعلم من خلق»

«آلا»، در زبان عربی به دو معنی گرفته می شود:

یکی اینکه مجموعاً یک کلمه باشد، که در این موقع به معنی تنبیه خواهد بود، یعنی آگاه باش (هان).

دوم اینکه مرکب از دو کلمه باشد، «همزه» به معنی حرف استفهام و «لا» به معنی نه که مجموعاً چنین معنی می دهد: آیا نه، ألا يعلم من خلق، آیا آن کس که آفریده است عالم نیست؟

این جمله را دو جور می شود معنی کرد، هر چند که معنای هر دو جمله به هم نزدیک هستند.

یکی اینکه «من خلق» فاعل «يعلم» باشد، آیا آن ذاتی که آفریننده است، آگاه نیست؟

دیگر اینکه «من خلق» مفعول «يعلم» باشد و ضمیر «يعلم» به خدا برگردد یعنی آیا خدا از کسانی که آفریده خیر ندارد و آگاه نیست؟ و پرواضح است که آگاهی از ذات مخلوق، ملازم با آگاهی به افعال اینها است.

بعضی از مفسرین مثل صاحب تفسیر المیزان (ره) این معنی را اختیار کرده اند ولی معنی اول بهتر است و تفسیر فخر رازی هم این معنی را ترجیح می دهد.

«وهواللطيف الخبير»

و اوست لطیف و اوست خبیر.

کلمه «لطیف» که در موارد مختلف معانی مختلف دارد در قرآن در موارد مکرر مورد استفاده قرار گرفته و لکن ریشه همه این معانی به یک معنی برمیگردد و بطور کلی لطافت یک چیز عبارت است از صفتی خاص در شیء که حس ظاهر، او را درک نمی کند و دقت و ذوق و بینشی خاص می خواهد که انسان بتواند او را درک کند. مثلاً لطافتی که در شعر حافظ است یک امر محسوس نیست که با حواس ظاهری قابل درک باشد یعنی در این شعر کلمه ای نیست که اسم این کلمه لطافت



این شعر باشد. بلکه صفتی است خیلی دقیق و ظریف که فکر خیلی دقیق و ضریف و ذوق خیلی عالی او را درک می کند و در حدیث می فرماید:

«القرآن عبارات و اشارات و لطائف و حقائق» (۱)

یعنی قرآن از چهار چیز تشکیل شده است: عبارات یعنی الفاظ - الفاظی که همه مردم می شنوند - و معانی ظاهری این الفاظ (ترجمه تحت اللفظی) هم، برای همه قابل درک است و همه می توانند بفهمند.

گذشته از ترجمه تحت اللفظی، قرآن دارای اشاراتی است که انسان باید فکرش دقیق باشد تا بتواند این اشارات را درک کند و این ماوراء عبارات است.

دقیق تر از اشارات، لطائف می باشد و ذهن باید خیلی دقیق و پاک بلکه باید نورانی باشد که آن لطائف را از قرآن درک کند.

حقایق قرآن هم روشن است که همان معانی است که قرآن در صدد بیان آن می باشد مثل وجود خدا و صفات او و ارسال پیغمبران و شرح حال آنان... مفسرین می گویند: که یکی از معانی لطیف این است که ذاتی است که بتواند دقیق امور را درک کند، یعنی خداوند

متعال نه فقط ظواهر امور را درک می کند، بلکه آن دقیق امور را هم درک می کند. در اخبار و احادیث اصول کافی آمده است (۲) - فخر رازی هم همین معنی را ذکر کرده است - که امام می فرماید: لطیف یعنی ذاتی که خالق اشیائی است که شما نمی توانید آنها را ببینید و وجود آنها را درک کنید.

پس معنی لطیف این شد: خالق اشیاء خیلی کوچک و خیلی ریز و اموری که به واسطه خردی به چشم نمی آیند.

«هو الذی جعل لکم الارض ذلولاً فامشوا فی مناکیبها وکلوا من رزقه والیه النشور».

در این آیه شریفه، هم توحید و هم معاد و هم وظیفه و تکلیف انسان بیان گردیده است.

«هو الذی جعل لکم الارض ذلولاً»

اوست که زمین را برای شما ذلول و رام قرار داده است. «ذلول» تعبیری است که تا حدی قدماء در درک لطف آن عاجز بودند، ذلول در لغت به معنی شتر و حیوان رام است مخصوصاً در شتر، خیلی استعمال می کنند و گفته می شود: «ذلول من» «یعنی شتر رام من»، البته استعمال آن در

۱ - بحار، ج ۹۲، ص ۱۰۳، حدیث ۸۱

۲ - اصول کافی، ج ۱، ص ۹۱

غیر شتر، یعنی در مطلق شیء رام مانعی ندارد.

### «فامشوا فی مناکیها»

مناکب جمع منکب است و منکب همان قسمت شانه انسان و حیوان را گویند. - جایی که استخوان دست و بازو، به استخوان پشت متصل می شود. قرآن مجید در این آیه شریفه زمین را به یک حیوان و شتر رام تشبیه کرده است و می گوید: «روی منکبها و شانه های این حیوان راه بروید» و روشن است که مقصود اصلی این است که از زمین خدا استفاده کنید.

### «وکلوا من رزقه»

و از رزق و روزی پروردگار که در این زمین قرار داده استفاده کنید کما اینکه در سوره اعراف آیه دهم می فرماید: «وجعلنا لکم فیها معاش» در زمین برای شما اسباب معیشت و زندگی قرار دادیم، از اینها استفاده کرده و بدانید که اینها همه، کارهای حساب شده است و تصادفی و اتفاقی نیست که به موجب یک علل اتفاقی به این شکل افتاده باشد.

و این درست در مقابل افکار مادی است که می گوید: یک امر تصادفی و اتفاقی سبب شد که خورشید از زمین جدا شود، بعد هم یک امر تصادفی و اتفاقی دیگر سبب گردید که حیات در روی زمین

پیدا شد، بعد هم امور اتفاقی و تصادفی دیگر موجب پیدایش درختها، کشت زارها، جنگلها، مراتع و... شده است.

و اگر ما هم موجودی هستیم دارای معده و روده و... و یک سلسله از میوه ها و خوردنیها با این معده جور در آمده، این هم در اثر یک سلسله تصادفات و امور اتفاقی است.

بعضی از علمای عصر جدید مثالی برای این آیه شریفه آورده اند (که قرآن زمین را به «ذلول» یعنی حیوان رام تشبیه کرده و بعد هم می گوید روی شانه های این حیوان حرکت کنید) و آن حرکت شخص در قطار یا هواپیما است. شما حرکت قطار یا هواپیما را در حالی که در خط افقی حرکت می کند حس نمی کنید با اینکه در توی هواپیما و قطار بوده و با آن حرکت می کنید، شما بلند می شوید و می نشینید و حرکت می کنید در حالی که قطار یا هواپیما هم حرکت می کند. ولی قدماء چنین می گفتند که تشبیه زمین به حیوان رام از این جهت است که قرآن می خواهد ساکن بودن زمین را بفهماند و این با هیئت قدیم که مورد اعتماد آنها بود جور در می آمد.



دنباله دارد

از دفتر همکاری حوزه و دانشگاه

زیر نظر محمد تقی مصباح یزدی

۲

# موقعیت عقل در منابع فقه و حقوق اسلامی

در شماره گذشته، قبل از ورود به بحث اصلی «موقعیت عقل در منابع فقه و حقوق اسلامی»، توضیحاتی پیرامون مفهوم عقل و انواع ادراکات عقلی و ارزشی آنها و تصویرات منبع بودن عقل برای حقوق و بررسی و نقد دیدگاه‌های مختلف افراطی و تفریطی موجود در رابطه با حجیت عقل، داده شد و اینک دنباله بحث:

## استحسان

قائلین به حجیت قیاس، در عمل، مواجه با اشکالی شدند و آن این بود که در مواردی دو قیاس متعارض پیش می‌آید یعنی مشابهت یک موضوع با موضوع دیگر اقتضا داشت که در حکم آن شریک باشد و در مشابهت با موضوع سوم، مقتضی حکم دیگری بود. و در چنین مواردی اصل دیگری





به نام «استحسان» مطرح کردند که به فقیه حق می داد هر کدام رابه نظرش بهتر است ترجیح دهد.

استحسان به صورت های گوناگون تعریف شده که بعضی از آنها شامل استصلاح هم می شود<sup>۱</sup> و بعضی دیگر شامل همه شیوه های رفع تعارض در ادله می گردد مانند تعریفی که از ابو الحسن کرخی نقل شده که استحسان عبارت است از ترجیح دلیلی بر دلیل معارض آن به وسیله مرجح معتبر<sup>۲</sup>. ولی روشن است که استحسان طبق این تعریف، تمسک به دلیل شرعی معتبر است و جای بحث نیست. اما استحسان را به عنوان یک اصل مستقل به این صورت می توان تعریف کرد که عبارات است از ترجیح یکی از دو قیاس، یا صرف نظر کردن از عموم یک قیاس به واسطه قیاس دیگر.

استحسان از طرف فقهاء شیعه و بسیاری از فقهاء اهل سنت مردود شناخته شده است و از شافعی نقل شده:

«من استحسَن فقد شرع»<sup>۳</sup>

کسی که استحسان را به کار گیرد بدعت گزاری کرده است. و اما قائلین به استحسان به آیه شریفه «الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ»<sup>۴</sup> و مانند آن تمسک کرده اند ولی چون اصل قیاس، معتبر نیست نوبت به بحث در باره تخصیص مفاد قیاس یا ترجیح یکی از دو قیاس نمی رسد و مفاد آیه شریفه هم ربطی به استحسان مصطلح ندارد.

### جایگاه عقل در فقه شیعه

در ضمن بررسی های گذشته، دیدگاه فقهاء شیعه در مسائل حسن

(۲۱) تاریخ الفقه الاسلامی، ص ۲۰۷.

(۳) همان مدرک، ص ۲۰۸ - والنظم الاسلامیة، ص ۲۴۴.

(۴) سوره زمر، آیه ۱۸.



وقیح عقلی و قیاس و استحسان و مانند آنها روشن شد و اجمالاً به دست آمد که ایشان هر چند قائل به حسن و قبح عقلی و تبعیت احکام شرعی از مصالح و مفاسد واقعی هستند و تا آنجا که کشف آنها به صورت یقین، میسر باشد احکام عقلی را به عنوان کاشف از احکام شرعی حجت می دانند ولی با توجه به اینکه غالباً علل تامه احکام دارای فرمول های پیچیده ای است و کشف آنها به طور دقیق، برای افراد عادی میسر نیست، قیاس و استحسان و استصلاح را که نتیجه ای جز ظن و گمان ندارد معتبر نمی دانند و برای کشف احکام شرعی تنها به ادله و امامراتی تمسک می کنند که حجیت آنها از طرف شارع مقدس، تأیید شده باشد.

به دیگر سخن: باینکه احکام قطعی و تردید ناپذیر عقل را حجت می دانند، اعتماد بر احکام ظنی که معمولاً از روی مسامحه به عقل نسبت داده می شود را جایز نمی دانند و بدیهی است که هیچگونه ملازمه ای بین چنین احکام ظنی و احکام واقعی شرعی وجود ندارد. بر خلاف احکام یقینی عقل که همواره متلازم با احکام شرعی واقعی است و هیچگاه بین آنها تعارضی وجود نخواهد داشت و چنانکه قبلاً نیز اشاره کردیم قاعده «کل ما حکم به العقل حکم به الشرع» ناظر به چنین احکام یقینی عقل است.

اینک با تفصیل بیشتری به بررسی سخنان بعضی از بزرگان فقهاء شیعه در این زمینه می پردازیم:

قدیم ترین متن مدون در اصول فقه شیعه، رساله اصولیه مرحوم شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ هـ ق) است که مرحوم کراچکی ملخص آن را در کتاب «کنز الفوائد» خود آورده است<sup>۱</sup> شیخ مفید در این رساله، نخست منابع اصلی فقه را قرآن کریم و سنت پیامبر صلی الله علیه وآله و سخنان ائمه اهل بیت

(۱) کنز الفوائد (چاپ سنگی. سال ۱۳۲۲ ق) ص ۱۸۶.



عليهم السلام معرفی می کند سپس می فرماید:  
«الطرق الموصلة الى ما في هذه الاصول ثلاثة: اللسان، والاخبار،  
واولها العقل».

یعنی راههایی که ما را به مفاد این اصول می رساند بیان شفاهی  
وبی واسطه، ونقلهای باواسطه، وقبل از همه، عقل است.  
ودر باره عقل چنین می گوید:

«هو سبيل الى معرفة حجية القرآن ودلائل الاخبار»

یعنی: عقل راهی است برای اثبات حجیت قرآن ودلیلهای روایتی.  
و شاید از این کلام بیش از این استفاده نشود که عقل حجت بودن  
قرآن و روایات منقول از پیشوایان دین را اثبات می کند ولی از کلام  
پیشین که عقل را در ردیف راه های کشف محتوی کتاب و سنت ذکر  
کرده می توان استفاده کرد که علاوه بر اینکه عقل، حجیت آنها را اثبات  
می کند در کشف مفاد آنها نیز موثر است.

بعد از وی مرحوم شیخ طوسی (متوفی ۴۶۰ هـ.ق) نیز در کتاب «عدة  
الاصول»<sup>۱</sup>، از عقل به عنوان یکی از منابع فقه نام می برد و پس از وی،  
«ابن ادریس» که در نیمه دوم قرن ششم می زیسته است در کتاب  
«سرائر» می نویسد:

«فاذا فقدت الثلاثة فالمعتمد عليه في المسألة الشرعية عند  
الباحثين عن ما أخذ الشريعة التمسك بالدليل العقلي»<sup>۲</sup>.

یعنی: هنگامی که حکمی از کتاب و سنت واجماع به دست نیامد  
محققین بر آنند که باید به دلیل عقلی تمسک کرد. ولی درباره کیفیت  
استفاده از حکم عقلی، توضیحی نمی دهد. و شاید منظور وی اصولی

(۱) عدة الاصول (چاپ بمبئی - سال ۱۳۱۸ ق) ج ۱، ص ۳.

(۲) سرائر (چاپ تهران - سال ۱۲۷۰ ق)، ص ۲.





مانند برائت و احتیاط و تخییر باشد که در کلمات متأخرین بنام «اصول عملیه» نامیده شده است.

بعد از وی محقق حلی (متوفی ۶۷۶ ه ق) در کتاب «معتبر» بعد از ذکر عقل در ضمن منابع فقه می نویسد:

«واما دلیل العقل فقسمان: احدهما ما يتوقف الخطاب وهو ثلاثة: لحن الخطاب، وفهم الخطاب، ودلیل الخطاب والقسم الثاني ما ينفرد العقل بالدلالة عليه وهو اما وجوب كرد الودیعة، او قبح كالظلم والكذب، او حسن كالانصاف والصدق»<sup>۱</sup>.

یعنی: استفاده از دلیل عقلی در فقه به دو صورت انجام می گیرد: یکی کمک گرفتن از عقل در کشف مفاد خطاب (کتاب و سنت) که در مواردی به نام لحن خطاب و در مواردی به نام فهم خطاب و در موارد دیگری به نام دلیل خطاب نامیده می شود.

و صورت دوم این است که عقل به تنهایی دلالت بر حکم می کند چنانکه دلالت بر وجوب رد امانت، یا قبح ظلم و دروغ یا حسن انصاف و راستگویی می کند.

لازم به تذکر است که متأخرین، قسم اول را در مباحث الفاظ، مورد بحث قرار داده اند و قسم دوم را به نام «مستقلات عقلیه» نامیده اند.

مشابه این بیان را شهید اول (متوفی ۷۸۶ ه ق) در کتاب «ذکری الشیعة» آورده و در قسم اول مقدمه واجب و حکم ضد و مباح بودن منافع و حرام بودن مضار را اضافه کرده است و در قسم دوم برائت و استصحاب را افزوده است.

مرحوم میرزای قمی (متوفی ۱۲۳۱) در کتاب «قوانین الاصول» نیز حکم عقلی را که وسیله ای برای کشف حکم شرعی است به دو قسم

(۱) محقق حلی، معتبر، ص ۶.



تقسیم کرده: یکی مستقلات عقلیه که عقل بدون وساطت خطاب شرعی، حکم می کند و دیگری باوساطت خطاب شرعی مانند مفاهیم و استلزامات. سپس در بیان حجیت عقل می افزاید:

همانگونه که پیامبر ظاهری، اوامر و نواهی خداوند را بیان می کند عقل نیز (که به تعبیر بعضی از روایات پیامبر باطنی است) پاره ای از احکام الهی را به ما می فهماند. کسی که عقلش حکم به وجود مبدء و ضائع حکیم می کند این را نیز درمی یابد که خدای متعال بنده ستمگر را به واسطه ستم به زیر دستان یا خود داری از رد امانت، عقاب خواهد کرد و بنده توانمندی را که از ناتوانان دستگیری کند پاداش نیک خواهد داد هر چند (فرض کنیم) که خطابی در این زمینه از شارع مقدس به دست مانرسیده باشد، زیرا احکام الهی، تابع ملاکات نفس الامری است و وجوب کاری به خاطر حسن و مصلحت ذاتی آن، و حرمت کار دیگری به واسطه قبح و مفسده واقعی آن می باشد و قبح ذاتی کار، کافی است که فاعل آن، مستحق مذمت و نکوهش گردد چنانکه حسن ذاتی کار، کافی است که انجام دهنده آن مستحق مدح و ستایش شود. و هنگامی که عقل آنها را درک کرد ثواب و عقاب الهی نیز بر آنها مترتب خواهد شد...»<sup>۱</sup>.

این بود نمونه ای از سخنان فقهاء بزرگ شیعه که به ترتیب سیر تاریخی آنها نقل شد، و دیگر نیازی به ذکر تفصیل بیشتری که در کتب متأخرین آمده نیست.

اینک به جمع بندی نتایجی که از بررسی این سخنان به دست می آید می پردازیم:

(۱) قوانین الاصول، ج ۲.



### جمع بندی

نتایجی که از بررسی سخنان فقهاء بزرگ شیعه به دست می آید عبارت است از:

۱- منظور فقهاء پیشین مانند شیخ مفید و شیخ طوسی از حجیت و منبعیت عقل این بوده که حجت بودن ظواهر کتاب و سنت و روایاتی که بازگو کننده سخنان و رفتار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اهل بیت علیهم السلام است نیاز به عقل دارد و حد اکثر، فهمیدن مفاد کامل و لوازم و ملزومات آنها (مفاهیم و استلزامات) نیز نیازمند به عقل است. شاید تصریح نکردن ایشان به حجیت مستقلات عقلیه به این جهت بوده که در این موارد، خطابه‌های عامی مانند: «ان الله يامر بالعدل والاحسان» وجود دارد که ما را از این گونه احکام عقلی، مستغنی می سازد.

۲- احکام شرعی، تابع مصالح و مفاسد واقعی و نفس الامری است و در صورتی که عقل بتواند مصالح ملزمه و مفاسد لازمه الاجتناب را دقیقاً درک کند می تواند حکم شرعی الزامی را به وسیله آن کشف کرد. و در اینجا موضع فقهاء شیعه در برابر اشاعره و همچنین در برابر ظاهرین و اخباریین روشن می شود، و نیز واضح می گردد که عقل در چنین مواردی منبع کاشف است نه منبع مستقل برای جعل حکم و قانون.

۳- از مجموع سخنان فقهاء به دست می آید که وظیفه شرعی به سه صورت اثبات می شود:

الف) به صورت یقین علم مطابق با واقع. و آن در جایی است که نص قطعی و صریحی بر حکم شرعی، وجود داشته باشد. در چنین صورتی حکم واقعی اسلام به دست می آید و طبیعتاً اختلافی هم رخ نخواهد داد مگر اینکه قطعی بودن سند روایت یا صراحت مفهوم خطاب برای کسی





ثابت نشود.

بعضی از این احکام واقعی را می‌توان از راه مستقلات عقلیه هم کشف کرد در صورتی که حکم عقل، بدیهی یا یقینی باشد یعنی به صورت صحیحی از بدیهیات، استنتاج شده باشد. ولزوم تقدیم اهم بر مهم را در مورد تراحم آنها می‌توان یکی از این موارد دانست البته در صورتی که اهمیت آن به صورت یقین ثابت شده باشد.

ب) به صورت ظنی مستند به علم. و آن در جایی است که هر چند فی المثل سند یا دلالت روایتی قطعی نباشد ولی الجملة احتمال عدم صدور یا اراده خلاف ظاهر، وجود داشته باشد ولی دلیل علمی بر اعتبار چنین روایت یا حجیت ظاهر آن داشته باشیم. اینگونه دلائل که اصطلاحاً «أمارات شرعیه» نامیده می‌شوند نوعاً مفید اطمینان هستند و در جایی که دلیل یقین آوری نباشد معتبر خواهند بود.

اجماع (باشرايطی که ذکر خواهد شد) و سیره مسلمین و اخبار موثق و قابل اعتماد، از این قبیل امارات معتبره هستند و برای اثبات حجیت آنها می‌توان از عقل، مدد گرفت. چنانچه در حجیت ظواهر کتاب و سنت و مفاهیم شرط و غایت و امثال آنها و همچنین لوازم و ملزومات احکام مانند مقدمه واجب و حکم ضد و دیگر مواردی که در مباحث الفاظ (بخش اول از اصول فقه) مطرح شده کم و بیش از عقل استمداد می‌شود.

ج) به صورت وظیفه ظاهری، و آن در جایی است که حکم واقعی نه به صورت یقینی و نه به صورت علمی (ظن مستند به علم) ثابت نشود. در چنین مواردی نوبت به اصول عملیه (استصحاب، برائت، احتیاط، تخییر) می‌رسد که متأخرین آنها را به طور تفصیل در بخش دوم کتابهای اصول فقه ذکر کرده‌اند و برای اعتبار این اصول، هم به روایات و هم به حکم عقل، تمسک جسته‌اند. بنابراین، مورد سوم استفاده از حکم عقل،

بقیه در صفحه ۷۱



# بحثی پیرامون ولایت فقیه ۱

سیدحسن طاهری خرم آبادی

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين والصلوة  
والسلام على سيد المرسلين وحاتم  
النبيين محمد وآله اجمعين سيما  
بقية الله في الارضين روحى و ارواح  
العالمين لتراب مقدمه الفداء.

از آنجا که مسأله ولایت فقیه رهبری  
زیربنا و اساس نظام جمهوری اسلامی  
را در زمان غیبت ولی عصر عجل الله  
تعالی فرجه، تشکیل می دهد و در  
قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران  
که خونهای دهها هزار شهید است به  
صورت یک اصل در اصول کلی  
و چند اصل در فصل هشتم که متضمن  
اصول رهبری می باشد مطرح گردیده و  
لذا طرح مقالاتی پیرامون این مسأله  
و اصول مزبور لازم به نظر رسید اگر چه  
بحث مختصری در گذشته در این رابطه  
از اینجانب منتشر گردیده است ولی آن  
بحث را معنی از این مقالات ندیدیم  
اگر چه ممکن است بعضی از مسائل  
آن جزوه به حکم ضرورت در اینجا نیز  
تکرار شود.

قبل از ورود در اصل بحث توجه به  
مقدمه ای حالی از فائده نیست:

نورعلم/ شماره ششم



### مقدمه

بحث امامت و رهبری یا به تعبیر دیگر ولایت و زعامت بر مسلمین از جمله مباحثی است که سابقه تاریخی بسیار زیاد و پرماجرانی دارد. از روزی که رسول معظم اسلام به عالم بقاء ارتحال فرمودند و به لقاء الهی نائل گردیدند، مسأله امامت و ولایت از عمده‌ترین مسائل اسلامی قرار گرفت و دو گروه در بین مسلمین پدید آمد، (اگرچه در زمان پیامبر هم به اعتقاد شیعه مسأله ولایت و امامت و رهبری پس از پیامبر روشن و مشخص بود و رسول خدا تکلیف مسلمین را، به امر الهی معین فرموده بودند) گروهی که اکثریت را به دنبال خود کشانیدند و حکومت را در دست داشتند طرفدار انتخابی بودن امام و خلیفه شدند، آن هم نه انتخاب اکثریت مسلمین بلکه انتخاب عده‌ای که گردانندگان امور و به تعبیر خود آنها اهل حل و عقد (یعنی کسانی که بازو بستن گره کارها را در دست دارند) هستند البته این نظریه در بین جامعه مسلمین جز در چند مورد عملی نگردید و انتخاب خلیفه به انتصاب بلکه در عهد خلفای اموی و عباسی به توارث مبدل شد.

گروه دیگر پیروان اهل بیت پیامبر (ص) بودند که از دیدگاه آنها مسأله امامت انتصابی است ولی با نصب الهی توسط پیامبر با شرایط و ویژگی‌هایی از قبیل عصمت و علم و... نظیر شرایطی که در نبی و رسول باید باشد و امامت از نظر آنها امتداد رسالت و ادامه همان مقام و منصب است. با این تفاوت که وحی اختصاص به پیغمبر دارد و برای امام مسأله وحی نیست. و این بحث بعدها منشأ و محور مبارزاتی گردید که این گروه در طول تاریخ علیه طاغوتها و خلفای اموی و عباسی داشتند، جنگ جمل و صفین، برخورد امام مجتبی (ع) با معاویه، داستان کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام و یاران و فرزندانش، قیام زید بن علی بن-



الحسین، شهدای فح و قیامهای دیگری که علوین داشتند، همه و همه اساس و محور اصلیش مسأله رهبری و امامت بوده است و چه بحثها و نزاعها و کشمکشها وجدالهای علمی که در این مورد مطرح گردید و چه کتابها و مقالاتی تا به امروز در این زمینه نوشته شد. و در زندگی ائمه معصومین به موضعگیری‌هایی بین خلفاء و ائمه برخورد می‌کنیم که اساس آن همین مسأله ولایت و رهبری بوده است.

از طرفی خلفاء مهمترین خطر را برای حکومت خود از ناحیه ائمه و پیروان آنان (یعنی شیعه) احساس می‌کردند. زیرا مسأله حکومت و رهبری برای آنها پیش از آنکه یک مسأله سیاسی باشد، یک مسأله اعتقادی بشمار می‌رفت و چون از دیدگاه شیعه، امامت مانند نبوت از اصول دین محسوب می‌شود و شیعه بر این اعتقاد است که غیر از ائمه معصومین (ع) یا فقیه عادل بصیر به اداره امور مسلمین در زمان غیبت امام معصوم (ع) هیچ کس حق حکومت بر مردم را ندارد چه اینکه حق ولایت اختصاص به خداوند دارد و تعیین ولی مسلمین با او است و اسلامی بودن یک نظام در درجه نخست بستگی دارد به آنکه فردی که در رأس نظام قرار گرفته با نصب و تعیین خداوند به این مقام منصوب باشد و باید کوشش کرد تا حکومت از دست غاصبین گرفته شده و در دست اهلس قرار گیرد.

اینها و مسائل دیگری که ریشه اعتقادی جمع کثیری از مسلمانها را در رابطه با مسأله حکومت تشکیل می‌داد و این خود خطرناکترین نوع دشمنی را برای خلفاء و طاغوتها به وجود می‌آورد. زیرا دشمن سیاسی را با تطمیع و دادن امتیاز یا تهدید، احیاناً می‌توان رام نمود و از طرفی ثبات و استقامت در مبارزه سیاسی هم تا حدی که نیرو و امکانات دارند خواهند داشت، و با ضعف و کمبود، استقامت خود را از دست می‌دهند، ولی مبارزه‌ای که ریشه اعتقادی دارد با تطمیع و تهدید و دادن امتیاز خاموش نمی‌شود و تا آنجا عقیده و ایمان ثبات و استقامت آفرین است که برای دفاع از عقیده، جان خود را می‌دهد مثل مبارزین جبهه‌ها که با عشق به شهادت از حریم ولایت دفاع می‌کنند.

و از طرف دیگر ائمه معصومین برای بقاء مکتب و گسترش آن، گذشته از بیان اصل مسأله امامت و دلائل آن و تربیت افرادی چون هشام بن حکم‌ها برای احتجاج و استدلال در برابر منکرین، به راههای علمی هم دست زده و مبارزه با خلفاء و طاغوتها را برای همیشه در بین شیعه زنده نگاهداشتند. مثلاً برای شناساندن چهره واقعی حکومت‌های ظلم و جور، مردم را از همکاری با آنان منع می‌نمودند و تحت عنوان حرمت «اعانت به ظالم» و یا «حرمت تصدی کارها و مشاغل دولتی» راه همکاری با آنها را می‌بستند و تنها به فردی که عامل نفوذی در

دستگاه باشد یا بتواند به مؤمنین خدمت کند و راهگشای مشکلات مردم باشد اجازه فعالیت در دستگاه دولتی را می‌دادند و در طول تاریخ حیات شیعه چه در زمان ائمه و چه در زمان غیبت کسانی که توجه به مسائل شرعی و بخصوص به این مسأله داشتند و می‌دانستند که داخل شدن در مشاغل دولتی جایز نیست و حقوقی را که می‌گیرند حرام است، زیرا مأمور از طرف کسانی هستند که آنها حق تصدی و ولایت بر جامعه را ندارند و به مانند کسی خواهند بود که اجازه ورود در خانه‌ای را از غیر صاحب آن گرفته باشد لذا اینها از امام یا مرجع تقلید زمان خود اجازه می‌خواستند که در شغل دولتی بمانند و با شرایط خاصی به آنها اجازه داده می‌شد. و این خود از همان اعتقاد به غاصب بودن حکومتها سرچشمه می‌گیرد.

### ولایت جائز

مرحوم صاحب وسائل حدود ۱۲ حدیث برای حرمت ولایت جائز (تصدی و سرپرستی کاری از طرف حکومت ظالم) از ائمه معصومین سلام الله علیهم نقل می‌کند و حدود ۱۰ حدیث هم در مورد جواز ولایت، در صورتی که ضرورت و یا تقیه‌ای در کار باشد، و حدود ۱۷ حدیث در جواز ولایت برای کمک و رفع حوائج مؤمنین نقل کرده است که در این احادیث نیز با لحن شدید، تصدی هر امری از امور مملکت را از طرف ظالمین در غیر موارد مذکور منع کرده و مؤمنین را از آن برحذر داشته است.

اکنون به چند حدیث به عنوان نمونه اشاره می‌شود:

۱ - عیاشی در تفسیرش از سلیمان جعفری نقل می‌کند که او می‌گوید: قلت لابی الحسن الرضا علیه السلام ما تقول فی اعمال السلطان؟ فقال یا سلیمان: الدخول فی اعمالهم والعون لهم والسعی فی حوائجهم عدیل الکفر والنظر الیهم علی العمد من الکبائر التي یتحق بها النار. (۱)  
گفتم به حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام که چه میفرمائید در کارها و اعمال سلطان؟ (یعنی داخل شدن در کارهای دولتی) حضرت فرمود: ای سلیمان داخل شدن در اعمال آنها و کمک به آنها و کوشش در انجام حوائج آنان، همتای کفر است و نظر نمودن به آنان بطور عمد از گناهان کبیره‌ای است. که استحقاق جهنم دارد (منظور شاید نظری است که با علاقه و رغبت و از روی محبت باشد).

۲ - کلینی در کتاب کافی از یحیی ابن ابراهیم نقل می‌کند که او گفت: به حضرت ابی عبدالله (ع) (امام صادق) گفتم که فلانی شما را سلام رسانید و همچنین فلان و فلان (نام

سه نفر از شیعیان را می برد که به امام سلام رسانده اند) امام فرمود: و علیهم السلام، گفتم از شما دعا می خواهند، فرمود: چه مشکلی دارند، گفتم: منصور دوانیقی آنها را زندانی نموده است، حضرت فرمود: مالهم؟ وماله؟ چه موضوعی در بین بوده است؟ گفتم: آنها را در کارهای خود قرار داده و بعد زندانی نموده است (منظور آنکه جزء عمال او بوده اند)، فقال: ومالهم وماله الم انهاهم، الم انهاهم، الم انهاهم؟ هم النار، هم النار، هم النار، ثم قال اللهم اجدع عنهم سلطانهم.

فرمود چیست برای آنها و برای او، و سه بار فرمود مگر آنها را نهی ننمودم (یعنی از اینکه در کارهای دولتی وارد شوند) و سه بار فرمود: آنها در آتش هستند سپس در حق آنها دعا کرد (۲).

۳ - کلینی در کافی از زیاد بن ابی سلمه نقل می کند که می گوید: داخل شدم بر موسی بن جعفر سلام الله علیه، به من فرمود: یا زیاد انک لتعمل عمل السلطان؟ آیا تو برای سلطان کار می کنی؟ گفتم: آری. فرمود: چرا؟ گفتم من دارای اهل و عیالم و هیچ راه در آمدی ندارم، پس حضرت فرمود: «لئن اسقط من حالق فانقطع قطعة قطعة احب الی من ان تولی لاحد منهم عملا او اظاً بساط رجل منهم».

اگر از جای بلندی سقوط کنم و قطعه قطعه شوم بهتر و محبوب تر است نزد من از اینکه متصدی کاری برای فردی از آنها گردم، یا بر فرشهای آنان قدم بگذارم مگر برای گشودن هم و غمی از یک مؤمن یا نجات اسیری از مؤمنین یا پرداخت دینی از دیون آنها.

«یا زیاد ان هون ما یصنع الله عزوجل بمن تولی لهم عملاً ان یضرب علیه سراق من نارالی ان یفرغ الله من حساب الخلاق».

ای زیاد، بدرستی که سهل ترین و خفیف ترین کاری که خدا انجام می دهد با کسی که متصدی کاری برای آنها می شود آن است که خیمه ای از آتش بر او زده می شود تا خداوند از حساب خلاق فارغ گردد (۳).

در این حدیث که قسمتی از آن ترجمه شد به هر دو مطلب اشاره شده است هم حرمت ولایت و تصدی از طرف سلطان وهم جواز آن در مواردی که موجب انتفاع مؤمنین است.

۴ - عبدالله بن جعفر فی قرب الاسناد عن علی بن یقظین انه کتب الی ابی الحسن موسی

۲۰۱ - وسائل، روایت ۱۲ و ۳ باب ۴۵ از ابواب مایکتب به ج ۱۲

۳ - روایت ۹ از باب ۴۶ ابواب مایکتب به ج ۱۲ وسائل الشیعة.



عليه السلام: ان قلبي يضيق مما أنا عليه من عمل السلطان وكان وزيراً لهارون فان اذنت جعلني الله فداك هربت منه فرجع الجواب: لا آذن لك بالخروج من عملهم واتق الله (۲)

عبدالله بن جعفر از علی بن یقطین نقل می کند که علی بن یقطین نامه ای به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرستاد و در آن نامه نوشت که دلم بسیار تنگ و ناراحت است از کاری که در آن هستم یعنی عمل کردن برای سلطان (وعلی بن یقطین وزیر هارون بود) و اگر اجازه دهید از این شغل و پستی که دارم فرار کنم. جواب آمد که: اجازه نمی دهم از دستگاه آنها خارج گردی و تقوی را پیشه کن.

بودن علی بن یقطین در پست وزارت، هم برای رفع حوائج مؤمنین مؤثر بوده و هم عامل نفوذی امام در دستگاه هارون بشمار می رفته و در مواردی هم اخبار داخلی دستگاه را به حضرت اطلاع می داده است.

۵ - محمد بن ادریس عن ابی الحسن علی بن محمد علیه السلام ان محمد بن علی بن عیسی کتب الیه مسألة عن العمل لبني العباس واخذ ما يتمكن من اموالهم هل فيه رخصة؟ فقال ما كان المدخل فيه بالجبر والقهر فالله قابل العذر وما خلا ذلك فمكروه.

ابن ادریس نقل می کند که محمد بن علی بن عیسی به امام علی النقی (ع) نوشت و از آن حضرت راجع به عمل کردن برای بنی عباس و گرفتن آنچه که ممکن است از اموال آنها سؤال نمود که آیا جایز است؟ حضرت در جواب فرمودند: اگر به زور و جبر باشد یعنی شخص مجبور شود به داخل شدن در دستگاه و کار برای آنها، پس خداوند عذر را می پذیرد و در غیر این صورت کار زشتی است.

بعد می گوید: مجدداً به آن حضرت نوشتم که انگیزه من در داخل شدن در اعمال آنها این است که راهی پیدا کنم برای ناراحت نمودن دشمنان ائمه و ضرر زدن به آنها، پس حضرت در جواب فرمودند: من فعل ذلک فلیس مدخله فی العمل حراماً بل اجرٌ وثوابٌ (۳). کسی که این چنین عمل کند پس داخل شدنش در کارهای آنها حرام نیست بلکه دارای اجر و ثواب است.

در این حدیث در ضمن اینکه اصل داخل شدن در کارهای حکومتی سلطان را ممنوع و ناپسند شمرده دو مورد را استثنا نموده است یکی مورد تقیه که شخص مجبور است برای دفع

۲ - روایت ۱۶ باب ۴۶، ابواب ما یکتسب به، وسائل الشیعة.

۳ - روایت ۹ از باب ۴۵ ابواب ما یکتسب به ج ۱۲ وسائل الشیعة.

ضرر از خود آن را پذیرد و دیگری آنجا که می تواند عامل نفوذی باشد و برآنها ضربه ای وارد سازد.

۶ - در تحف العقول از امام صادق سلام الله علیه تفسیری برای معنا واقسام ولایت نقل می کند.

می فرماید: فاحدی الجهتين من الولاية ولاية ولاة العدل الذين امرالله بولايتهم وتوليتهم على الناس وولاية ولاة وولاية ولاة الى ادناهم بابا من ابواب الولاية على من هووال عليه. والجهة الاخرى من الولاية، ولاية ولاة الجور وولاية ولاة الى ادناهم بابا من الابواب التي هو وال عليه، فوجه الحلال من الولاية ولاية الوالى العادل الذى امرالله بمعرفته وولايته والعمل له فى ولايته وولاية ولاة وولاية ولاة.... وذلك ان فى ولاية والى العدل وولاته، احياء كل حق وكل عدل وامانة كل ظلم وكل جور وفساد فلذلك كان الساعى فى تقوية سلطانه والمعين له على ولايته ساعية الى طاعة الله مقوياً لدينه.

واما وجه الحرام من الولاية فولاية الوالى الجائر وولاية ولاة الرئيس منهم واتباع الوالى فمن دونه من ولاة الولاية الى ادناهم باباً من ابواب الولاية على من هووال عليه والعمل لهم والكسب معهم بجهة الولاية لهم، حرام محرم، معذب من فعل ذلك على قليل من فعله او كثير، لان كل شىء من جهة المعونة، معصية كبيرة من الكبائر وذلك ان فى ولاية الوالى الجائر دروس الحق كله واحياء الباطل كله واطهار الظلم والجور والفساد وابطال الكتب وقتل الانبياء والمؤمنين وهدم المساجد و تبديل سنة الله وشرائعه فلذلك حرم العمل معهم ومعونتهم والكسب معهم الا بجهة الضرورة نظير الضرورة الى الدم والميتة(۱).

در این روایت مفصل امام صادق ولایت را به دو نوع تقسیم می فرماید، یکنوع ولایت والی عادل که خداوند فرمان به ولایت آنها داده است و همچنین ولایت کسانی که از طرف والی عادل ولایت یافته اند و ولایت مراتب بعدی آنها تا آخرین فردی که ولایت بر مردم دارد (مانند دولت و استاندارها، فرماندارها، بخشدارها و یا فرماندهان و تمام سلسله مراتبی که در قسمتهای رزمی و بالآخره تمام نظام اجرائی یک حکومت اسلامی عادل وجود دارد). این قسم از ولایت، حلال است و عمل برای کمک و تقویت او جایز خواهد بود. زیرا در ولایت والی عادل هر حق و عدلی زنده می شود و هر ظلم و جور و فسادی می میرد.

بهمین جهت کسی که در تقویت حکومت والی عادل می کوشد و به او در ولایت و حکومتش کمک می کند، در اطاعت خدا و تقویت دین او کوشیده است.

و اما نوع دوم از ولایت که حرام است، ولایت والی جائز و ولایت کسانی است که از طرف او ولایت می یابند تا آخرین فردی که در نظام جور بر مردم حکومت دارد، تمام این مراتب حرام و عمل برای آنها و کسب با آنها از جهت ولایت از ناحیه آنها حرام است و در عذاب گرفتار می شود، هرکس که آنها را انجام دهد چه کم باشد و چه زیاد زیرا هر کمکی به آنها گناه کبیره و بزرگ است.

به جهت اینکه در ولایت والی جائز، حق از بین می رود و باطل زنده شده و ظلم و جور و فساد ظاهر می گردد و کتب آسمانی باطل می شود و انبیاء و مؤمنین کشته شده و مساجد خراب می شود و سنت خدا و شرایع او تبدیل و دگرگون خواهد شد. بدین جهت انجام دادن کار همراه آنها و کمک به آنها حرام است، جز در موارد ضرورت. نظیر ضرورتی که انسان برای آشامیدن خون یا خوردن مردار پیدا می کند.

در این حدیث به چند نکته اشاره شده است:

۱ - اینکه ولایت والی عادل به امر و فرمان خداوند بوده و از طرف او است (و این مطلب در مباحث آینده مورد بحث قرار خواهد گرفت).

۲ - اهداف و دورنمای یک نظام عدل اسلامی و توحیدی را بیان فرموده است که جمله: «و ذالک ان فی ولایة والی العدل و ولایة احياء کل حق و کل عدل و امانة کل ظلم و کل جور و فساد» بیانگر آن است، یعنی در نظام والی عدل، هر عدل و حتی زنده می گردد و هر ظلم و جور و فسادی می میرد و به تعبیر دیگر ولایت والی عدل زنده کننده هر حق و عدلی و از بین برنده هر ظلم و جور و فسادی است.

۳ - مردم را ترغیب و تشویق به کمک و یاری حکومت عدل فرموده و آن را کمک به دین خدا و سعی در اطاعت او قرار داده است.

۴ - داخل شدن در نظام طاغوتی و جور و هرگونه کمک و عمل برای تحکیم آن، حرام و معصیت کبیره است و مرتکب آن در عذاب گرفتار خواهد شد.

۵ - در حکومت جائز حق کهنه شده و از بین می رود و باطل زنده می شود، ظلم و جور و فساد همه جا ظاهر گشته و انبیاء و مؤمنین در چنین حکومتی کشته می شوند و مساجد خراب می گردد، کتب آسمانی انبیاء از میان برداشته و مهر باطل بر آنها زده می شود. و بالأخره سنت الهی و دین خدا دگرگون خواهد گردید.

## حرمت اعانت ظالمین

مرحوم شیخ حرّ عاملی در وسائل الشیعة حدود ۱۷ روایت در حرمت کمک به ظالمین نقل نموده است و ۶ حدیث در حرمت مصاحبت و همنشینی با آنان و علاقه به باقی بودن ظالم نقل می کند که برای مراجعه به آن احادیث به باب ۴۲ و ۴۴ ابواب ما یکتسب به ج ۱۲ کتاب وسائل رجوع شود و ما در اینجا به بعضی از آن احادیث از باب نمونه اشاره می کنیم:

۱- محمد بن عمر بن عبدالعزیز فی کتاب الرجال (رجال کشی) عن صفوان بن مهران الجمال قال: دخلت علی ابی الحسن الاول علیه السلام فقال لی: یا صفوان کل شیء منک حسن جمیل ما خلا شیئاً واحداً. قلت جعلت فداک ای شیء؟ قال اکراؤک جمالک من هذا الرجل یعنی هارون. قال: والله ما اکرته اشراً ولا بطراً ولا للصيد ولا للهو ولکنی اکرته لهذا الطريق یعنی طریق مکه ولا اتولاه بنفسی ولكن ابعث معه غلامی، فقال لی یا صفوان ایقع کراؤک علیهم؟ قلت: نعم جعلت فداک قال: فقال لی: اتحب بقاء هم حتی یخرج کراؤک قلت نعم. قال: من احب بقائهم فهو منهم ومن کان منهم کان ورد النار، قال صفوان فذهبت فبعت جمالی عن آخرها (۱).

در رجال کشی از صفوان بن مهران که شتردار بود نقل می کند که بر موسی بن جعفر (ع) وارد شدم حضرت به من فرمود: ای صفوان هرکاری از تونیک و زیباست غیر از یک چیز، گفتم: فدایت گردم آن کدام است؟ فرمود: کرایه دادن تو شترانت را به این مرد (هارون). صفوان گفت: بخدا قسم برای خوشگذرانی و عیاشی یا صید و یا برای تفریح و لهو، کرایه نداده ام بلکه برای رفتن به مکه اجاره داده ام و خود هم همراه آنها نمی روم بلکه بعض غلامان خود را همراه آنها می فرستم. حضرت فرمود: ای صفوان آیا کرایه تو بر عهده آنها است؟ گفتم آری فدایت شوم، فرمود: آیا دوست داری آنها باقی باشند تا کرایه تو وصول شود؟ عرض کردم: آری، حضرت فرمود: کسی که باقی بودن آنها را دوست داشته باشد از آنها است و کسی که از آنها باشد در آتش جهنم وارد می شود.

صفوان می گوید: از خدمت حضرت مرخص شده و همه شتران خود را فروختم. و این خبر به گوش هارون رسید آنگاه مرا طلبید و گفت ای صفوان: به من گفته اند که تو همه شتران خود را فروخته ای؟ گفتم: آری، پرسید: چرا؟ گفتم: من پیرمرد شده ام و غلامان هم

۱- روایت ۱۷ باب ۴۲ از ابواب ما یکتسب به ج ۱۲ وسائل الشیعة.



نمی‌توانند درست عمل نمایند. هارون گفت: هیهات، هیهات من می‌دانم چه کسی به تو اشاره نموده است، موسی بن جعفر تو را به این امر وادار نموده است. گفتم: مرا با موسی بن- جعفر چکار؟! گفت: واگذار این مطلب را، به خدا قسم اگر بخاطر سابقه مصاحبت با تو نبود حتماً تو را می‌کشتم.

در این حدیث ملاحظه می‌شود که امام چگونه با این روش، موضعگیری می‌نماید و هارون هم دریافت نموده که موضع امام چگونه است.

۲ - ورام بن ابی فراس فی کتابه قال: قال علیه السلام من مشى الى ظالم ليعينه وهو يعلم انه ظالم فقد خرج من الاسلام (۱).

ورام بن ابی فراس در کتاب خود از معصوم (ع) نقل می‌کند که فرمود کسی که به سوی ظالمی برود تا آنکه او را کمک نماید در حالی که بداند او ظالم است از اسلام خارج شده است.

۳ - کلینی در کافی از ابن ابی یعفر نقل می‌کند که گفت: نزد ابی عبدالله (ع) (امام صادق) بودم که فردی از اصحاب خود ما بر او وارد شد و گفت: فدایت شوم چه بسا شدت روزگار به فردی از ما رومی آورد و از جهت معیشت در تنگی قرار می‌گیرد، از این فرد دعوت می‌شود که برای حکومت، بنائی ساخته یا نهری را تصفیه نموده و جاری سازد و یا قتائی را لایروبی کند، در این مورد چه می‌فرمائید؟.

فقال ابو عبدالله علیه السلام ما احب انى عقدت لهم عقدة او وكيت لهم وكاء وان لى ما بين لابتها لا ولا مدة بقلم ان اعوان الظلمة يوم القيامة فى سراق من نار حتى يحكم الله بين العباد (۲).

امام صادق علیه السلام فرمود: دوست ندارم حتی گرهی برای آنها بزنم یا در مشگلی را برای آنها باز نمایم و اگر چه بین دو کوه (اشاره به دو کوهی است در مدینه) را به من دهند و نه قلمی را برای آنها بر صفحه کاغذ بکشم. بدرستی که کمک کنندگان به ظالمین، روز قیامت در خیمه‌ای از آتش قرار می‌گیرند تا خداوند بین بندگان حکم فرماید.

۴ - در حدیث مفصلی که علی بن ابی حمزه از امام صادق (ع) نقل می‌کند، در ضمن آن حدیث، امام می‌فرماید: لولا ان بنى امية وجدوا لهم من يكتب ويحجى لهم الفبيء ويقاتل

۱ - روایت ۱۵، از ابواب ۴۲، ابواب ما یکتسب به، وسائل الشیعة

۲ - روایت ۶، از باب ۴۲، ابواب ما یکتسب به ج ۱۲ وسائل الشیعة

عنهم و يشهد جماعتهم لما سلوا حفنا ولو تركهم الناس وما في ابدیهم ما وجدوا شیئا الا ما وقع فی ابدیهم (۳).

اگر نبود که بنی امیه می یابند کسانی را که برای آنها بنویسند و جمع کنند اموالی عمومی را و برای آنها بجنگند و در جماعات آنها حاضر شوند هرآینه حق ما را سلب نمی نمودند و اگر مردم آنها را واگذارند و به آنها کمک نکنند چیزی را نمی یابند مگر آنچه در دست آنها قرار می گیرد.

در این جملات امام، بقاء و دوام حکومت بنی امیه را مرهون کمک مردم و دخول در مشاغل و مناصب دولتی آنها می داند و به فلسفه و رمز حرمت ولایت از طرف جائر اشاره فرموده است. و با این بیان رمز پافشاری ائمه اطهار(ع) در این مسأله مشخص می شود و عمیق ترین نوع مبارزه منفی را که نتیجه اش دوری و پراکندگی شیرازه نظام و رژیم است به پیروان خود تعلیم می فرماید.

اینها نمونه هائی بود از احادیثی که در کتاب وسائل نقل شده است که در مجموع حدود ۵۸ حدیث در این کتاب تحت عناوین یاد شده وجود دارد و در ابواب دیگر این کتاب و کتابهای دیگری چون مستدرک الوسائل و بحارالانوار، احادیث بیشتری پیرامون مسأله ولایت جائر و حرمت اعانت ظالم یافت می شود.

### بحث رهبری در زمان غیبت

در زمان غیبت علاوه بر بحث کلی امامت که بین شیعه و سایر فرق مسلمین مطرح بوده بحث دیگری بین خود شیعه مطرح گردید و آن مسأله ولایت فقیه بود و اینکه آیا در زمان غیبت کبری، زعامت و امامت برعهده فقیه عادل است؟ و در واقع فقیه عادل ادامه دهنده راه رسالت و امامت است؟ یا آنکه در زمان غیبت هراندازه که طولانی هم باشد، امت اسلام فاقد یک حکومت اسلامی خواهند بود و در تمام ادوار این مقطع از زمان اگرچه دهها هزار سال هم طول بکشد حکومت باید در دست طاغوتها باشد، زیرا حکومتی، اسلامی و غیر طاغوتی برای جامعه اسلامی با فرض غیبت امام معصوم (ع) قابل فرض و تصور نیست و اسلام هم برای این زمانها هیچ طرحی ندارد.

۳- روایت ۱، باب ۴۷، ابواب ما یکتب به از کتاب وسائل الشیعة ج ۱۲.

فرق بین این بحث و بحث امامت آن است که در بحث امامت یک طرف شیعه و پیروان مکتب اهل بیت (ع) قرار داشتند و در طرف دیگر اهل تسنن بودند، ولی در بحث ولایت فقیه طرفین بحث هر دو شیعه هستند ولی نه عوام شیعه بلکه بیشتر بین فقهاء و علماء، این بحث مطرح بوده والبته بیشتر بحثها در حدود و کم و کیف ولایت فقیه بوده است و گرنه اصل اینکه حکومت و ولایت در زمان غیبت اختصاص به فقیه دارد کمتر کسی آن را انکار نموده است زیرا هیچ فرد عالم و دانشمندی نخواهد گفت که جامعه بدون حکومت امکان ادامه حیات دارد و هرج و مرج و مختل شدن نظام اجتماعی جایز است بلکه هراتسانی وجود حکومت را از ضروری ترین مسائل زندگی انسانی می داند و از طرفی هیچ عالم و فقیهی حکومت هر فاسق و فاجری را، بلکه حکومت غیرمجاز از طرف معصوم را اگر چه عادل هم باشد جایز نمی داند، پس ناچار باید در زمان غیبت معصوم (ع) هم حکومتی جایز و اسلامی وجود داشته باشد تا آن خلأ و ضرورت جبران گردد و از اختلال نظام و هرج و مرج جلوگیری شود.

پس اصل ولایت فقیه کمتر مورد نفی و انکار بوده و آنچه مورد نقض و ایراد قرار گرفته حدود آن است و در عین حال وقتی به کتب فقهی و کلامی مراجعه می کنیم می بینیم این بحث آنطور که دیگر مباحث اسلامی (چه اصول و چه فروع) مورد بحث قرار گرفته مطرح نگشته و کتابهای زیادی در این زمینه تدوین نشده است با اینکه در مباحث امامت و یا فروع دین چون صلات، صوم، طهارت، ... دهها کتاب و جزوه نگاشته شده است و بحثهای فقهی و اصولی در جزئی ترین مسائل حتی غیر ضروری فراوان است، چرا؟

شاید علت اساسی آن بوده است که حکومت اسلامی در جامعه لباس عمل به خود نپوشید و حکومتی که ناچار شوند برای حل مشکلات فقهی آن فکر کنند، نداشتند و قهراً از مسائل متروکه و بی ثمر تلقی می شد و تنها در پاره ای از مسائل مربوط به حکومت که گاهی یا در پاره ای از زمانها مورد عمل قرار می گرفت و احساس نیاز بدان می گردید بحثهای مفصل و یا مختصری داشته اند از قبیل قضاوت، حدود، دیات، قصاص، خراج، مقاسمه، جهاد و دفاع و ... و این مباحث در کتب فقهی و یا در رساله های جداگانه ای نظیر «خراجیه محقق اردبیلی» و «قاطعة اللجاج فی حل الخراج محقق کرکی» و نظائر آن تدوین گردیده است.

ولی در قرنهای اخیر حتی این مباحث هم بواسطه عدم احتیاج عملی به آنها متروک شده بود و میرفت که بطور کلی بطاق فراموشی سپرده شود حتی محصلین علوم دینی از خواندن و بحث در حدود سطح هم از آنها محروم بودند و به بهانه آنکه ثمره عملی ندارد و مورد ابتلاء و نیاز نیست، اکثراً سطری هم از آنها (مخصوصاً کتاب های حدود و دیات و قصاص و جهاد) خوانده

نمی شد تا چه رسد به آنکه در بحثهای تحقیقی و خارج مورد بررسی قرار گیرند. و امروز که حکومت اسلامی در جامعه ما لباس عمل به خود پوشیده و این احکام و مسائل باید در متن قوانین و برنامه ریزی ها قرار گیرد، می بینیم که بحثهای زیادی پیرامون این مسائل در حوزه های علمیه مطرح است ولی باید مع الأسف اذعان داشت که فراموش شدن این مباحث در گذشته، ضررها و زیانهای فراوانی را از جهت نداشتن افراد و نیروی انسانی لازم به دنبال آورد.

ناگفته نماند که بزرگانی از فقهاء مانند مرحوم صاحب جواهر و مرحوم نراقی و میرزای نائینی در قرنهای اخیر مسئله ولایت فقیه را یا بطور جداگانه مانند مرحوم نراقی و میرزای نائینی و یا در ابواب مختلفی از فقه که مرتبط با این مسئله است، نظیر بحث امر بمعروف و نهی از منکر، حدود، قضاوت، زکات، خمس، انفال، طلاق، جهاد و دفاع، نماز جمعه و امثال آن بحث نموده اند و مرحوم صاحب جواهر در کتاب ارزشمند جواهر الکلام در تمام مواردی که مسائل فقهی ارتباط با حکومت پیدا می کند مانند موارد فوق الذکر، مسئله را بررسی نموده و شدیداً در زمان غیبت طرفدار حکومت و ولایت فقیه است این فقیه بزرگوار پس از آنکه بطور تفصیل در مورد اجراء حدود در زمان غیبت توسط فقیه عادل استدلال مینماید، می گوید: بل لولا عموم الولاية لبقی كثير من الامور المتعلقة بشيئهم معطلة فمن الغريب وسوسة بعض الناس في ذلك بل كانه ماذاق من طعم الفقه شيئاً ولا فهم من لحن قولهم ورموزهم امراً ولا تأمل المراد من قولهم «اني جعلته عليكم حاكماً وقاضياً وحجة و خلیفة» ونحو ذلك مما يظهر منه ارادة نظم زمان الغيبة لشيعتهم في كثير من الامور الراجعة اليهم (۱).

یعنی: بلکه اگر ولایت فقیه عمومیت نداشته باشد هرآینه بسیاری از اموری که مربوط به شیعه است تعطیل می شود.

از مطالب عجیب و غریب این است که بعضی از مردم در این موضوع وسوسه می کنند بلکه گویا از طعم فقه چیزی نچشیده و از سخنان و رموز کلام معصومین چیزی درک ننموده اند. و در قول ائمه (ع) که فرموده اند: «انی جعلته عليكم حاكماً وقاضياً وحجة و خلیفة» (۲) تأمل و دقت ننموده اند.

این کلماتی که از آن آشکار می شود که منظور نظم شیعه در زمان غیبت است، یعنی مفهوم

۱ - جواهر، ج ۲۱، ص ۳۹۷، کتاب الامر بالمعروف.

۲ - بدرستی که من «فقیه» را بر شما حاکم و قاضی و حجت و خلیفه و... قرار دادم.



آنها این است که «فقیه» نظم دهنده شیعه در زمان غیبت در بسیاری از امور است.

و در همین بحث از مرحوم کرکی نقل می کند که فرمود:

اتفق اصحابنا علی ان الفقیه العادل الامین الجامع لشرايط الفتوی المعبر عنه بالمجتهد فی الاحکام الشرعیة، نائب من قبل ائمة الهدی علیهم السلام فی حال الغیبة فی جمیع ما للنیابة فیہ مدخل.

یعنی، اصحاب ما (کنایه از علماء و فقهاء شیعه است) اتفاق نموده اند براینکه فقیه عادل امین جامع شرائط فتوی که از آن در احکام شرعی به مجتهد تعبیر می شود، نائب است از طرف ائمه هدی علیهم السلام در حال غیبت در تمام آنچه را که نیابت در آن دخالت دارد (یعنی نیاز به نیابت دارد و نیابت بردار است).

بنابراین اصل ولایت فقیه را در کتب فقیه و کلمات اصحاب امامیه می یابیم که مورد بحث و نفی و اثبات قرار گرفته است ولی آنچه مورد بحث قرار نگرفته، ابعاد مختلف حکومت و ولایت فقیه است، یعنی مسائل مختلفی که یک نظام در رابطه با احکام اولیه و ثانویه دارد. بجز پاره ای از آنها از قبیل احکام حدود و قضاوت و... تا میرسیم به زمانی که بر اثر یک نهضت فرهنگی اسلامی افکار توجه خاصی به اسلام پیدا میکند و کم کم اسلام از گوشه انزوا بیرون آمده و در متن مسائل اجتماعی و سیاسی قرار می گیرد و بعد چهره انقلابی و پرخاشگری آن از حوزه علمیه قم در برابر رژیم ستم شاهی نمودار می شود و از سالهای ۴۱ و ۴۲ به بعد فصل نو وجدیدی از آن توسط روحانیت به رهبری امام بمیان می آید ولی باز هم مسأله تنها صورت مبارزه با رژیم و حکومت است، اما بعد از آن چه باید کرد؟ معمولاً جوابی برای آن شنیده نمی شد ولی اصل مبارزه با حکومت و مطرح شدن عملی اسلام واقعی ادامه یافت.

تا آنکه فقیه بزرگ و رهبر امت اسلامی ایران، امام خمینی مدظله العالی در ایامی که در نجف در حال تبعید بسر می بردند مسأله ولایت فقیه را در ضمن بحث مکاسب در فصلی که عده ای از فقهاء بزرگ مانند مرحوم شیخ مرتضی انصاری مسأله را مطرح نموده اند بطور مبسوط مورد بررسی و تحقیق قرار دادند و علاوه بر تدوین آن در کتاب مکاسب، تمام این مباحث در نوار ضبط و به ایران آمد و به صورت کتابی در دسترس همگان قرار گرفت و سپس به زبانهای دیگر هم ترجمه شد و بدین ترتیب این موضوع علی رغم همه محدودیتهائی که رژیم شاه برای جلوگیری از انتشارش بوجود آورده بود، به گوش مردم ایران و عده ای از مردم کشورهای دیگر اسلامی رسید و بسیاری از جوانان و طلاب و محصلین حوزه های علمیه در این رابطه به زندان افتادند و دورانهای بسیار سخت و دشواری را گذراندند و روند انقلاب ایران را این بحث، بطور

چشمگیری دگرگون ساخت زیرا قبل از آن هدف از مبارزه برای بسیاری از مردم مشخص و روشن نبود و با مطرح شدن مسأله ولایت فقیه و حکومت اسلامی مبارزه با یک هدف روشن و مشخص تعقیب گردید و روح و حیات تازه‌ای پیدا کرد و شکل تازه و جدیدی به خود گرفت و رژیم با یک خطر اساسی وجدی روبرو شد و لذا فشار بر مبارزین و زجرها، شکنجه‌ها، زندانها، خفقان به اوج خود رسید که این نیز به نوبه خود در نزدیک شدن به هدف تأثیر بسزائی داشت.

پس می‌توان گفت طرح مسأله ولایت فقیه و پی‌گیری آن منشأ یک تحول عظیم و انقلاب بزرگ در دنیای اسلام گردید و همه ابرقدرتها را در صف واحدی در برابر اسلام قرار داد. و امام نه تنها در نجف این بحث را مطرح فرمودند بلکه در دورانی هم که از مدرسین بزرگ حوزه علمیه قم بشمار می‌رفتند، موضوع ولایت فقیه و حکومت اسلامی را در یادداشتها و کتاب کشف الاسرار خاطر نشان ساختند و تنها مشکل گشا و راه حل دردهای جامعه اسلامی و نجات بخش ملت را تشکیل حکومت اسلامی می‌دانستند تا بالأخره پس از سالها، ملت رنج دیده و مستضعف ایران که قرن‌ها زیر یوغ استعمار و استبداد بودند و در تاریخ حیات خود از استقلال جز نامی و از اسلام جز اندک مسائل فردی و فرعی بهره‌ای نداشتند به ندای آن رهبر عظیم‌الشان لبیک گفته و پس از گذراندن مراحلی که در هر انقلاب عمومی ضرورت دارد در ۲۲ بهمن ۵۷ رژیم چندین هزار ساله ستم شاهی را سرنگون و زمینه تشکیل حکومت را فراهم ساختند.

و با اینکه در تمام شعارها و راه پیمائیا و فریادهائی که بر سر رژیم و ابرقدرتها می‌کشیدند مسأله حکومت اسلامی مطرح بود و این خود به تنهایی کافی بود که پس از سقوط رژیم، حکومت اسلامی را تشکیل دهند.

ولی رهبر انقلاب دستور دادند که در یک همه‌پرسی عمومی شکل حکومت را به آراء عمومی بگذارند تا در دنیا و تاریخ، سندی رسمی و غیر قابل انکار باشد و در این فراترندم بیش از ۹۸٪ مردم ایران به جمهوری اسلامی رأی مثبت دادند و نظام جمهوری اسلامی، نظام حاکم بر ایران شناخته شد.

و از آنجا که برای تشکیل هر نظامی نخست باید قانون اساسی تدوین گردد و براساس آن پی‌ریزی شود، لذا مجلس خبرگان که از نمایندگان ملت ترکیب یافته بود برای تدوین قانون اساسی تشکیل گردید و با اینکه انتخاب خبرگان از طرف ملت از جهت اتکاء قانون به آراء عمومی کافی بود (همانگونه که در همه مجالس قانونگذاری دنیا چنین است)

ولی خود قانون هم پس از تدوین به آراء عمومی گذارده شد و با آراء زیادی به تصویب ملت رسید.

مجلس خبرگان که اکثریت آنها از علماء و فقهاء عظام بودند اساس نظام جمهوری اسلامی را بر مسأله ولایت فقیه بنیان نهادند و لذا اصل پنجم قانون اساسی از فصل اول که حاوی اصول کلی قانون است ولایت فقیه را اساس نظام جمهوری اسلامی قرار می دهد و چنین می گوید:

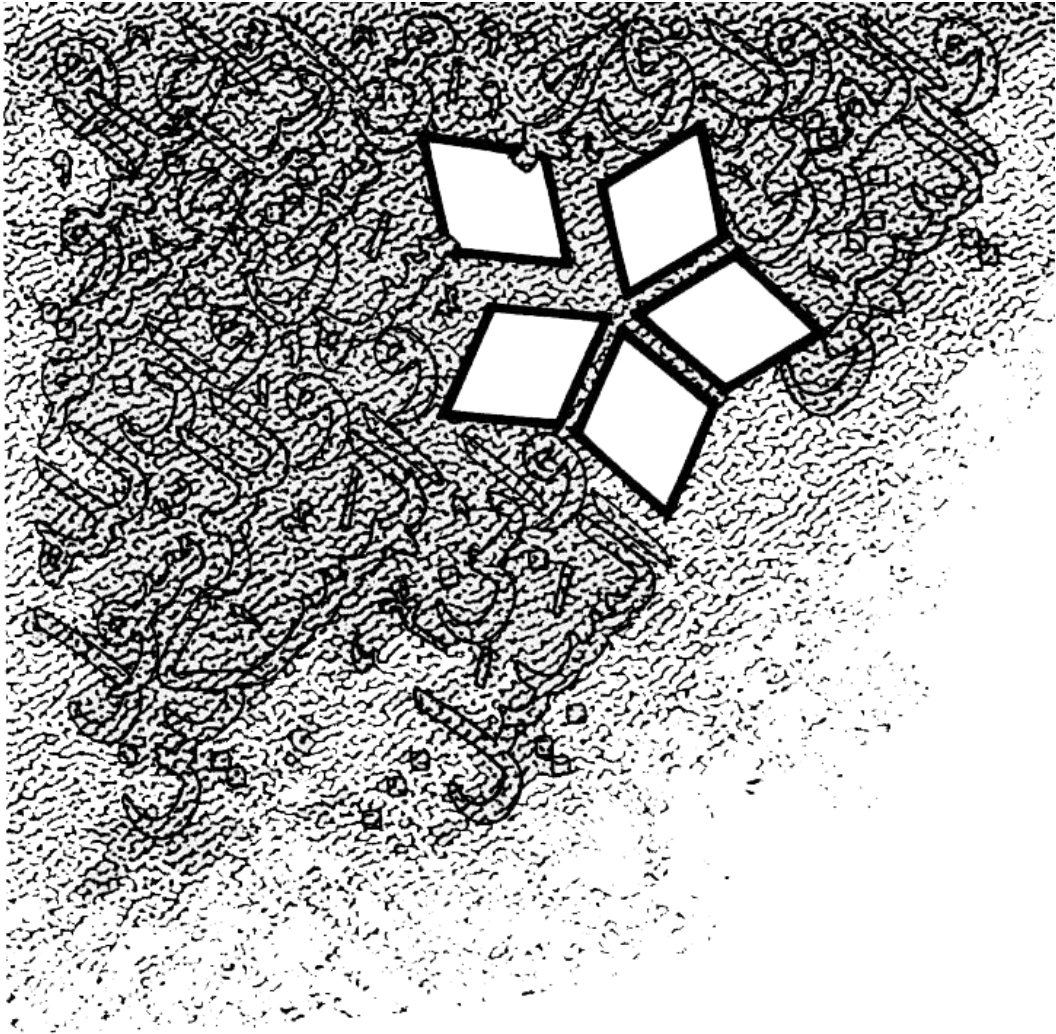
اصل پنجم: «در زمان غیبت حضرت ولی عصر، عجل الله تعالی فرجه، در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت برعهده فقیه عادل و باتقوا، آگاه به زمان شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند و در صورتی که هیچ فقیهی دارای چنین اکثریتی نباشد رهبر یا شورای رهبری مرکب از فقهاء واجد شرایط بالا طبق اصل یکصد و هفتم عهده دار آن می گردد.

وقیل از آنکه به شرح اصول فصل هشتم قانون اساسی پردازیم لازم است اصل پنجم را که اساس و مادر اصول دیگر است توضیح دهیم تا با بینش بیشتر در شرح آن اصول وارد گردیم. و اینک با خواست خداوند و توجه ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف وارد اصل مطلب می شویم.



محرم ماهی است که عدالت در مقابل ظلم  
و حق در مقابل باطل قیام کرده و به اثبات رسانده  
است که در طول تاریخ همیشه حق بر باطل پیروز  
شده است.

از مصاحبه امام خمینی با رادیو لوکز امبورگ در تاریخ ۵۷/۹/۱۴



---

ادله وجوب خمس در معدن

---

۱- اجماع شیعه (محصل و منقول)  
بر وجوب خمس در معدن حاصل است  
و خلافتی در مسأله نقل نشده و کلمات  
بزرگان را نیز در این مورد نقل کردیم.

نورعلم/ شماره ششم

خمس  
در  
کتاب و سنت

---

علی احمدی میانجی

---



۴- دلالت آیه شریفه: «واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ...».

زیرا عموم کلمه «غنمتم» مطابق تحقیق گذشته همه درآمدها را شامل می شود حتی اگر در بعضی از مصادیق معدن شک کنیم که آیا عرفاً معدن بر آن صدق می کند یا نه و بر فرض ادله ای که دلالت بر خمس در معدن می کرد آنرا نگیرد لکن به موجب آیه مبارکه، چون غنیمت بر آن صادق است خمس در آن واجب می شود، ولی حکم خاص معدن را نخواهد داشت.

۳- احادیث وارده از رسول خدا صلی الله علیه وآله و اهل بیت علیهم السلام که مجموعاً دلالت دارد بر اینکه خمس در همه اقسام معدن واجب است.

#### نص احادیث:

۱- احمد بن محمد بن ابی نصر

بزنطی می گوید: از ابی الحسن (امام رضا) علیه السلام پرسیدم: از چیزهایی که از معدن استخراج می گردد، آیا چیزی در آن واجب است؟ فرمود: در آن چیزی واجب نیست تا به حدی برسد که در نظیر آن زکات واجب می شود و آن مقدار بیست دینار است.<sup>۱</sup>

۲- محمد بن مسلم گوید: از حضرت ابی جعفر (امام باقر) علیه السلام از حکم معدنهای طلا و نقره و مس و آهن و روی پرسیدم، حضرت فرمود: در همه اینها خمس واجب است.<sup>۲</sup>

۳- محمد بن مسلم از حضرت ابی جعفر (امام باقر) علیه السلام روایت کرده و می گوید: سؤال کردم از امام علیه السلام از (حکم) ملاحه؟ فرمود: ملاحه چیست؟ گفتم: زمین شوره زاری است که آب در آن جمع شده و نمک می گردد. فرمود: این معدن است (در

۱- جامع الاحادیث به نقل از تهذیب: محمد بن الحسن الصفار عن یعقوب بن یزید عن احمد بن محمد بن ابی نصر قال: سألت ابا الحسن علیه السلام عما اخرج المعدن من قليل او كثير هل فيه شیء؟ قال: ليس فيه شیء حتى يبلغ ما يكون في مثله الزكاة عشرين دینارا.

۲- همان مصدر ص ۵۳۳ به نقل از اصول کافی و تهذیب و مستدرک الوسائل: عن ابی جعفر علیه السلام قال: سألت عن معادن الذهب والفضة والصفرة والحديد والرصاص فقال: عليها الخمس جميعا.

نقل مرحوم صدوق: مثل معدن است) و در آن خمس واجب می باشد، گفتم: گوگرد و نفت که از زمین بیرون می آید چطور؟ فرمود: در این و اشباه این خمس واجب است.<sup>۱</sup>

امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: آنچه از معدنها و دریا بدست می آید و در غنیمت و در مال حلال مختلط به حرام اگر صاحبش شناخته نشود و در گنجها خمس واجب است.<sup>۲</sup>

۴ - زراره از حضرت ابی جعفر (امام باقر) علیه السلام نقل کرده و می گوید: پرسیدم (از امام علیه السلام) از معادن که چه چیز در آن واجب است؟ فرمود: (به طور کلی) هرچه «رکاز» باشد در آن خمس واجب است و هرچه با مال خود (سرمایه گذاری کرده) استخراج نمودی، هرچه استخراج شده پس از خالص شدن خمس در آن واجب است.<sup>۲</sup>

۶ - حلبی از امام صادق علیه السلام نقل نموده می گوید: از حضرت پرسیدم از گنجها که (حق واجب) در آن چه مقدار است؟ فرمود: یک پنجم (واجب است) و (پرسیدم) که در معدنهای حق واجب چقدر است؟ فرمود: خمس (واجب است) و همچنین در روی مس و آهن و هرچه که از معادن باشد، همانطوری که در معادن طلا و نقره خمس واجب است.<sup>۴</sup>

۵ - عمار بن مروان می گوید: از

۷ - ابو عبید می گوید: آیا نمی بینی

۱ - جامع الاحادیث ج ۸/۵۳۴ به نقل از تهذیب و من لایحضره الفقیه و مقتع: «سألت ابا جعفر علیه السلام عن الملاحه؟ فقال: وما الملاحه؟ فقال: ارض سبخة مالحة يجتمع فيه الماء فيصير ملحاً فقال هذا (مثل) المعدن فيه الخمس فقلت فالكبريت والنفط يخرج من الارض (قال) فقال: هذا و اشباهه فيه الخمس».

۲ - همان مصدر ص ۵۳۴ به نقل از تهذیب، عن ابی جعفر علیه السلام قال: سألت عن المعادن ما فيها؟ فقال: كلما كان ركازاً ففيه الخمس. قال: وما عالجه بمالك ففيه ما اخرج الله منه من حجارته مصفى الخمس». سخن در مورد حدیث رکاز و معنای آن خواهد آمد انشاء الله تعالی.

۳ - جامع الاحادیث ج ۸/۵۳۴ به نقل از خصال و وسائل: سمعت ابا عبد الله (ع) يقول: فيما يخرج من المعادن والبحر والغميمة والحلال المختلط بالحرام اذا لم يعرف صاحبه والكنوز، الخمس

۴ - همان مصدر ص ۵۳۴ به نقل از اصول کافی و تهذیب و من لایحضره الفقیه: «سألت عن الكنز كم فيه؟ قال: الخمس. وعن المعادن كم فيها؟ قال: الخمس، وكذلك الرصاص والصفرة والحديد (كل) ما كان من المعادن (كم فيها فقال): يؤخذ منها كما يؤخذ من (معادن الذهب والفضة).

علی را، که او معدن را «رکاز» نامید و حکم «رکاز» را بر آن اجرا نموده و خمس از آن گرفت؟<sup>۱</sup>

۸ - حمید بن زنجویه النسائی در کتاب «الأموال» نقل کرده که علی بن ابیطالب رضی الله عنه، معدن را از مصادیق رکاز دانسته و خمس را در آن واجب می شمرد.<sup>۲</sup>

۹ - سفاک بن حرب از حارث بن ابی الحارث نقل کرده که می گفت: پدرم از داناترین افراد به معدن بود، و نزد کسی که معدنی را استخراج نموده بود، رفت و آن را از آن شخص در مقابل صدتا میشی که بره در دنبال داشته باشد، خرید. (پس از خریدن) آمد مادرش را خبر کرد مادر گفت: پسرک من، این صد رأس میش (در حقیقت) سیصد رأس است (زیرا) صد رأس میشها و صد رأس بره های توی شکم آنها و صد رأس

بره های دنبال رو آنها، برگرد از فروشنده بخواه که معامله را اقاله کند و خودت هم معامله را به هم بزنی.

پدرم برگشت و از فروشنده خواست که معامله را بهم بزنی و گفت پانزده رأس (از صد گوسفند) کم کن (و معامله را بهم بزنی) - ولیکن فروشنده قبول نکرد.

پدرم در معدن مشغول استخراج و کار شد و پول هزار گوسفند درآورد، فروشنده آمد و خواستار بهم زدن معامله شد، پدرم قبول نکرد، فروشنده گفت می روم و به امیرالمؤمنین (ع) گزارش می دهم، رفت و به امیرالمؤمنین علیه السلام عرض نمود: ابوالحارث معدن پیدا کرده است. علی علیه السلام آمد و فرمود: کجا است «رکازی» که پیدا کرده ای؟ عرض ایشان پیدا کرده و من در مقابل صد رأس گوسفندی که بره به همراهش باشد، از او خریدم علی علیه السلام فرمود: خمس نیست مگر به عهده

۱ - الأموال تألیف ابی عبید ص ۴۷۴: «قال ابو عبید: افلا تری علیا ان علیاً قد سمی المعدن رکازاً و حکم علیه بحکمه و اخذ منه الخمس».

۲ - عمدة القاری ج ۹/۱۰۳: «ذکر حمید بن زنجویہ النسائی فی کتاب الأموال عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه جعل المعدن رکازاً و اوجب فیہ الخمس».

شاید مراد هر دو نظرشان به روایت آتی است. و اما اینکه آن حضرت معدن را رکاز قرار داده نظر به اختلافی است که میان اهل حجاز و اهل عراق در معنای رکاز وجود دارد و انشاء الله تعالی ما در این مورد به زودی سخن خواهیم گفت.

فروشنده و آنگاه صد گوسفند او را تخمیس کرد و خمس آن را که (بیست رأس بود) گرفت.<sup>۱</sup>

تعلق می گیرد.<sup>۴</sup>

۱۳ - از عمر بن عبدالعزیز نیز نقل شده... که اگر معدن رکاز پیدا می کردم خمس آن را از ما می گرفت.<sup>۵</sup>

۱۰ - بیهقی از مکحول روایت کرده که عمر بن الخطاب معدن را «رکاز» قرار داد و در آن خمس قائل شد.<sup>۲</sup>

۱۴ - ابن عمر حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه وآله نقل نموده ولی صریح در خمس نیست زیرا احتمال می رود که درزکات باشد می گوید: یک قطعه طلا حضور رسول الله صلی الله علیه وآله آوردند و این اولین صدقه ای بود که از معدن آورده بودند فرمود: این چیست؟ گفتند: صدقه است از یک معدنی که داریم. فرمود: زود می شود که این یک

۱۱ - از زهری نیز نظیر روایت هشتم نقل شده است.<sup>۳</sup>

۱۲ - از ابن شهاب هم نقل شده که از حکم «رکاز» و «معدن» از او سؤال شد، گفت: به همه اینها خمس

۱ - الأموال، تألیف ابی عیید ص ۴۷۳، و لسان العرب و نهاییه ابن اثیر در کلمه «تبع» و در مسأله رکاز، این حدیث از طرق ما خواهد آمد: «عن سماک بن حرب عن حارث بن ابی الحارث الازدی ان اباه کان من اعلم الناس بمعدن و انه اتى علی رجل قد استخرج معدنا فاشتره منه بمائة شاة متبع فاتی امه فاخبرها فقالت یا بنی ان المائة ثلاثمائة، اتها مائة و اولادها مائة و کفاتها مائة فارجع الی صاحبک فاستقله فرجع الیه فقال: ضع عنی خمس عشرة، فابی ذلك قال: فأخذها فاذا به فاستخرج منه ثمن الف شاة، فقال له البایع رد علی البیع فقال لا افعل فقال لآتین علیاً فلآتین علیک فاتی علیاً یعنی علی بن ابیطالب فقال: ان ابا الحارث اصاب معدنا فاتاه علی فقال این الركاز الذی اصبت؟ فقال: ما اصبت رکازا انما اصابه هذا فاشترته منه بمائة شاة متبع، فقال له علی: ما اری الخمس الا علیک قال فخمس المائة شاة».

۲ - عمدة القاری ج ۱۰۳/۹ و سنن بیهقی ج ۱۵۴/۴.

«ان عمر بن الخطاب (رض) جعل المعدن بمنزلة الركاز فیه الخمس»

۳ - عمدة القاری ج ۱۰۳/۹

۴ - الأموال ابی عیید، ص ۴۷۴.

«انه سئل عن الركاز و المعادن فقال: یرجع من ذلك کله الخمس»

۵ - مصنف عبدالرزاق، ج ۱۱۶/۴.

«عن عمر بن عبدالعزیز... فاذا وجدنا فی المعادن الركاز اخذ منا الخمس».



→ معدن، معدنها خواهد شد و زود است که شریعت خدا در آن خواهد بود.<sup>۳</sup>

پس خمس در کلیه معادن (جواهرات معدنی، غیر جواهرات) خلاصه هر چیز قیمتی داری که در جایی انباشته شده و سرمنشأ زیرزمینی

(ریشه) داشته باشد به حکم کتاب و اجماع و سنت متظافره از طرق امامیه و نیز از طرق اهل سنت، واجب است.

۳- المعجم الصغیر تألیف طبرانی، ج ۶/۱۵۳.

«عن ابن عمر: اتی النبی صلی الله علیه وآله وسلم بقطعة من ذهب کانت اول صدقة جاءته من معدن فقال: ما هذه قالوا صدقة من معدن لنا فقال: انها ستكون معادن و سیکون فیها شریعت الله عزوجل»:

### موقعیت عقل در منابع فقه و حقوق اسلامی بقیه از صفحه ۴۹

تعیین وظیفه ظاهری در زمینه عدم دسترسی به حکم واقعی حتی به صورت علمی (ظن مستند به علم) است. حاصل آنکه، استفاده از حکم عقل در فقه اسلام به سه صورت یا در سه مرحله انجام می گیرد:

اول: کشف احکام واقعی یقینی (مستقلات عقلیه)

دوم: اثبات حجیت امارات ظنی مستند به علم و کمک برای کشف مفاد کامل کتاب و سنت (اصول لفظیه)

سوم: تعیین وظیفه ظاهری در موردی که دسترسی به حکم واقعی ممکن نباشد (اصول عملیه)

اما احکام ظنی که دلیل معتبری نداشته باشد مانند نتایج قیاس و استحسان، از نظر شیعه، فاقد اعتبار است و در حقیقت، اینگونه احکام به طور مسامحه به عقل نسبت داده می شود.



بسم الله الرحمن الرحيم

تمام کسانی که پیرامون قیام  
حضرت سید الشهداء علیه السلام واقع-  
بینانه اظهار نظر کرده اند، تصدیق  
دارند که این قیام و نهضت و فداکاری  
و معامله با خدا نه فقط خسارت و

• نوشته حاضر مقاله ای است که توسط نویسنده در  
سمیناری که در لندن در تاریخ ششم تا هشتم شوال ۱۴۰۴ به  
مناسبت چهاردهمین قرن ولادت امام حسین علیه السلام از  
طرف الادارة المحمدية الخيرية (که یکی از مؤسسات  
اسلامی در لندن است) برگزار شده بود و دانشمندی از چند  
کشور اسلامی و غیر اسلامی حضور داشتند، قرائت شد.



زیان نداشت بلکه سودها و فائده‌ها و ثمرات و نتایج فراوانی در پی داشت. البته بخشی از این ثمرات مربوط به حسین علیه السلام و یارانش بود و بخشی مربوط به امت اسلام و اسلام، و نیز قسمتی از این ثمرات بی فاصله و یا با فاصله کم تحقق یافت و قسمتی با گذشت زمان.

نویسنده این مقاله در صدد است که پیرامون یکی از ثمرات بسیار مهم این قیام که شاید کمتر مورد توجه و توضیح قرار گرفته باشد با شما سخن گوید، اما لازم می‌بیند که قبلاً به تعدادی از ثمراتی که دیگران بیان کرده و بیشتر در کتب محققین معاصر توضیح داده شده اشاره‌ای داشته باشد:

۱- یکی از بزرگترین نتایج قیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام تقرب و ارتفاع درجه آن حضرت و یارانش نزد خداوند متعال است که در حدیث از زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به امام حسین (ع) چنین وارد شده است: **انَّ لَكَ فِي الْجَنَانِ لِدَرَجَاتٍ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ.** (۱)

۲- از مهمترین نتایج قیام این انسان کامل، نجات اسلام و مسلمین از چنگال بنی امیه بود. خطراتی که از ناحیه بنی امیه و بخصوص یزید، اسلام را صریحاً تهدید می‌کرد برکسی پوشیده نیست و حضرت امام حسین علیه السلام هم با جمله

**هرکس با تاریخ انقلاب اسلامی ایران کمترین آشنائی داشته باشد، می‌داند که این انقلاب از محرم و با نام حسین (ع) آغاز شد.**

معروف خود: «وعلی الاسلام السلام اذ بلیت الامة براع مثل یزید». (۲) همین حقیقت را بازگو کرد. این خطرات با نهضت مقدس حسین علیه السلام دفع شد و اسلام از این خطر بزرگ نجات یافت.

۱- محمدباقر مجلسی، متوفای ۱۱۱۱، بحارالانوار ج ۴۴ ص ۸  
۲- علی بن طاووس، متوفای ۶۶۴، لهوف، ص ۲۰.

۳- یکی دیگر از ثمرات این نهضت الهی بیدار شدن شعور دینی مسلمانان بود.

در اثر تبلیغات معاویه و همدستانش و ممنوع بودن تبلیغات صحیح و خانه نشین شدن شایستگان و دانشوران دینی، نیروی معنوی مردم تضعیف شده و افکار انحطاط یافت به طوری که اکثریت مردم در برابر وضع موجود، خود باخته و سست بودند و هر چه بر آنها تحمیل می شد می پذیرفتند، هر که را می خواستند بر آنها حاکم می ساختند و هر که را می خواستند از کار برکنار می کردند و کسی از بیعت آنان سر نمی تافت. شهادت این شهید، سید شهیدان، شعور دینی مردم را بیدار کرد و این درس را از امام حسین آموختند که می توان با زورمداران مبارزه کرد و اینطور نیست که هر کس زد و کشت و گرفت، حاکم واجب الطاعه باشد و از این اشتباه بزرگ که حکومتی مانند حکومت بنی امیه، واجب الطاعه باشد بیرون آمدند، و فهمیدند که نه فقط اطاعت از آنها واجب نیست بلکه، کوشش برای برانداختن

آنان و تأسیس حکومت الهی واجب و لازم است. حدیث زیر که امام حسین علیه السلام از جدش رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده است همین واقعیت را به مسلمانان می آموزد:

من رأی سلطاناً جائراً مستحلاً لحرم الله ناکثاً لعهده الله مخالفاً لسنة رسول الله صلی الله علیه و یعمل فی عباد الله بالأثم والعدوان فلم یعیر علیه بفعل ولا قول کان حقاً علی الله ان یدخله مدخله... (۳).

۴- محبوبیت اهل بیت (ع) توسعه دایره و زیاد شدن این محبوبیت شمره دیگر این قیام مقدس بود.

واضح است که محبت و دوستی اهل بیت از مراتب ایمانی و اسلامی هر مسلمان است و کسی نمی تواند ادعای مسلمانی کند و پیامبر اسلام (ص) را دوست داشته باشد، اما دخترش فاطمه (ع) و دوریحانه اش حسن و حسین (ع) و برادر و پسر عمش علی (ع) را دوست نداشته باشد. و اصولاً یکی از خصائص و امتیازات الهی

۳- محمد بن جریر طبری، متوفای ۳۱۰، ج ۴، ص ۳۰۴.



سبب بدنامی و ننگ می شد، کار بنی امیه بجائی رسید که اگر زور سرنیزه برداشته می شد مردم از شدت خشم آنان را قطعه قطعه، و خانه هاشان را بر سرشان خراب می کردند که بالاخره هم چیزی نگذشت و این کار انجام شد و نسل آنان قطع گردیده و برای همیشه در



این خاندان محبتی است که خداوند از آنها در دل‌های مؤمنان قرار داده است. با شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش این محبت در دلها زیاد شد و موجب جلب عواطف و جذب احساسات عموم به خاندان نبوت و ولایت گردید و این محبت نسبت به خاندان نبوت و بخصوص نسبت به امام حسین ابدیت یافت و شاید حدیث: «أَنَّ لِقَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَبْرُدُ أَبَدًا» (۴) اشاره به همین حقیقت باشد.

۵ - محکومیت بنی امیه در افکار مسلمین و سایر ملل نیز از نتایج بزرگ این فداکاری‌ها بود.

یکی از مستشرقین می نویسد: بزرگترین غلط سیاسی امویها که اسم و رسم آنان را از صفحه گیتی محو کرد، کشتن حسین بود. کشتن حسین و اسیر کردن خاندان پیامبر (ص) بنی امیه را رسوا کرد و از آن پس همکاری و نزدیک شدن به آنان

۴ - حاجی نوری متوفای ۱۳۲۱، مستدرک الوسائل ۲/ ۲۱۷.

تاریخ دنیا و افکار ملل محکوم  
گشتند. و مصداقی برای آیه شریفه:  
«إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ» (۵) تحقق یافت.

۶- دیگر از ثمرات نهضت مقدس  
سیدالشهداء (ع) که خود فرموده  
است: «لَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ» (۶) قیامها و  
شورشها و انقلابهایی بود که پس از  
داستان کربلا برای برانداختن  
حکومت امویها و حکومتهایی مانند آن  
در جهان اسلام برپا شد. در این  
قیامها عاملی که بیش از هر چیز مردم  
را تهییج میکرد شهادت حسین  
علیه السلام و دعوت به قیام برای  
خونخواهی او و یا دعوت به تاسی و  
پیروی از آن حضرت بود.

نام مقدس حسین این انسان  
کامل، این شهید راه خدا، این اسوه  
و سرمشق برای کسانی که می خواهند  
با ظلم و ستم مبارزه کنند، شعاری بود  
که همه جا از آن طرفداری می شد و  
مردم بدور پرچمی که با این شعار  
افراشته می شد جمع می شدند. نمونه  
بارز این قیامها در آنروزها انقلاب  
توابعین بود که با شعار «یا لثارات  
الحسین» قیام کردند و بقدری صدق

نیّت و احساسات پاک نشان دادند  
که هر کس تاریخ آنها را بخواند تحت  
تأثیر ایمان و خلوص آنها واقع  
می شود. این پاک مردان با نام  
مقدس حسین شورش کردند و بالأخره  
در نتیجه همین قیامها بنی امیه را از  
صفحه روزگار در سرزمین های  
اسلامی (آنهم بعنوان حاکم های  
اسلام) محو و نابود کردند. نمونه زنده  
دیگری از این قیامها که در جهان امروز  
بوقوع پیوسته و آن قدر ملموس و روشن  
است که نیاز بتوضیح ندارد، انقلاب  
و مبارزه مقدس ملت مسلمان ایران  
است که به تاسی و پیروی از امام  
حسین علیه السلام انجام شده و هنوز  
هم در جریان است و ادامه دارد.

ملت ایران از سیدالشهداء  
علیه السلام اشتیاق به شهادت در راه  
خدا و پیشرفت اسلام را الهام گرفته،  
و حسین علیه السلام را اسوه و سرمشق  
خود قرار داده که در راه خدا و اسلام  
از همه چیز باید گذشت و آن حضرت  
را بعنوان امام معصوم و انسان کامل،  
پیشوا و مقتدای خود می دانند و در

۵- قرآن مجید سوره کوثر.

۶- اخطب خوارزم متوفای ۵۶۸، مقتل الخوارزمی  
ج ۱ ص ۲۳۵.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص):  
 «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ  
 وَعِترَتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا  
 أَبَدًا...»



که راستی باید بگوئیم داستان کربلا را در خاطره‌ها زنده و تجدید میکنند. ثمره انقلاب اسلامی ایران تا همین مقدار که پیشروی داشته، این است که دست استعمارگران شرق و غرب را از این مملکت کوتاه و اسلام و احکام اسلامی را حاکم بر سرنوازش ملت نموده است، این انقلاب مانع اجرای برنامه و فرهنگ‌های مفسد و مخرب شرقی و غربی که انسانها را به حیوانهائی بصورت انسان مبدل می‌کرد، شده است، امروز جوانان ایران به دین، خدا، اخلاق و تزکیه روح روی آورده‌اند و برخلاف دوران طاغوت، برای ارزشهای الهی انسانی ارزش قائل هستند و در راه رسیدن به کمال انسانیت و شهادت و جانبازی و فداکاری قدم برمیدارند. وضع

حقیقت راهی را که حسین ترسیم کرده است میپیمایند. هرکس با تاریخ انقلاب اسلامی ایران کمترین آشنائی داشته باشد می‌داند که این انقلاب از محرم و با نام امام حسین (ع) آغاز شد رهبر کبیر انقلاب اسلامی، در طول مبارزات، همیشه با استفاده از نام مقدس حسین علیه السلام و داستان جانسوز کربلا او، مردم را آگاهی می‌داد و بیدار می‌کرد، امروز هم شعار قاطبه ملت ایران این است: «نهضت ما حسینی است، رهبر ما خمینی است» یعنی ریشه رهبریهای امام خمینی دامت برکاته را در نهضت مقدس حسینی می‌دانند و با الهام از مکتب حسین (ع) این همه فداکاری و از خود گذشتگی را از خود نشان می‌دهند

کنونی ایران اسلامی با قاطعیت و صراحت گویای این مطلب است که دیگر مسلمانان ایران به هیچ قدرت سلطه گر اجازه نخواهند داد در مقدرات آنها دخالت کند و تصمیم گرفته اند تا آنجا که توانائی دارند در راه پیشبرد اسلام و پیاده کردن احکام نورانی اسلام کوشش کنند و از همه مسلمانان جهان خواستارند که با اتحاد و یک پارچگی و تمسک به قرآن مجید و تعالیم پیامبر و خاندان او و نیز با الهام گیری از مکتب امام حسین (ع) در برابر استعمارگران غرب و شرق و نیز در مقابل اسرائیل دشمن قسم خورده اسلام قیام کنند و دین خود را به اسلام و اولیاء اسلام اداء نمایند. این بود بخشی از ثمرات نهضت مقدس امام حسین علیه السلام که با استفاده و اقتباس از برخی کتابهای بعضی از محققین معاصر به آن اشاره شد.

۷- اما آنچه مورد نظر اینجانب بود و می خواستم بعنوان یکی از ثمرات فوق العاده مهم نهضت مقدس حسینی مطرح و پیرامون آنها توضیحاتی بدهم

نیاز به مقدمه ای کوتاه دارد. هنگامی که بگذشته تاریخ بنگریم می بینیم بیشتر انحرافات از صراط مستقیم انبیاء و بیشتر تحریفاتی که در محتوای شرایع آسمانی رخ داده، انحرافها و تحریف هائی است که پس از درگذشت هر پیامبری توسط دانایان مغرض و یا بی غرضان نادان به وقوع پیوسته است. با در نظر گرفتن این حقیقت تلخ تاریخی، و نیز با در نظر گرفتن اینکه اسلام آخرین دین و پیامبر اسلام آخرین پیامبر است، بسیار طبیعی بنظر می آید که بمنظور حفظ و صیانت محتوای اسلام از هرگونه انحراف و تحریف، برای پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله چاره ای پیش بینی شده باشد، تنها راه برای دفع این خطر این بود که اهل بیت پیامبر که در علم و عصمت همانند او یند در تمام شئون اسلامی یعنی حکومت و سیاست، تفسیر قرآن، بیان معارف و فقه و اخلاق در صحنه بوده و مقتدای مسلمانان باشند و در همه جا و همه موارد مسلمانان با معیار قرار دادند راه روشن و بنیضان و



تشخیص آنان، حق را از باطل، اصلی را از بدلی و قلبی، ناقص را از کامل امتیاز دهند. و چون تنها راه این بود، رسول خدا صلی الله علیه وآله به دستور خدای متعال از روزهای اولی که دعوت خود را برای گروهی خاص مطرح کرد همان سالهای اوائل بعثت که آیه «وانذر عشیرتک الاقرین» (۷) نازل شد. مسئله لزوم پیروی از اهل بیت و موضوع امامت را مطرح ساخت و در طول بیست و سه سال دوران رسالت به مناسبتهای گوناگون به پیمان‌های مختلف این اصل اصیل را گوشزد فرمود و حتی در آخرین روزهای حیات با بیانی بسیار صریح فرمود: «اتى تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتى ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابداً...» (۸) معنی این حدیث اینست که قرآن به تنهایی کافی نیست، و باید مسلمانها به قرآن و اهل بیت هر دو تمسک بوده و مراجعه کنند.

این بود خطی که برای بقاء اسلام و مصونیت از تحریف و انحراف، توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله توسیم شد و خلاصه اش

اینکه: قرآن و اهل بیت با هم، نه قرآن منهای اهل بیت.

اما در برابر پیامبر و خط او، خط فکری دیگری وجود داشت که در این جمله خلاصه می شد: «عسنا کتاب الله» قرآن منهای اهل بیت کافی است. و چون چنین عقیده را داشتند می کوشیدند ارتباطی را که رسول خدا صلی الله علیه وآله در طول بیست و سه سال بین مردم و اهل بیت برقرار کرده بود از بین ببرند و مردم را از اهل بیت بپزند و برای تأمین این منظور از هر وسیله‌ای استفاده می کردند و به هر نوع تبلیغی دست می زدند و ظاهراً خیلی حساب شده هم مشغول فعالیت بودند. در آغاز علی علیه السلام برای مدتی طولانی مجبور به انزوا گشته و آنگاه که حکومت بدست او افتاد با فراهم آوردن چنگ‌ها و مزاحمت‌ها و تبلیغات سوء و پدید آوردن جو ناسالم کار را بجائی رساندند که پس از شهادت آن حضرت حتی جنازه او

۷- قرآن مجید سوره شعرا آیه ۲۱۴.

۸- به رساله قوام الدین و شنوی که در اثبات استناد این حدیث به رسول خدا نگاهشته و توسط دارالتقریب مصر منتشر شده است، مراجعه شود.

باید مخفیانه بخاک سپرده شود.  
معاویه زمینه ای فراهم آورد که  
در مساجد و معابد و بر بالای منبرها به  
علی علیه السلام ناسزا گفته می شد  
نقل احادیثی که پیرامون فضائل و  
شخصیت علی و اهل بیت (ع)، از  
پیامبر بیادگار مانده بود ممنوع اعلام  
شد، و در مقابل، بازار جعل حدیث و

بالآخره امام حسن علیه السلام را هم  
از صحنه سیاست و حکومت اسلام  
کاملاً منزوی ساختند و نوبت به  
حضرت امام حسین علیه السلام که  
رسید آنقدر این نقشه های شیطانی و  
تبلیغات سوء مؤثر افتاده بود که گویا  
عملاً مردم پذیرفته بودند که قرآن  
منهای اهل بیت کافی است و نباید

این موضوع یعنی حذف اهل بیت پیامبر و بریدن مسلمانان از  
ایشان، برای اسلام و بقاء آن و صیانت و حفظ آن از تحریف و  
انحراف یک فاجعه بود، فاجعه ای که اگر امام حسین (ع) با  
شهادت خود از گسترش آن جلوگیری نمی کرد امروز از اسلام  
اصیل محمدی خبری نبود

تبلیغات به نفع معاویه و همدستان او  
رواج پیدا کرد. پس از علی  
علیه السلام فرزندش امام حسن (ع)  
گرفتار همین نقشه ها و توطئه ها بود هر  
روز با تبلیغات سوء مانند اینکه  
میگفتند: امام حسن هر روز یک زن  
می گیرد و در حقیقت (العیاذ بالله) او  
را یک مرد شهوت ران معرفی کرده و  
به وجه اجتماعی او لطمه می زدند و

سراغ اهل بیت بروند، مرحوم علامه  
طباطبائی مؤلف تفسیر گرانقدر  
«المیزان» می نویسد: امامت  
حضرت سیدالشهداء علیه السلام  
تقریباً ده سال طول کشید و در همه  
این مدت جز چند ماه اخیر، معاصر  
معاویه بود و در طول این مدت از آن  
حضرت که امام وقت و مبین معارف  
واحکام دین بود در تمام فقه اسلامی

حتی یک روایت نقل نشده است (منظور روایتی است که مردم از آن حضرت روایت کرده باشند که شاهد مراجعه و اقبال مردم است نه روایتی که از داخل خاندان آن حضرت مانند ائمه بعدی رسیده باشد) ازینجا معلوم میشود که اقبال و مراجعه مردم به اهل بیت پیامبر به حد صفر رسیده بوده است.<sup>۹</sup>

این موضوع یعنی حذف اهل بیت پیامبر و بریدن مسلمانان از ایشان، برای اسلام و بقاء آن و صیانت و حفظ آن از تحریف و انحراف یک فاجعه بود فاجعه ای که اگر امام حسین علیه السلام با شهادت خود از گسترش آن جلوگیری نمی کرد امروز از اسلام اصیل محمّدی خبری نبود.

نهضت مقدس حسین علیه السلام و شهادت آن بزرگوار و یارانش و نیز اسارت خاندان عصمت و طهارت و خطبه های حضرت زینب و حضرت سجاد صلوات الله علیهم این ثمره پر برکت را در پی داشت که مردم به درخانه اهل بیت برگشتند و شعار مرموز «حسبنا کتاب الله» تا حد بسیار زیادی محکوم شد و مردم برای کسب

نمرا تقیام حضرت امام حسین (ع)

علم و آشنائی با معارف اسلام به پیروی از سفارشهای رسول خدا (ص) سراغ اهل بیت رفتند تا جائی که در زمان حضرت صادق علیه السلام حدود چهارهزار نفر از آن حضرت مطالب دینی نقل کردند که در جوامع حدیثی شیعه گردآوری شده است.

آری خطر جدائی مسلمانان از پشتوانه علمی و فکری الهی خود، یعنی جدائی از علی و آل علی، خطری بس جدی بود که با اساس اسلام و سلامت و صیانت محتوای آن بازی می کرد چون اسلام منهای اهل بیت، مغایر با اسلام اصیل محمّدی را مطرح میساخت، و حسین با شهادت خود اسلام را از این خطر نجات داد و شاید یکی از معانی حدیث نبوی «حسین منی و انا من حسین» (۱۰) همین نکته باشد.

السلام علی الحسن و علی بن  
الحسین و علی اولاد الحسن و علی  
اصحاب الحسین و السلام علیکم  
و رحمة الله وبرکاته.

۹- رساله علم امام، از مرحوم علامه طباطبائی.

۱۰- ابن قولویه متوفای ۳۶۷، کامل الزیارات

### تأثیر شرایط طبیعی و تکنیکی تولید

مارکس سعی می کند، شرایط مقارن تولید را در «کار اجتماعاً لازم» قرار دهد به اینگونه که برای به دست آوردن ارزش کالاها باید دید تولید اجتماعی در چه شرایطی انجام می گیرد، آیا جامعه ای است که تولید آن به طور عمده دستی است؟ یا دوران تولید ماشینی را می گذارند و در دوره تولید ماشینی نیز، تازه ماشین در جامعه بکار گرفته شده، یا دوران پیشرفته اتوماتیکی تولید ماشینی است همچنین شرایط طبیعی تولید، فصل خاصی که تولید در آن انجام گرفته، وجود آب و هوای مناسب برای تولید کشاورزی و عدم وجود شرایط طبیعی مناسب نیز در «کار اجتماعاً لازم» باید منظور شود، او می گوید:

«زمان کار اجتماعاً لازم، عبارت از زمان کاری است که با موجود بودن شرایط تولید عادی اجتماعی، و باحد متوسط اجتماعی مهارت و شدت کار لازم است تا بتوان ارزش مصرفی را بوجود آورد، پس از آنکه در انگلستان

غلامرضا مصباحی





دستگاه بافندگی بخار بکار رفت، شاید نیمی از کار سابق برای تبدیل مقدار معینی از نخ به پارچه کفایت میکرد، لیکن برای کارگر دستباف انگلیسی باز مانند گذشته همان اندازه زمان کار جهت این تبدیل لازم بود، اما محصول ساعت انفرادی کارش فقط معرف نصف ساعت اجتماعی کار بود، به همین دلیل نیمی از ارزش سابق آن کاسته شد... بطور کلی در این مورد هر کالای معینی فقط نمونه متوسطی از نوع خود است. بنابراین کالاهائی که محتوی مقدار مساوی کارند و یا آنهاثیکه ممکن است در زمان کار واحد تولید شوند، دارای مقدار مساوی ارزش هستند»<sup>۱</sup>.

ونیزمی گوید:

«ولی این زمان لازم، با هر تحول نیروی تولیدی کار تغییر می کند. نیروی تولیدی کار در بستگی با اوضاع و احوال مختلف، تعیین میشود. از جمله درجه متوسط مهارت کارگران، درجه تکامل علم، و قابلیت استفاده فنی از آن، ترکیب اجتماعی جریان تولید، وسعت و درجه تأثیر وسائل تولید و نیز شرایط طبیعی، در صورتیکه فصل مساعد باشد، مقدار واحدی از کار با ۸ بوشل (تقریباً معادل ۱۳ لیتر) گندم و اگر نامساعد باشد فقط با چهار بوشل نموده می شود، مقدار واحدی از کار در معادن غنی، فلزات بیشتری تهیه می کند تا در کانهای فقیر. بندرت در طبقه فوقانی قشر زمین الماس یافت می شود، و کشف آن بطور متوسط، زمان کار بسیاری لازم دارد، از همین جهت با حجم کوچک نماینده کار بسیار است...»

در مورد کانهائی که غنی تر هستند، همانقدر کار، با کمیت بزرگتری از الماس نموده می شود و بنابراین ارزش این الماسها کمتر خواهد بود<sup>۲</sup>

و همچنین می گوید:

چنانچه نیروی بارآور یعنی عموم اعمال مفیدی که برای تولید لباس لازم

۱- سرمایه ج ۱ صفحه ۸۰.

۲- سرمایه ج ۱ صفحه ۸۱.

است، ثابت بماند، مقدار ارزش لباسها با ازدیاد تعداد آنها ترقی میکند، اگر یک دست لباس نماینده آ روز کار باشد، دو دست لباس مصرف آ ۲ خواهد بود، و بهمین قیاس. ولی فرض کنیم که کار لازم برای دوخت یک دست لباس دو برابر شود یا به نصف تقلیل یابد. در مورد اول یکدست لباس بقدر دو دست لباس پیشین ارزش خواهد داشت. و در مورد دوم دو دست لباس باندازه یک دست لباس سابق ارزش خواهد داشت»<sup>۱</sup>.

ونیزمی گوید:

«تغییر در نیروی بار آور بخودی خود به هیچوجه تأثیری در کاری که در ارزش بیان شده است ندارد. پس در مدتی از زمان همان کار، اعم از اینکه هر تغییری در نیروی بارآور حاصل شود، همواره همان مقدار از ارزش تولید می کند. لیکن در همان مدت از زمان مقادیر مختلفی از ارزشهای مصرف تهیه می نماید، بیشتر، هرگاه نیروی بارآور ترقی کند و کمتر، در صورتیکه تنزل نماید»<sup>۲</sup>.

در پاورقی صفحه فوق چنین آمده است:

«برای روشن شدن مطلب، فرض کنیم نیروی بارآور برای دوختن لباس به نسبت یک درست در ساعت باشد. اگر تغییری در نیروی بارآور حاصل شود، به طوریکه بتوان در یکساعت، دو دست لباس دوخت، مقدار ارزش مصرف دو برابر شده، ولی مقدار کاری که در یکدست لباس سابق، و دو دست لباس فعلی هست، یک ساعت است، یعنی یک ساعت کار همواره یک ساعت است، چه در عقب مانده ترین شرایط تولید، و چه در تکامل یافته ترین آن، یک ساعت کار معادل یک ساعت ارزش تولید می کند، نه بیشتر و نه کمتر. از طرف دیگر چون مجموع زمان لازم برای تولید دو دست لباس کوتاهتر شده، و به جای دو ساعت اکنون یک ساعت شده است،

مقدار ارزش دو دست لباس به نصف تقلیل می یابد»!

### خلاصه گیری مطالب فوق:

از مطالب فوق نکاتی بدست می آید:

۱ - در زمان کار اجتماعاً لازم باید شرایط طبیعی تولید را در نظر گرفت، بعنوان مثال: اگر زمین مرغوب است، و فصل برای کشاورزی مساعد است و هوای مناسب و باران کافی وجود دارد، مقدار معینی از کار بامحصول فراوانی همراه خواهد بود و اگر زمین نامرغوب است مانند زمین کنار کویر لوت و یا فصل نامساعد است و یا هوا و باران تناسب لازم را ندارند، همان مقدار معین از کار با محصول کمتری نموده می شود، و نیز مقدار واحدی از کار در معادن غنی موجب میشود فلزات بیشتری بدست آید تا در معادن فقیر، و علت اینکه الماس از ارزش بالائی برخوردار است این است که بطور متوسط زمان کار بسیاری لازم دارد و باحجم کوچک نماینده کار بسیار است و اگر بتوان با کار کمتر در معادن غنی تر الماس بیشتری بدست آورد، ارزش آن الماسها کمتر خواهد بود زیرا کار کمتری در آنها انجام گرفته است.

۲ - بهتر شدن علمی و فنی تولید تنها موجب این میشود که ارزشهای مصرف بیشتری تهیه شود ولی موجب آن نخواهد شد که مقدار ارزش مبادله نیز افزایش یابد، مگر اینکه بافرض ثبات شرایط علمی و فنی تولید، زمان بیشتری صرف تولید شود، در اینصورت ارزش مبادله ای بیشتری بدست خواهد آمد، زیرا زمان بیشتری برای تولید صرف شده است.

همچنین سخت تر شدن شرایط علمی و فنی تولید، تنها موجب این است که

۱ - سرمایه ج ۱ پاورقی صفحه ۵۸.

ارزشهای مصرف کمتری تهیه شود ولی هرگز موجب کمتر شدن مقدار ارزش مبادله نخواهد بود، زیرا هر تغییری در نیروی بارآور تولید بخودی خود، بهیچ وجه تأثیری در کاری که در ارزش بیان شده است ندارد.

از مطالب فوق بخوبی بدست می آید که مارکس شرایط متفاوت طبیعی و تکنیکی تولید را وسیله ای برای تفاوت ایجاد ارزشهای مصرف می داند، و برای آنها هیچ نحوه تأثیری در ایجاد ارزش مبادله نمی داند. در صورتیکه شرایط متفاوت طبیعی برای تولید در واقع، نیاز به کار تولیدی را کاهش و افزایش می دهد، همانگونه که قبلاً نیز اشاره شد، اگر زمین مرغوب باشد و هوا و رطوبت لازم برای آن فراهم باشد، نیروی کار صرف شده در آن برای تولید کمتر خواهد بود نسبت به زمینی که این شرایط را ندارد، باینکه محصول بدست آمده بیشتر از محصول زمین در غیر این شرایط است و ارزش مبادله ای این محصول نیز، نیست به ارزش مبادله ای محصول بدست آمده از زمین دیگر بیشتر است و انکار این سخن چشم پوشیدن در مقابل واقعیت است.

#### تأثیر ماشین در ارزش

همچنین شرایط متفاوت تکنیکی تولید، نیاز به کار تولیدی را تغییر می دهد، یعنی شرایط تکنیکی دشوار، نیروی بشری بیشتر و شرایط تکنیکی آسان، نیروی بشری کمتر برای تولید، لازم دارد. ولی محصول بدست آمده در صورت دوم بیش از محصول بدست آمده در صورت اول است و در صورت نیاز جامعه به کالاهای تولید شده، ارزش مبادله ای مجموع محصولات تکنیک پیشرفته چندین برابر ارزش مبادله ای مجموع محصول تکنیک عقب مانده است، در عین حالیکه زمان کار صرف شده در ضمن این دو تکنیک تغییری نیابد.

مارکس میخواهد نقش ماشین را در ایجاد ارزش مبادله منکر شود، در صورتیکه بسیار روشن است که اگر ماشین در جریان تولید واقع شد کالای بیشتری ارائه می کند و کالاهای بیشتر - اگر نیاز جامعه همچنان باقی باشد - ارزش مبادله ای بیشتری خواهد



داشت. چگونه ممکن است ارزشهای مصرف (یعنی کالاهای تولید شده) چندین برابر شود، اما ارزش مبادله‌ای آنها مساوی ارزش مبادله‌ای کالاهائی باشد که قبلاً باهمان مقدار صرف نیروی با وسائل و شرایط عقب مانده‌تری تولید می‌شده؟ نمی‌خواهیم بین ارزشهای مبادله‌ای ایجاد شده بوسیله دو نوع تکنیک در یک‌زمان مقایسه کنیم، زیرا متوجه این نکته هستیم که مارکس در پاسخ ما خواهد گفت: شرایط فعلی تولید نقش تعیین‌کننده را در تعیین ارزش مبادله‌ای دارد و بنابراین آنچه باتکنیک غیر اجتماعی تولید شده، باید بامعیار تکنیک معمول اجتماعی سنجیده شود، بلکه می‌خواهیم بین شرایط اجتماعی تولید در گذشته و شرایط اجتماعی تولید در شرایط پیشرفته امروز مقایسه کنیم و بگوئیم: در صورتیکه زمان صرف شده در دو شرائط اجتماعی مختلف مساوی باشد اینگونه نیست که ارزشهای مبادله‌ای بدست آمده نیز مساوی باشد.

با توجه به نکته فوق چگونه قابل قبول است که گفته شود اگر نیروی انسانی صرف شده در تولید مساوی باشد، ارزش مبادله‌ای کالاهای تولید شده به وسیله دست یا ماشین کند کارقدیم در شرایط تولید خود آنها، مساوی ارزش مبادله‌ای کالاهای تولید شده بوسیله ماشین مدرن واتوماتیکی است که امروزه بکار افتاده؟ در صورتیکه یک ماشین پیشرفته، ده‌ها برابر یک ماشین قدیمی کالا تولید می‌کند. کدامین خردمند می‌پذیرد که محصول ده‌ها برابر امروزه از نظر ارزش مبادله‌ای مساوی محصول بسیار کمی است که در قدیم تولید می‌شده؟ معنای این سخن انکار ارزش افزائی ماشین است که خلاف واقعیت‌های مشهود اقتصادی و اجتماعی است.

این سخن درست است که در صورت زیاد شدن محصول - بدلیل پیشرفته شدن وسائل تولید - و عرضه نسبتاً بیش از تقاضای آن، قیمت محصول تولید شده پائین می‌آید ولی این تأثیر عرضه و تقاضا چه ارتباطی به مقدار کار مجرد بشری صرف شده در آنها دارد؟ در صورتیکه با ازدیاد تولید، نیاز جامعه به مصرف کالای تولید شده نیز همچنان بالا رود - مثلاً در اثر کثرت نسل بشر - آیا ارزش کالای تولید شده هرگز پائین خواهد آمد؟

به عبارت دیگر: مارکس می‌خواهد بگوید: اگر فرضاً قبل از پیدایش ماشین بخار، بافنده انگلیسی باده ساعت کار، ده متر پارچه می‌بافت، و امروز با ماشین مدرن ده ساعت

کار می کند و هزار متر پارچه می بافتد، ارزش بافتن ده متر پارچه در آنروز گار مساوی ارزش بافتن هزار متر پارچه امروز است. آیا این سخن قابل پذیرش است؟.

### کارماهر و مرکب

معیار اصلی مورد نظر مارکس برای سنجش ارزش کالاها، کار ساده است، کاری که همه میتوانند انجام دهند و روی همین جهت سعی می کند کارماهر و مرکب (کارتکنسین، مهندس و متخصص در هر رشته) را به کار ساده بیشتر و کار ساده ضرب شده و شدت یافته تبدیل کند. و معتقد است که کارماهر تنها تفاوت کمی با کارماهر دارد و نیز کار پیچیده عبارت است از کار ساده بیشتر، و باین وسیله معیار خود را تعمیم می بخشد.

در صورتی که همیشه تفاوت کار ساده و کارماهر، تفاوت کمی نیست، بلکه در بسیاری از موارد تفاوت بین آنها کیفی است، و این تفاوتهای کیفی را نمی توان در همه موارد به تفاوت زیادی و کمی ساعات کار باز گرداند و مفسران آثار مارکس نیز تنها به آرایش سخنان او پرداخته اند، اکنون به بیان مارکس و توضیح پل سوئیزی توجه کنیم. مارکس می گوید:

«راست است که کار ساده متوسط، خود نیز بر حسب کشورها و دوره های تمدن تغییر می کند، ولی همواره در یک اجتماع معین، مشخص است. کار مرکب فقط مانند قوه کار ساده، یا اگر بخواهیم دقیقتر بگوئیم مضروب آنست. بنحوی که مقدار کمتری از کار مرکب، مقدار بیشتری از کار ساده است»<sup>۱</sup>

و پل سوئیزی در توضیح آن میگوید:

«کارماهرانه تر از کار متوسط (یا ساده) باید به همان نسبت، قدرت تولید

ارزش بیشتری را داشته باشد... رابطه کمی بین یک ساعت کار ساده و یک ساعت کار از هر نوع کار ماهرانه مفروض در ارزش نسبی کالائی که در طی یک ساعت تولید می کنند، قابل رؤیت است... اینجا دو حالت محتمل است: یا کارگر ماهر به دلیل توانائی طبیعی کارآمدتر است، یا یک کارگر، به علت تربیت برتر، کارآمدتر است... اگر تفاوت بین دو کارگر به توانائی طبیعی مربوط باشد، قاعدتاً برتری کارگر ماهرتر خود را مستقل از رشته تولیدی که در آن بکار گمارده شده، آشکار خواهد کرد. بنابراین برای استقرار رابطه کمی وهم ارزی بین دو کارگر، تنها لازم است که آنان را به یک رشته تولید آورد، تا بتوان کارائی نسبی هر کدام را به آسانی برحسب مفاهیم صرفاً فیزیکی اندازه گرفت.

اگر تفاوت بین دو کارگر، از سوی دیگر، به تربیت آنان مربوط باشد، روشن است که کارگر برتر نه تنها کار خویش را هنگام تولید صرفه می کند، بلکه من غیر مستقیم بخشی از کار معلمانش را نیز، که موجب حاصل بخشی برتر اوست صرف می کند. اگر «عمر تولیدی کارگر» مثلاً ۱۰۰/۰۰۰ ساعت باشد، و اگر برای تربیتش معادل ۵۰/۰۰۰ ساعت کار ساده (منجمله کوشش خودش در طی دوره تربیت) صرف شده باشد، آنگاه هر ساعت کار او معادل یک ونیم ساعت کار ساده خواهد بود، بنابراین در این مورد نیز مانند مورد پیش اشکالی پیش نمی آید.

در عمل تفاوت های مهارت ناشی از آمیزه ای، از تفاوت های توانائی و تربیت هستند، این حالات پیچیده تر، مسأله تازه ای را در اصول، پیش نمی آورند و می توان آنها را طبق روشهایی که، برای مورد اصلی طرح کردیم، فیصله داد»<sup>۱</sup>.

و نیز در ادامه توضیح خود می گوید:

۱ - نظریه تکامل سرمایه داری صفحه ۵۷.

«اشخاصی هستند که در رشته‌ای خاص، توانایی غریبی دارند، ولی قابلیت تولید شان بطور عام، به هیچ وجه قابل توجه نیست.

- بعنوان مثال، خوانندگان اپرا، ستارگان فوتبال، ریاضی دانها و غیره را می‌توان نام برد. لیکن اینها مواردی استثنائی هستند که نباید اجازه داد در مفهوم ما از نیروی کار، بعنوان یک کل، خدشه وارد آورند. تا آنجا که اکثریت بزرگ کارگران تولید کننده مطرح باشند، استعدادهای متخصص اهمیت شایانی ندارند، وصفاتی که سازنده یک کارگر خوبند - قدرت، تبحر و هوش - از شغلی به شغل دیگر چندان تفاوت نمی‌کنند، تصدیق چیزی بیشتر از این، برای اثبات تبدل پذیری کار ساده و کار ماهرانه لازم نیست»<sup>۱</sup>.

#### خلاصه نظر

مطالب فوق را میتوان در چند جمله خلاصه کرد:

- ۱ - کار ماهر و مرکب راجعت ارزیابی و سنجش ارزش آنها باید به کار ساده بیشتر تبدیل نمود، و تفاوت این نوع کارها با کار ساده تنها تفاوت کمی است.
- ۲ - برای تشخیص رابطه کمی بین یک ساعت کار ساده و یک ساعت کار ماهر باید به ارزش نسبی کالاهائی که در طی یک ساعت تولید می‌کنند توجه کرد. از تفاوت ارزش محصول این کارها میتوانیم به تفاوت ساعات کار نهفته در هر ساعت از این نوع کارها پی ببریم.
- ۳ - تفاوت کار ماهر با کار ماهر یا بخاطر امتیازات طبیعی است که کارگر ماهر دارد

۱ - نظریه تکامل سرمایه داری صفحه ۵۸.



یا بخاطر تربیتی است که بر روی او انجام شده، اگر این تفاوت بخاطر امتیاز طبیعی باشد، باید کارگر را از آن رشته تولیدی به رشته تولیدی دیگری برد تا بتوان تفاوت کار او را بادیگران سنجید، زیرا تفاوت‌های طبیعی قاعداً باید مستقل از رشته تولیدی نیز خود را نشان دهد. و اگر تفاوت کارگر ماهر بخاطر تربیت قبلی او است، در اینصورت کار او یک کار نیست، بلکه دو کار روی هم قرار گرفته است و باید زمان کاری را که در تربیت او صرف شده بر روی عمر تولیدی او تقسیم کرد و هرساعت کار کارگر ماهر بیش از یک ساعت کار ساده بحساب آورده شود.

۴- افرادی هستند که در یک رشته بخصوصی دارای امتیازند و در رشته‌های دیگر بادیگران تفاوتی نخواهند داشت مانند ریاضی دانها، این موارد، استثناء از قانون بشمار می‌روند و نباید خدشه بر قانون عام ارزش وارد کنند.

۵- در قانون عام ارزش، کار اکثریت بزرگ کارگران تولید کننده مورد نظر است که تبدیل شغل و تغییر رشته تولیدی برای آنها دشوار نیست.

### اشکالات

مطالب فوق دارای اشکالات فراوانی است که این مقاله مجال طرح همه آنها را ندارد، ناگزیر به اشکالات مهم آن اشاره می‌شود:

۱- تبدیل کار ماهر به کار ساده، همیشه ممکن نیست، زیرا کارهای ماهرانه‌ای هست که از جهت کیفیت با کارهای ساده متفاوت است و این تفاوت‌های کیفی نیز در بسیاری موارد قابل تبدیل به تفاوت‌های کمی نیست، بعنوان مثال: کار نقاش، طراح، مخترع، مکتشف، استاد عالی مقام در یک رشته تحصیلی، که تبدیل کار آنها به کار ساده ممکن نیست، و اگر بخواهیم به پیشنهاد پل سوئیزی آنها را از این کار به کار دیگر

منتقل کنیم، شاید ارزش محصول کار آنها به نزدیک صفر برسد.

۲ - بسیاری از کارهای ماهرانه در اثر ذوق و سلیقه خاصی است که شاغل به آن کارها از خود بروزمی دهد، و به دلیل توانائی طبیعی کارگر انجام می گیرد، و اگر او را از رشته مورد علاقه اش جدا کنیم تا هم عرضی بین او و کارگران دیگر در یک رشته تولیدی برقرار کنیم بازده کار او بسیار پائین می آید، این تصور باطل است که توانائی طبیعی افراد همواره از یک رشته تولیدی به رشته دیگر ثابت می ماند، زیرا ذوق و ابتکار او در این رشته مورد علاقه اوست و در رشته دیگر این ذوق و تمایل را ندارد، و اگر نسبت به همه کارگران طبیعتاً ماهر و خوش ذوق چنین رفتاری کنیم، آنها را از ابتکار و خلاقیت باز داشته ایم، و ارزش محصول کار آنان را به آنها نپرداخته ایم. هرگز ارزش محصول یک ساعت کار یک ریاضی دان مانند عمر خیام معادل ارزش یک ساعت کار یک کفشدوز نیست و هرگز با آن قابل مقایسه کمی نیست، در صورتیکه اگر عمر خیام را به کفش دوزی وادار کنید، معلوم نیست بتواند به اندازه یک کفش دوز ساده تولید کند.

۳ - شما از کجا به تفاوت ارزش کار ماهر و نا ماهر پی برده اید؟ آیا از تفاوت ارزش محصول آنها نبوده؟ پاسخ شما مثبت است زیرا می گوئید:

«رابطه کمی بین یک ساعت کار ساده و یک ساعت از هر نوع کار ماهرانه مفروض، در ارزش نسبی کالائی که در طی یک ساعت تولید می کنند قابل رؤیت است»<sup>۱</sup>.

در اینصورت استدلال شما یک استدلال دوری است، زیرا شما برای اینکه ثابت کنید ارزش کار ماهر و کار ساده متفاوت است، به تفاوت ارزش محصول آنها توجه کرده اید. با اینکه می باید تفاوت ارزش آن محصولات را به تفاوت کارهای ماهر و نا ماهر انجام یافته بر روی آنها بسنجید. بنابراین در تشخیص ارزش کارها، ارزش محصول برای

۱ - نظریه تکامل سرمایه داری صفحه ۵۷.

شما اصل قرار گرفته، و این خود نشان میدهد که ارزش محصول این کارها، معیاری دیگری دارد نه مقدار نیروی کار صرف شده در آنها، زیرا اگر محصول کار ماهر و ناماهر تفاوت ارزش نمی داشت، شما چگونه به تفاوت این دو نوع کار توجه می کردید؟

۴ - پل سوئیزی خود به پیچیده بودن ترکیب توانائی طبیعی و تربیت در کارهای ماهرانه اعتراف می کند، ولی میخواهد بامعیار قرار دادن راه حل مورد اصلی از پاسخ به این پیچیدگی شانه خالی کند، و در مقابل این انتقاد که در بسیاری از موارد، تفاوتهای توانائی طبیعی در صورت تغییر رشته تولید ثابت نمی ماند پاسخ می دهد که:

«اینها مواردی استثنائی هستند که نباید اجازه داد در مفهوم ما از نیروی کار، بعنوان یک کل، خدشه وارد آورند»<sup>۱</sup>.

سؤال می شود که آیا این موارد نقض به نظریه ارزش کار، موجب نمی شود آنرا از صورت قانون بودن خارج کند، زیرا یک قانون علمی می باید مطابق با واقع باشد، و اگر موارد نقضی مشاهده شد، دلیل عدم صحت آن قانون است که یا باید به آن قیدی افزوده شود و تصحیح گردد، و یا نشان بطلان آن قانون از ریشه است، و همین است تفاوت بین قانونهای اعتباری که قابل استثناء و تبصره اند و قانونهای علمی که نباید استثناء داشته باشند و گرنه تعمیم آن به صورت یک قانون از ابتدا اشتباه است.

۵ - بعلاوه، این موارد استثنائی که به آن اعتراف کرده اید، خیلی استثنائی بشمار نمیروند، کثرت موارد استثناء را از همین جمله میتوان بدست آورد که میگوید:

«تا آنجا که اکثریت بزرگ کارگران تولید کننده مطرح باشند، استعدادهای متخصص اهمیت شایانی ندارند»<sup>۲</sup>.

بسیار روشن است که همه کارگران بخش خدمات، که بخش عظیمی از کارگران فعال و سرنوشت ساز جامعه را تشکیل می دهند، در این قانون مورد

۱ و ۲ - نظریه تکامل سرمایه داری صفحه ۵۸.

استثناء واقع شده، علاوه بر آنها غیر اکثریت بزرگ کارگران تولید - کارگران تولیدی که در عین حال که بکار تولیدی مشغولند جزء این اکثریت بزرگ بشمار نمیروند، زیرا کارهای مبتکرانه، باذوق بخصوص انجام می دهند - نیز مورد استثناء قرار گرفته اند، که همین عده از نظر کمیت و کیفیت، رقم کوچکی بشمار نمیروند. چرا باید از ابتدا تعمیمی ناروا داده شود تا در هنگام انطباق قانون با واقعیتها دچار این تنگناها شوند؟ و چرا این استثناءها دلیل نادرستی خود قانون نباشد؟ و دلیل آن نباشد که معیار ارائه شده شما برای ارزش، معیار نیست، والا، مگر کارگران خدماتی مانند: نظامیان، نیروهای انتظامی، کارمندان دولت، استادان دانشگاهها و معلمان و مربیان و پزشکان و پرستاران، و روزنامه نگاران و قضات و دادستانها و رانندگان اتوبوسها و تاکسی ها و فروشندگان اجناس و... ارزش مبادلاتی ندارند؟ و اگر ارزش دارد بر اساس قانون ارزش کار، چگونه سنجیده می شود؟.

تا اینجا مربوط به مطالبی بود که در جلد اول کتاب سرمایه مارکس در باره ارزش آمده است البته مطالب دیگر قابل بحث در باره ارزش و ارزش اضافی وجود دارد که جای بررسی آن در این مقاله نیست.

در جلد سوم سرمایه بخش دوم، مسائل جدیدی در باره ارزش عنوان شده که در جلد اول به آن توجه نشده، و بلکه در برخی موارد متناقض بانظریاتی است که در جلد اول سرمایه ارائه کرده است.

### تفاوت بین ارزش و قیمت

مارکس در جلد سوم سرمایه میان ارزش مبادله ای کالاها و قیمت بازاری آنها تفاوت می گذارد و می گوید قیمت بازار تحت تأثیر نوسان عرضه و تقاضا قرار می گیرد و بالا و پائین میرود، در صورتیکه ارزش کالاها همچنان در اثر مقدار کار صرف شده در آنها ثابت میماند.

و قیمت بازاری کالاها نیز اطراف محور ارزش آنها میچرخد و از ارزش کالاها بسیار بیش و کم نمیشود، این سخن تکرار حرف آدام اسمیت است در مورد تفاوت ارزش



و قیمت.

مارکس می گوید:

«این فرض که کالاهای مختلف تولیدی به ارزششان فروخته می شوند، فقط بدین معنی است که ارزش آنها مرکز جاذبه ای است که قیمتها در حول آن دور می زنند و افزایش و کاهش آنها بر آن مبنا متعادل می گردد»<sup>۱</sup>.

### اشکال

اینگونه تفاوت گذاردن بین ارزش و قیمت بامبنای تحلیل مارکس ناسازگار است، زیرا او تحلیل خود را در مورد قانون ارزش، از مبادله بین کالاها شروع کرد و مبادله مورد نظر او همان مبادلات معمول و جاری بود. او در جلد اول می گوید:

«در واقع، ما از ارزش معاوضه یا رابطه مبادله ای کالاها حرکت کردیم، تا ارزشی را که در درون آن پنهان است بدمست آوریم»<sup>۲</sup>.

بنابراین مارکس نباید در جلد سوم بگوید ارزش مبادله ای مورد نظر ما گاهی با قیمت بازاری آنها منطبق است و گاهی متفاوت، زیرا همان مبادلات را مبدأ تحلیل خود قرار داده است که در میان مردم معمول است، پس نباید مبادلات جاری در میان مردم از معیار ارزش مبادله ای که اومی دهد جدا باشد. همچنین او میگوید:

«مبادله کالاها در شکل خالص خود عبارت از مبادله برابرها است، و بنابراین

هیچ وسیله ای برای ارزش افزائی نیست»<sup>۳</sup>.

بنابراین در ابتدا نظر مارکس بر این بوده که ارزش کالاها جدا از قیمت بازاری نیست مگر در شرایط بسیار استثنائی ولی در جلد سوم میان آنها تفاوت می گذارد.

۱ - سرمایه ج ۳ بخش دوم صفحه ۶۲.

۲ - سرمایه ج ۱ ص ۸۶.

۳ - سرمایه ج ۱ ص ۱۷۲.

### ارزش عام و ارزش مخصوص

در جلد سوم سرمایه، مارکس برای کالاها دو نوع ارزش متفاوت بیان می‌کند، ارزش عام و ارزش مخصوص به خود کالا، مقصود او اینست که کالاهائی که تولید می‌شوند معمولاً در شرایط متفاوتی تولید می‌شوند، شرایط تولیدی بخشی از کالاهای یک رشته تولیدی، شرایط متوسط اجتماعی است و در همین جامعه بخشی از کالاها نیز در شرایط دشوارتر از متوسط تولید شده و بخش سومی از آنها در شرایطی آسانتر از متوسط تولید شده، بنابراین در هر رشته تولیدی سه دسته کالا وجود دارد که هر بخشی از آنها در شرایط خاصی تولید شده‌اند زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آن دسته از کالاها که در شرایط دشوار تولید شده‌اند بیشتر از متوسط است، و زمان کار اجتماعاً لازم برای تولید آن بخش از کالاهائیکه در شرایط آسان تولید شده‌اند کمتر از متوسط است بنابراین هر دسته از این سه بخش کالاها ارزش مخصوص به خود دارند که این ارزش، معلول زمان کار لازم برای تولید همان دسته بوده ولی ارزش کالاها در قانون ارزش که مورد توجه مارکس بوده ارزش عام آنها است و ارزش عام کالاها بر حسب آن بخش از کالاها تعیین می‌شود که بیشترین حجم کالاهای تولید شده را تشکیل می‌دهند. اگر قسمت بیشتر کالاها با شرایط متوسط تولید شده‌اند، شرایط متوسط تولید، تعیین کننده ارزش عام مجموعه کالاهائی است که در شرایط متوسط و آسان و دشوار تولید شده‌اند. و اگر بخش عظیمی از کالاهای تهیه شده در شرایط دشوارتر از متوسط تولید شده‌اند، همین بخش عظیم نقش تعیین کننده را در ارزش عام کالاها بازی می‌کند و نیز اگر بخش عظیمی از کالاهای تهیه شده در شرایط آسانتر از متوسط تولید شده‌اند، این دسته از کالاهای تهیه شده در شرایط آسان، ارزش عام کالاها را تعیین می‌کنند.

بهتر است عبارات او را با تمام تفصیلش مورد دقت قرار دهیم.

او میگوید:

«چنانچه عرضه کالاها به ارزش متوسط (میانگین)، یعنی به ارزش

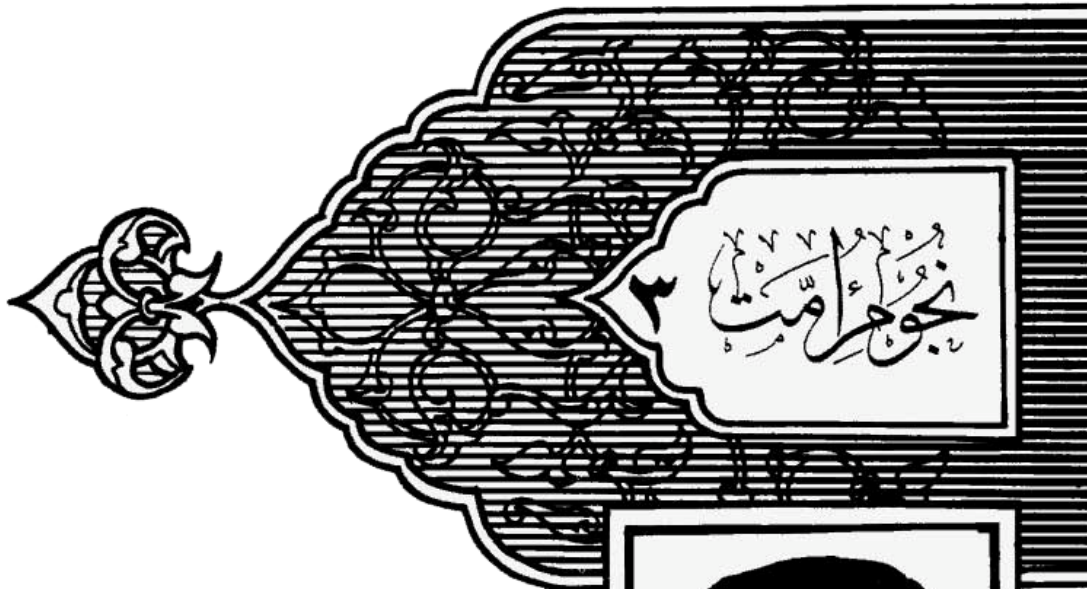
متوسط مقادیر کل کالا که بین حداکثر و حداقل قرار دارد، برای تقاضای معمول در بازار کافی باشد، در اینصورت کالاهائی که دارای ارزش خاصی پائین تر از ارزش می باشند، اضافه ارزش ویژه یا سود اضافه کسب می کنند در حالیکه کالاهائی که ارزش خاص شان بیشتر از ارزش بازار است، بخشی از اضافه ارزش نهفته در خودشان را نمی توانند تحقق ببخشند»<sup>۱</sup>.

توجه داشته باشید که در عبارت فوق ارزش بازار همان ارزش عام کالاها است، که باقیمت بازار کاملاً تفاوت دارد. این نکته در عبارتی از خود مارکس خواهد آمد. او همچنین می گوید:

«تطابق ارزش مخصوص بخود کالا، با ارزش اجتماعی آن اکنون بدین صورت جامه عمل پوشیده است، که حجم کل این کالا، کار اجتماعاً لازم برای تولیدش را دارا می باشد. و ارزش این حجم کل کالا، برابر است با ارزش بازار آن. حال فرض میکنیم که قسمت اعظم این کالاها تحت شرایط نزدیک به معمول اجتماعی تولید گشته است... چنانچه بخش نسبتاً کوچکی از این کالاها در شرائطی پائینتر و بخش نسبتاً کوچک دیگری در شرائط بالاتر از حد متوسط شرایط اجتماعی تولید گردند، در اینصورت ارزش مخصوص بخود یک بخش بیشتر و بخش دیگر کمتر از ارزش متوسط بخش اعظم این کالاها می باشد... در چنین حالتی ارزش بازار بوسیله ارزش کالاهائیکه تحت شرایط متوسط تولید شده اند، تعیین می گردد... بالعکس فرض کنیم که حجم کل کالاهای مورد تقاضا، در بازار ثابت بماند، ولی ارزش کالاهای تولید شده در شرایط بدتر، با ارزش کالاهای تولید شده در شرایط بهتر متعادل نمی شوند، بطوری که حجم کالاهائی که در شرایط بدتر تولید شده اند، بخش نسبتاً عمده تری را نسبت به حجم کالاهائیکه تحت شرایط متوسط و بهتر تولید شده اند، تشکیل می دهد، در این صورت کالاهائی

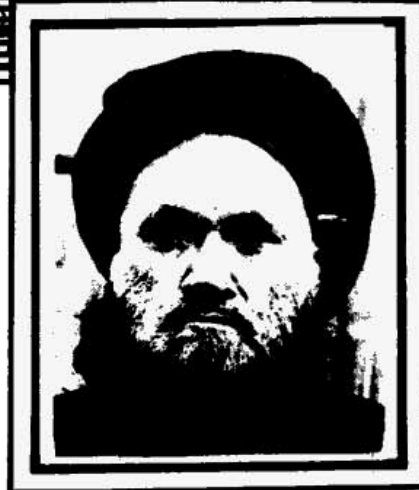
بهبه در صفحه ۱۰۴

۱ - سرمایه ج ۳ بخش دوم ص ۶۲.



# آیه الله سید محمد تقی خوانساری

قدس سره



## ولادت و تحصیل:

مرحوم آیه الله خوانساری در ماه رمضان سال ۱۳۰۵ در خانواده ای که به علم و فضل و ادب اشتها داشت، پایه عرصه وجود نهاده، تحصیلات ابتدائی را در مسقط

الرأس خود (شهر خوانسار) گذراند و به سال ۱۳۲۲ هجری قمری در حالی که بیش از هفده سال نداشت جهت فرا-گرفتن علوم اسلامی رهسپار نجف اشرف گردید و پس از طی مراحل سطوح، به محضر درس مرحومین آیتین:





ملا محمد کاظم خراسانی<sup>۱</sup> (صاحب کفایة  
الاصول)، وسید محمد کاظم یزدی<sup>۲</sup>  
(صاحب عروة الوثقی)، اعلیٰ اللہ۔  
مقامہما، راہ یافتہ، و در حلقہ شاگردان  
آن دو بزرگوار در آمد و از دریای  
معلومات آن دو استفاده کرد.

بعد از فوت مرحوم آخوند خراسانی،  
سالها در درس مرحوم آية الله شیخ  
فتح الله شریعت اصفهانی<sup>۳</sup> (مشهور به  
شیخ الشریعة) و مرحوم آية الله میرزا  
محمد حسین نائینی<sup>۴</sup> و مرحوم آية الله  
آقا ضیاء الدین عراقی<sup>۵</sup> قدس الله اسرارهم  
شرکت جست و در معقول از افادات  
مرحوم حاج شیخ علی فوجانی بهره مند  
گردید.

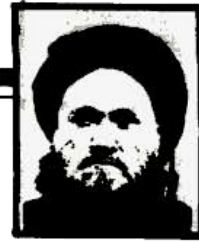
#### حضور در صحنہ نبرد:

در جنگ بین المللی اول که  
عراقی ها به یاری دولت عثمانی شتافتند  
و بر علیه استعمار بریتانیا به رهبری  
روحانیت آگاه، به مبارزه برخاستند،  
مرحوم آية الله خوانساری همگام با مرحوم  
آية الله میرزا محمد تقی شیرازی  
(میرزای دوم) و مرحوم آية الله سید  
مصطفی کاشانی (والد مرحوم آية الله  
سید ابوالقاسم کاشانی) در این جنگ

شرکت داشت و با توجه به مهارتی که  
در امر تیراندازی بدست آورده بود  
همچون رزمندہ ای کار آزموده و شجاع با  
دشمن می جنگید، یکی از بستگان  
بسیار نزدیک آن مرحوم از قول  
مرحوم آية الله کاشانی نقل کردند که  
ایشان فرمودند در سنگر عراق (اراضی  
بین فرات و دجله) با مرحوم خوانساری  
در یک جبهه بودیم و مرحوم خوانساری  
در نزدیکترین سنگرها با دشمن  
می جنگید، وقتی رسید که ما، بعد از  
مبارزه بسیار محاصره شدیم وعده ای از  
همرزمان قصد فرار داشتند ولی مرحوم  
خوانساری از فرار آنها جلوگیری می کرد  
و فریاد می کشید که فرار از زحف  
(جنگ) گناه کبیره است.

آرام آرام حلقه محاصره تنگ تر و

- ۱- متوفی ۱۳۲۹ هـ. ق، (ایشان سه سال در درس  
این عالم محقق شرکت کرد).
- ۲- متوفی ۱۳۳۷ هـ. ق
- ۳- متوفی سنہ ۱۳۳۹ هـ. ق
- ۴- متوفی ۱۳۵۵ هـ. ق
- ۵- متوفی ۱۳۶۱ هـ. ق



تنگ تر می شد و رفته رفته امید زنده ماندن در دل هم‌زمان به یأس مبدل می گشت که حضرت آیه الله پیشنهادی دادند.

پیشنهاد ایشان در این لحظه حساس این بوده است که: «اکنون که خطر مرگ متوجه ماست، خوب است وضوء را تجدید و به نماز اشتغال یابیم، که در حال نماز خدا را ملاقات نمائیم».

خلاصه ایشان در این جنگ مورد اصابت گلوله دشمن واقع می گردند و مجروح می شوند و پس از سقوط عراق دستگیر و به هندوچین<sup>۱</sup> (که در آن روز از مستعمرات انگلستان بشمار می رفت) تبعید شدند.

در این رابطه به فرآزی از سخنان امام امت که پس از فقدان جانگداز مرحوم حجة الاسلام والمسلمین حاج آقا مصطفی خمینی (ره) بیان فرمودند، اشاره می کنیم:

ایشان می فرمایند: «مرحوم آقای خوانساری، آقای سید محمد تقی خوانساری رضوان الله علیه به حبس رفت یعنی گرفتند اسیرش کردند، یعنی با یک عده دیگر اسیر کردند و بردند به خارج و ایشان می فرمودند که ما را (انگلیسی ها) می شمرند، یک، دو، سه، چهار، تحویل یک کسی می دادند آن وقت می گفتند که آنها آدم خورند... ما مأمورین انگلیسی می شمیریم که مبادا شما را بخورند»<sup>۲</sup>

چهار سال متوالی مرحوم خوانساری در چنگال استعمارگران در تبعید بود و مدتی در دریا و مدتی هم در سنگاپور در اردوگاهی که بوسیله سیم خاردار حصارکشی شده بود نگاهداری می شد.

#### وجه استخلاص:

در مورد چگونگی آزادی ایشان یکی از اقربای نزدیک به ایشان نقل کرده که یکی از بزرگان عرب که جزء اسراء بود در آنجا مدتی از محضر مرحوم خوانساری حکمت و فلسفه فرا گرفته و

۱ - شبه جزیره ای است در آسیای جنوبی شرقی بین اقیانوس کبیر و اقیانوس هند و در شمال آن چین جنوبی (تبت) واقع شده... فرهنگ فارسی دکتر محمد معین ج ۶ ص ۲۳۰۱.  
۲ - امام و روحانیت ص ۱۸۷، گردآورنده دفتر سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی.



متقابلاً ایشان از آن مرد، زبان انگلیسی می‌آموخته است و چون آن شخص قبل از مرحوم خوانساری آزاد می‌شود، در جهت استخلاص مرحوم خوانساری تلاش می‌نماید و در نتیجه آیه‌الله فقید آزاد گردیده و به وطن مألوف خود بازگشته و به زادگاهش مراجعت می‌نماید.<sup>۱</sup>

#### شرکت در تأسیس حوزه علمیه قم:

آن مرحوم بعد از اقامت کوتاهی در خوانسار، به سلطان آباد اراک آمده و در سال ۱۳۴۰ بنا به پیشنهاد مرحوم آیه‌الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (بنیانگذار حوزه علمیه قم) به شهر قم آمده و در تأسیس حوزه مقدسه علمیه، آیه‌الله مؤسس را یاری کرد.

پس از ارتحال مرحوم آیه‌الله حائری در سنه ۱۳۵۵ مرحوم خوانساری به اتفاق سیدین علمین آیه‌الله سید محمد حجت<sup>۲</sup> و آیه‌الله صدر<sup>۳</sup>

اهداف این استاد گرانقدر را دنبال و با تربیت فضلاء، بل علماء وارسته و مبرز، که بعداً از زعما و استوانه‌های علمی حوزه علمیه گشتند خدمات شایانی به حوزه علمیه نمود.

و یکی از آثار علمی که از ایشان به یادگار مانده و هنوز منتشر نشده است تقریرات کتاب طهارت است که بوسیله حضرت آیه‌الله آقای حاج شیخ محمدعلی اراکی ادام الله ظله به رشته تقریر درآمده است و خود آن مرحوم در باره این کتاب می‌فرموده که: اگر این کتاب چاپ شود بهتر از کتاب طهارت مرحوم حاج آقا رضای همدانی خواهد بود. (و امید آنست که این اثر بوسیله خدمتگزاران به عالم اسلام، طبع و مورد استفاده دانش پژوهان اسلامی قرار گیرد).

۱- شایان ذکر است که آیه‌الله خوانساری در صحنه‌های سیاسی زمان خویش از پیشانیان بوده و در نهضت ملی شدن صنعت نفت (باختر امروز شماره ۴۵۴) و انتخابات مجلس در سنه ۱۳۷۱ و مبارزه بر علیه کشف حجاب و... حضور فعال داشته است.

۲- متوفی ۱۳۷۲ هـ.

۳- متوفی ۱۳۷۳ هـ.



یکی از اقدامات این مرد بزرگ، اقامه نماز عبادی سیاسی جمعه (به سال ۱۳۶۰ هـ) است که سالیان سال اقامه نمی شد و نظر حضرتش در بحث صلاة به احتیاط لازم در فعل آن مؤدی گردید و از این جهت از همان زمان «این سنت سنیه و فریضه الهی را از ظلمت متروکیت و استتار سنین متمادیه بیرون» آورده و ابتداء در مدرسه فیضیه و سپس (به خاطر کثرت مأمومین) در مسجد امام حسن عسکری (ع) اقامه می فرمودند.<sup>۱</sup>

### اقامه نماز استسقاء: ۳

یکی دیگر از اقدامات فراموش ناشدنی این مرد بزرگوار اقامه نماز

در رابطه با آنچه که گفته شد یکی از سراینندگان در ضمن اشعار خود گوید:

جهاد کرد و اسارت برفت و حبس نشست  
که تاستون دیانت بیابد استقلال  
به حفظ حوزه و در تربیت نموده قیام  
در آن زمان که شدی بدرحوزه همچو هلال<sup>۱</sup>

### اقامه نماز عبادی سیاسی جمعه:

این عالم ربانی در طول عمر سراسر افتخار و بابرکت خود دست به اقداماتی زد که از معروفترین آنها دو مورد زیر است:

- ۱ - به نقل از کتاب مشاهیر دانشمندان اسلام، ج ۴، ص ۳۸۵.
- ۲ - و بعد از فوت این امام جمعه محترم، آیه الله اراکی عهده دار اقامه این نماز سیاسی مذهبی در شهر مذهبی قم گردید و این نماز ادامه داشت تا انقلاب پیروز شد و اکنون به برکت انقلاب اسلامی در سرتاسر میهن اسلامی، این نماز باشکوه برگزار می شود.
- ۳ - کیفیت نماز استسقاء:  
«کیفیت خواندن آن مانند نماز عیدین است و آن دو رکعت است که به جماعت خوانده می شود و اشکالی ندارد که رجاء به فرادی خوانده شود.  
در هر رکعتی حمد و سوره خوانده می شود و بعد از سوره در رکعت اول پنج تکبیر دارد و بعد از هر تکبیر یک قنوت و در قنوت آن هر دعائی که خوانده شود مجزی است و بهتر آن است که مشتمل بر طلب باران و طلب عطوفت رحمان به ارسال باران و گشودن ابواب آسمان با رحمت او باشد و بهتر است که قبل از دعاء، بر محمد و آل او، (علیهم الصلاة والسلام) درود بفرستند».

(تحریر الوسیله، ج ۱ ص ۲۴۵)





استسقاء است که در سال ۱۳۶۳ هجری (مصادف با اشغال متفقین بعضی مراکز ایران را) توسط ایشان وانبوهی از متدینین برگزار شد.

در این باره عالم بزرگوار، حضرت آیه الله اراکی نوشته اند:

«در سنه ۱۳۶۲ که خشک سالی اتفاق افتاد، اهل بلد (قم) از ایشان تقاضای صلوات استسقاء نمودند، حضرتش امتناع ورزید و پس از اصرار بسیار قبول فرموده با هیئت عظیمه از رجال اهل علم و فضل و خلق کثیری از سایر طبقات که تقریباً بالغ بر بیست هزار نفوس بودند حرکت فرموده به مصلاهی خارج شهر تشریف آورده به اقامه صلوات مذکوره پرداختند و طولی نکشید که باران غریب باریدن گرفته و سیل عجیبی ظاهر گردید و براحمدی مخفی نماند که نیست این، الا از اثر دعاء آن بزرگوار و برکت نماز او»<sup>۱</sup>.

آن مرحوم مدت‌های مدیدی مبتلا به کسالت بود و هر روز یک بیماری، بدن شریفش را آزرده می ساخت

و معالجات مکرر بهبودی کامل ایشان را فراهم نساخته بود.

این وضع ادامه داشت تا در سال ۱۳۷۱ قمری اقشار مختلف مردم همدان از ایشان رسماً دعوت کردند که تابستان را در همدان بسر ببرند. جناب ایشان با توجه به کسالت دیرینه، این پیشنهاد را پذیرفتند و روز ۲۲ شوال همان سال، شهر قم را به مقصد همدان ترک گفتند ولی با کمال تأسف در این شهر در هفتم ذی الحجة ۱۳۷۱، مبتلا به حمله قلبی گردیده و روح بلندش به ملکوت اعلیٰ پرکشید و پیکر پاک و مطهرش با شکوه فراوان به قم منتقل و با تشییعی بی سابقه در کنار مرقد استاد بزرگوارش آیه الله حائری، در مسجد بالای سر حرم حضرت معصومه سلام الله علیها مدفون گردید.

و در این رابطه مدتی درسهای حوزه تعطیل شد و مردم شهرهای مختلف ایران

۱ - کتاب علماء معاصرین، ص ۲۱۳ - آنان که می خواهند مفصل این جریان را مطالعه کنند به کتاب «آثار الحجة» مراجعه نمایند.



طالقانی سروده (به عنوان پایان بخش  
این مقال) برایتان انتخاب کرده و نقل  
می‌نمائیم، نظم<sup>۱</sup>:

نمی‌العلم والدين ناعی الردی  
بفقد (التقى) النقی الممجد  
مضى طاهر الذیل من ذی الدنی  
بقلب الی ربه قد تجرد

۱- طبقات اعلام الشيعة، ج ۱، ص ۲۴۶.

و عراق به سوک نشستند و مجله «مجموعه  
حکمت» که در آن زمان منتشر می‌شد  
شماره ۱۲ خود را به شرح حال ایشان  
اختصاص داد و شعراء متعددی در رثاء او  
شعرها گفتند.

رباعی زیر را که سید محسن آل-

### تئوری ارزش کار بقیه از صفحه ۹۷

که تحت شرایط بدتری تولید شده‌اند ارزش بازار و ارزش اجتماعی را تنظیم  
می‌کنند»<sup>۱</sup>.

بعنوان مثال: اگر هشتاد درصد کالاهای تولید شده در شرایط سخت تولید  
شده‌است و ده درصد آن در شرایط متوسط و ده درصد باقیمانده در شرایط آسانتر از متوسط،  
در این صورت نقش تعیین کننده را در ارزش عام همه آن کالاها، هشتاد درصدی تعیین  
می‌کند که در شرایط سخت تولید شده‌است. عبارت مارکس را ادامه می‌دهیم:

«بالاخره فرض کنیم که حجم کالاهای تولید شده در شرایط بهتر از  
شرایط متوسط، بخش نسبتاً عمده‌ای را نسبت به حجم کالاهایی که تحت  
شرایط متوسط و بدتر تولید شده‌اند اشغال کند، در این صورت، بخشی که  
تحت بهترین شرایط، تولید میشود، تنظیم کننده ارزش بازار است... ولی ما  
در اینجا با قیمت بازاری که از ارزش بازار متفاوت است کاری نداریم،  
بلکه عوامل تعیین کننده ارزش بازار را بررسی می‌کنیم»<sup>۲</sup>.

ادامه دارد

۱ و ۲- سرمایه ج ۳ بخش ۲، ص ۶۸، ص ۶۹.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فقدیم به آنان که در آتشش  
حسبی پر پر میزند، بوژه شبنمگام  
که در خط مقدم جبهه در راه گشود  
کربلای اویند .

و احسیناه . . . واعطشاه . . .

ای در غم تو ارض و سما خون گریسته	ماهی در آب و وحش بهامون گریسته
روی روز و شب با دل چشم روزگار	نیل و فرات و دجله و چرخ گریسته
از نایش سرش بسنان چشم آفتاب	اشک شفق بدامن گردون گریسته
در آسمان زدود خمام عفاف تو	چشم مسیح اشک جگرگون گریسته
با درد اشقیان تو دروادی خون	لبلی بهانه کرده و مخورن گریسته



نهانه چشم دوست مجال فراشکار      خضر بدست طائل تو خون گریه‌سینه  
 آدم بی غم‌ای توان روضه بهشت      خرگاه درد و غم زده بیرون گریه‌سینه  
 گراز ازل ترا سر این داستان نبود  
 اندر جهان ز آدم و حوا نشان نبود

در آستانه عاشورای خربار خسینی و طلوع هلال غم انگیز محرم بازم بخیزد  
 دردها و المها ، غم‌ها و غصه‌ها ، شورشها و جرششها ، بشها و نشورها ،  
 شجاعنها و شمامنها ، کرامتها و اصالتها ، سوزها و گدازها ، رازها و نیازها  
 عشقها و شبدائنها ، شوریدگیها و شبغنگیها رسیده ایم . خداوند اچهر سوزی  
 و چه عشقی ، چه شوری و چه شبدائی که هر دل بیدار روشن را آتش زده است  
 این چه الگوی محبت و چه سبیل شوریدگی است که عالمی را بر وانه دهنه خرد  
 کرده است . وای کاش انسانی بتواند راز شهادتش را دریابد تا بداند و بچشد که  
 محبت ، لطف ، عشق ، شبغنگی و شوریدگی یکجا می‌رسد و مضای جانگدان .  
 « وَمَنْ عَشَفَنِي عَشَفَنهُ وَمَنْ عَشَفَنهُ قَلْبُهُ » چلیب <sup>(۱)</sup>

(۱) حدیث قدسی . نور العلوب از مولی نورالدین محمد بن مرتضی بن محمد بن  
 بر مرتضی برادر زاده فیض کاشانی رحمه الله علیهم . « نفعه خطی »

براسنی که حسین علیه السلام کشته شد نامردم بی مظلوم نبی امته و کفر و طغیان  
 برپا کردند؟ برای امر معروف و نهی منکر و احقان حق و ابطال باطل فریاد شد  
 خد مبر ما ید الازنون الی المحن لا یعمل به و الی الباطل لا یثنا هم عنه . لیرغب  
 المؤمن فی لغاؤه الله . فانی لا اری الموت الا سعاده و الحیاة مع الظالمین الا بریئا  
 آری چنین بود . اما اینها همه و همه بهانه های اول راه بود و اکنون که نزدیک  
 در کار است و نه نبی امته ای ، پس چرا هر روز شیفته نشوید از اویم . این  
 جبهه های جنگ و سنگرهای خونین نبرد اسلام و کفر چگونه فریاد و احسانا میکند  
 و چرا بالای سر رئیس همه رنجینی ملایر جا بگناه سلام رژه سپاه پایداران انقلاب  
 « بالثارات المحن » فرستند . و براسنی خیال میکنند که اگر مهدی عجل الله  
 تعالی فرجه ظاهر شود و انقلاب جهانی ما بفرع بیفتد دیگر فضیله حسین علیه السلام  
 و شهادت و کربلا فراموش میگردد . فاش میکنیم و از گفته خود دلشادم ، که  
 در محنه بهشت جاودانی که دیگر حرفی و غمی نیست ما در حسین هم فراموش نمیکرد  
 و انجام حسین علیه السلام در همه محنه ها شاهد جلوه گراست . میدانید چرا ؟  
 اصولاً حسین سبیل عشق و پرستش و فریاد و شهادت و شوریدگی و شهادت  
 است . هر جا کلامی ، دردی ، جوششی و سوزی و از این ضایع باشد بدانند که

حسین علیه السلام در آنجا حضور دارد . نام حسین و فایم حسین و شیعنی  
 حسین و شدائی و عشق و شوریدگی او همه و همه درس آزاد مردی و خفیت جان  
 را بر دم میدهد و کشته شدن مردم نمونه مناجات و معاشقه را در یابند . در  
 هر مصیبتی ، حرفی ، غمی ، جنکی ، آزادی ، شرفی ، اصالتی او را الگو و اسو  
 ببینند و بدانند هر جا پایگاهی از مسلمانان شوریده است ، با مغزی از سپاه  
 بانداران است بالای مرآتان شمار « بِاللَّيَالِئِ الْحُسَيْنِ » است و در دل  
 آنان « بِاللَّيَالِئِ الْحُسَيْنِ » جوش میزند . هر جا پیغمبر و پیغمبران ، انبیا  
 و مرسلین ، شهداء و صدیقین باشند حسین آنجا تجلی و مظهر است . مگر  
 نه آنکه وارث همه آنانست ، هر جا شهیدی مبارک با نام پاکنام باشد ، بن  
 رسیده باشد ، یا زبانش دشمن خسته باشد حسین آنجا حاضر است ، هر جا  
 مسلمانی دم از آزادی و آزادگی بزند ، هر شهر مرد غمخواری که مرگت سرخ را به  
 از زندگی سنگین بداند حسین آنجا حاضر است . حسین در همه جا شاهد حاضر  
 است از قبل از ولادت ما و قبل از خلقت آدم علیه السلام تا بعد از زمان  
 ما و تا صفحه قیامت کبری و بعثت و ابدیت و جاودانگی حسین حاضر است مگر  
 در بهشت رضوان محبت و لطف نیست چگونه ممکن است این دو مفهوم صادق



باشد امانام حسین نباشد . حسین شاهد همه شاهد شهادت است . و  
 شهیدان الهی بجز کس نه . بل بر خ همه بر آستان او شاهد و حاضرند . او با آنان و آنان  
 با او بند . هر کجا شهیدی الهی باشد حسین هم هست چه پری هشتاد و نود ساله  
 باشد چون مسلم بن عوجبه و حبيب بن مظاهر با شوریه و شهنشه ای شجاع باشد  
 چون عباس بن شیبیب و زهیر بن الفین چه انسانی والا و در حد عصمت باشد چون  
 عباس بن علی و علی الاکبر و چه نوجوانی رسیده و دل باخته باشد چون قاسم بن  
 المحسن و عبد الله بن الحن و چه طفل شیر خوار نشسته لب جگر سوخته باشد چون  
 عبد الله الرضیع چه حر باشد چه بنده . چون جوان و غلام ترک حسین چه سفید باشد  
 چه سیاه .

بکسان رخ غلام و پسر پوسه دانو <sup>گفت</sup> دم دین ماسیه نکند فرق با سپید  
 هر جا افلاک بگری راستین باشد آنجا حسین حاضر است . بیخود نیست زبده  
 گفته اند ، که امام هر وقت حسین صاحب السیف و قائم بالحکم است .  
 هر کجا سبیل راستین صلاح و صلاح حسین « روح خدا خجسته » باشد  
 آنجا حسین حاضر است و هر جا حسین حاضر است . آنجا مهدی حاضر است ، و  
 هر جا که مهدی حاضر باشد ارواح انبیاء و اولیاء و شهداء و صدیقین حاضرند و بر آستی



هیچ فکر کرده اید که حضور و شعور همه عالم و آدم با چنین است . سبحان الله  
 این چنین است که عالم همه دنیا را <sup>سست</sup> این چه شمی است که جانها همه پروانه <sup>سست</sup>  
 هر جا گهکاری ، در مانده ای ، و مانده ای در درگاه خداوندی است چنین  
 آنچه حاضر است ، پناه همه نامیدان است ، و براسنی که پناه همه شهیدان و اولیاء  
 و صالحان درگاه خداوند است . اگر لفظ چنین بیک نشاید عمل کی و شهادت کی  
 مقبول است . يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ عازمان عاقل درگاه فرسگویند ، در  
 آستانه فرصد فریب بان درجه ای که در پاره عبادت شرط است لازم نیست چنان  
 میگویم راست میگویند مگر نه آنکه گرم و فوج و غزاداری بر نور در مان همه آن درها  
 و مکمل و متمم آن عبادت مگر نه آنکه نور بیک آمده ای تا قصد فریب های  
 آن عبادت را نصیح کنی . اگر همان شرایط در درگاه تو هم مغیر باشد این که نفس  
 غرض است و درست شد فی نیست . ای محبوب العارین اگر یاد تو و ذکر تو  
 نور تو ای چنین در بهشت نباشد بهشت چه کار آید . صحبت تو بهشت است  
 نحر و طمان آب و درخت و غیر و غیر و چه خوش سروده است عَجَبُ الْإِسْلَامِ  
 نیتین بزی

مفسر و مارتان جهان جلوه تویش میدان تو خاک بر سر این عالم خرا.

انسانهای مغرور منغمس در عالم ماده و عجایبی گوناگون خواسته های نفساً  
 کجاست نشان بیارگاه کبریائی و حضور منزه حضرت محبوب مهرداد ابن الزین  
 وَ رَبِّ الْأَرْبَابِ لطف و عنایت الهی منفضی شد تا محبوبی انسانی و مطلوبی  
 جسمانی را در راه آنان بگذارد تا با انزال و نشستن با او باد لذادگی و شوریدگی  
 با وجوهی خداوند برونند و آن توفی ای اشک سوزان هر مؤمن و مؤمنه ای  
 اَيِّ عِبْرَةٍ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ ، اَيِّ حَسْبٍ ، اَيِّ شَهِيدٍ مَحْسَبٍ ، اَيِّ  
 بهانه آمرزشها و درمان همه دردهای دنیا و آخرت همه انسانها . از چه  
 چیز تو سخن گوئیم و بگذریم مصیبت تو ای قبیله عبرات و اسپر کربان توحه  
 و ندب کنیم . باد توحه آنها که بدل هر مؤمن نروده است . مگر حدیث رسول  
 اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نرورد : **إِنَّ لِقَائِي أَحْبَبَ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ**  
**لَوْ تَبُرُّ أَبَدًا** . (مسندك الرسائل ج ۲ ص ۲۱۷) از برای شهادت حسین  
 علیه السلام سوزشی درد لهای مؤمنانست که هیچگاه بختکی و سردی نگردد  
 و مگر خود نرمودی که : **أَنَا قَبِيلُ الْعَبْرَةِ مَا ذَكَرَنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا وَخَدِ**  
**اسْتَعْبَرَ مِنْ كُتْبِهِ وَ شَهِدَ اشْتَمَ ، هَبِجْ مُؤْمِنٍ مَرَّابِدٍ نَكْدَمُ مَكْرَ أَنْكَه دَبِجْ اش**  
**وَأَنْتَ فَرَاكَرِد . . .** نه تنها مؤمن گریه میکند بلکه همه مخلوقات خداوند

خداوندی بر او گریه و توبه میکند در کامل الزیارات و روایت ابی بصیران  
 امام ابی جعفر با فریاد است که : بَكَتِ الْاَرْضُ وَالْمِحْنَ وَالطُّبْرُ وَالرَّخْشُ عَلَى الْحَبِیْنِ  
 بِنِ عَلِیِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى ذَرَفَتْ دُمُوعَهَا . و در روایت ابی سلمه سراج و مفضل  
 بن عمران امام صادق علیه السلام که : اِنَّ اَبَاعِدَا اللّٰهِ الْحَبِیْنِ بِنِ عَلِیِّ عَلَيْهِمَا  
 السَّلَامُ لَمَّا مَضَى بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْاَرْضُ السَّبْعُ وَمَا فِيهِنَّ وَ  
 مَا بَيْنَهُنَّ وَمَنْ يَنْفَلِبُ عَلَيْهِنَّ وَالْجَنَّةُ وَالنَّارُ وَمَا حَقَّقَ رَبِّا وَمَا بَرَى وَمَا  
 لَأُبْرَى . و اما ما از چه مصیبت توای مهجور و ممنوع سخن گوئیم . مگر  
<sup>(۱)</sup> خصائص المحبین و مزایای المظلوم بایان پذیراست . مگر کلمات الله معذور  
 محضی است . مگر اسرار شهادت تو را ای ابا الشهداء <sup>(۲)</sup> ای ذریعه نجات <sup>(۳)</sup>  
 ای مبعیج آخران و مضاح الكنوز و سر الأسرار و منبھی الأمال فلی میبواند <sup>(۴)</sup> <sup>(۵)</sup> <sup>(۶)</sup> <sup>(۷)</sup> <sup>(۸)</sup> <sup>(۹)</sup>  
 ۱ - براعت استهلالی از مبض کتبی که در باره آن مظلوم نوشته شده است  
 ۲ - از شیخ جعفر شوشتری - ۳ - از ملا آقای فاضل دهنبدی - ۴ - از عبا  
 محمد عطاء مصری - ۵ - از حاج میرزا رفیع گرمرودی - ۶ - از ملا حسن  
 بزندی - ۷ - از نظام العلماء تبریزی - ۸ - از شیخ عبدالرحیم کرمانشاهی  
 ۹ - از حاج شیخ عباس محدث جلیل قمی



بیان کند . اما از مصیبتی سخن گوئیم که از اول خلفت بگوش همه انبیاء و اولیاء  
 خوانده شده است . بر عطش تو چون مادری جگر سوخته نوحه کنیم که امام  
 صادق علیه السلام فرمود : **نُوحُوا عَلَيَّ الْحَبِيبِ نُوحِ السَّكَلِيِّ عَلَيَّ وَوَلَدِيهَا .**  
 نوحه کنید بر چنین نوحه مادر بچه مرده . از مصیبتی سخن گوئیم که جبرئیل بر  
 آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و همه انبیاء و اوصیاء خوانده است  
 از سرخی خون مظلوم تو و یاران تو که بمغفون روایت دامن افق را بر سرخی  
 کشانده است و بقول ابی العلاء المعری :

**وَعَلَى الْأَفْقِ مِنْ دِمَاءِ الشَّهِيدِينَ - عَلَيَّ وَنَحْبِهِ شَاهِدَاتِ**

سخن نمبگوئیم .

از نشنگی و عطش تو یاد کنیم ای نشنه لبی که کف تو سرچشمه همه چشمه ها  
 و دریاها و اقیانوسهاست . ای تشنه سرچشمه همه سیرابها . این چه عطشی  
 است که بمالم زده ای ای چنین مکروب . مگر خود سیراب از چشمه جان  
 نبستی و بقول سید سحر المعلوم :

**لِلَّهِ مُرْتَضِعٌ لَوْ لَمْ يَرْضَعْ أَبَدًا مِنْ شَدَىٰ أُنثَىٰ وَمِنْ طَلَمٍ مَرًّا ضَعُهُ**

الله اکبر . این چه مصیبتی است که عالمی را به نشنگی و عشق تو ای چنین منبلی



کرده است . واعطشاه . . . اینچه جربانی در اصل خلقت است که در  
 هر مهدی و هر مجلای شهودی و جلوه ای دارد . و اینچه شط نشکی و  
 سوزانی است که در رگه های محض کائنات علامتد بسو تا قیامت جربان  
 دارد . جبرئیل علیه السلام بر آدم چنین میفرماید که : *وَلَوْزَأَهُ بِآدَمَ وَ  
 هُوَ يَقُولُ وَاعْطَشَاءُ وَافِلَةٌ نَاصِرَةٌ حَتَّى يَجُولَ الْعَطَشُ بَيْتَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ  
 كَالدُّخَانِ .* ای آدم اگر او را ببینی او میگوید : *وَاعْطَشَاءُ عَطَشِ او بِنِوِ  
 وَآمَانِ* چون دود نمایان گردد . *سُجَانِ* الله . اینچه نشکی است که در  
 آنفمه گرمای آفتاب سوزان بیابان عراق چون دود نمایان شود . *وَاعْطَشَاءُ ...*  
 در روایت عوالم است که : *أَيُّ مَوْسَى صَنِيرُهُمْ بَيْتُهُ الْعَطَشُ وَكَبِيرُهُمْ جِلْدُهُ  
 مُنْكَشٌ .* ای موسی کوچک آنان را نشکی میکند و بزرگ آنان پوست بدنش  
 خشک و در هم کشیده میشود . بدنی که در گرمای روز و گرمی خاک و  
 کارزار و سنگینی اسلحه باید فرقی در عرفی باشد چگونه از نشکی این چنین خشک و  
 در هم کشیده و سنگین میگذرد . ذکر قصص انبیا ، باغزای صدیق مغرب  
 بدر از میگذرد . بنویزد بکلیت شوم . مادر معصومه یا کدامن طاهره است هنگام  
 بار تو احاسر نشکی میکند . شب هنگام در مدینه آنگاه که همه سر برایش

اسراحت بهاده اند تو سر بر فرج دت میگذاری خواب ترا در میباید. رسول خدا  
 را در جمعی از ملائکه میبینی که میفرماید: حَبِيبِي يَا حَبِيبَن كَافِيَ اَرَاكَ عَن فَرْحِيبٍ  
 مَرْمَلًا يَدِ مَائِكَ مَذْبُوحًا يَارْحَمَنِ كَرِيبًا، بَيْنَ عَصَابِهِ مِنْ اُمَّتِي وَاَنْتَ  
 مَعَ ذَلِكَ عَطْشَانٌ لَّا تُشْفَى وَظَمَانٌ لَّا تُرْوَى. عزیزم حُبْنِ گویا میبینم ترا  
 بهمین زودی غمزه درخونت، سر بریده در زمین کربلا، در میان گروهی از  
 امم و حال آنکه نوشنه ای هستی که آتش ندهند و جگر سوخته ای که سیراب  
 نازند. سفیران و فرستادگان قبل از کربلا در کوفه نشسته و سوخته  
 رخ بر ریشه پرواز میکنند. اینان که جگر سوخته از ساحل دریا میگیرند  
 سیراب چه چشمه ای بندای حین، ای صابر محسب فرزند دل بندت که  
 که بمفاد اشبه الناس خلفا و خلفا بر رسول الله باید در حد اعلای کمال  
 روحی باشد میداند که دیگر آبی برای او در خمیگاه نیست. باز هم از میدان  
 برگشته از توفیق صافی آب میکند. این چه نشنگی و چه شرایبیت که از تو میخرا  
 در سفر کربلا تو چه فقه ها که از نشنگی انسانها و حوران رخنداد و چه ترحم  
 تو بر دشمنان و ادبهای سوزان که زبان بزبان نکشت و تو خود بدست مبارک  
 خود بدشمن و اسبش آب دادی. فقه اَفْحِ الرَّاَوِيَةَ در کتب معانی مذکور

است اما تو خرد قبل الظماء و شهید نشنگی ای .

جریان مصیبت جانگداری که همه انبیاء و اوصیاء خداوندی از آن  
گفته اند و بر آن گریه می کنند در پیش پدایش است . اصحاب و اهل بیت تو  
که بهترین اصحاب و بهترین اهلند هر کدام مثل آن بارگرا نبارگشته اند .  
هم نشسته جگر و پر زده اند از کدام آنان باید گفت از پیریشان با جراتشان از  
بزرگشان با کرمی چنان از کیریشان با صبرشان و طفل شش ماهشان و  
شاید کمتر از شش ماهشان و حتی جوانانی هم که با آنهاست همه نشسته و  
سوخته اند . الله اکبر ، ما چه میگوئیم این همه عطش و گرما از کجا  
آمده است . صحرا و درودشت ، سنگها و شنها ، هوا و حتی آب و  
آفتاب همه سوزان و گداخته اند ، سبحان الله ، همه در آتش عطش و نشنگی  
میسوزند . صحرا از نشنگی بیکپارچه گداخته است و آفتاب از همه بیشتر .  
وا حسیناه . . . . . همه حسینیان در این آتش عشق و شوریدگی میسوزند  
خرد که دیگر مرکز همه عشقها وضع همه سوختگیهاست . کدام بار و خویش  
اود منشر بآب رسد ، این چه وفاداری است آن هم که دهنش بآب رسد  
خبره بان تگریست و گریست و چنین زمره کرد :



نشن لب درخیمه سبط مصطفی آب نوشم من زهی شرط رفعا  
 طشغان کن جام محنت سرخوشند آب کی نوشند، مرغ آتشند  
 او که میداند رفتنی است، پس زهی که باسرافزایی و جوانمردی و  
 وفاداری برود. نشن لب با مشک آب برون آمد، اما،  
 بس فروبارید بروی شپش منگ شد بر حالک او اشک برید  
 اشک چندان ریخت بروی <sup>خوشک</sup> ناکه چشم مشک خالی شد ز اشک  
 چشم مشک هم با اشک بزبان از آب خالی شد. ولی،

نایامت نشن کلمان ثواب میخورند از دشمن آن مشک آب  
 و براسنی که این آتش عشق حقیقی که بدل شود بدگانش افتاده است نایاب<sup>مش</sup>  
 جز بر شمع آن مشک درمان پذیر نیست. خورد او هم که دست بر آب پیدا  
 کرد، آبی نیاشامید به اسبش فرمود که بیاشام، جوان وفادار هم،  
 سرکشید از آب همتی کای همام بیور بر من آب خوش باد احرام



واحسبناه . . . در این جریان عصر عاشورا و اولادین جاسه  
 خون و شمشیر موجود آمده است. آفتاب آل ابیطالب منکسف و ماه



بی‌هاشم منخف شده است . و رفاہ ارزش بخش هر نمر زو غنتی بحل رافع  
 خرد بارگشته و نفس مطمئنه مه‌مه‌ده بی‌هشت خاص حضرت محبوب رجوع فرم  
 است . عرش برین ازین مصیبت هولناک بر زمین و زمین از شرافت  
 خرابگاه او بعیش برین رفته است . **إِنَّهُ لَمَنْ مِّنَ الْمُرْسِ مُتَعَلِّقٌ بِهِ**  
**وَإِنَّهُ لِنَظَرِ إِلَى زُورِهِ فَعُوْا عَرَفَ بِهِمْ وَبِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ**  
 ( کامل الزیارات ) **نَظَرُ إِلَى مُسَكَّرِهِ وَمَنْ حَلَّهُ مِنَ الشُّهَدَاءِ مَعَهُ**  
**وَنَظَرُ إِلَى زُورِهِ وَهُوَ عَرَفَ بِهِمْ وَبِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَبِدَعْوَاتِهِمْ**  
**وَمَنْزِلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ( امالی الشیخ )**

غنای فاف راهبر آسانه بود      غوغای نینوا همه اند بهانه بود  
 جانکه خرد بود می آجانناد      مردی کتی که ست شربشایند بود  
 نامد بجز نوای حسنی پرده رات      روزیکه در حرم الست بریزانید

غوغای نینوا پان گرفت و غنای فاف در فریب حضرت خو جای یافت و جز نوا  
 حسنی نوای دیگری در عالم وجود راست نیامد . **وَبَدَلْ مَهْجَهُ فَبِكَ لِنَسْتَفِدُّ**  
**عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَبْرَةِ الضَّلَالَةِ .** و چه بجایت ند به سب حد رحلی  
 رحمه الله علیه بر این رفشان وادی نشکی :

لَقَدْ حَدَّثَ خَدَّ الْعِطَاشِ عَلَى الرَّيِّ      عِطَاشًا وَمَالَتْ حَشَا بَصِيرَةِ اللَّهِفِ  
 سَلِ الْلَطْفَ عَنْهُمْ إِنَّ بِالْأَمْسِ طَبْعُوا      وَإِنَّ اسْتَغْلَوْا الْيَوْمَ عَنْ حُرْمَةِ الْطَفِ  
 همه و همه نشنه کام رفتند و آستان صحرائی کربلا از درد آهشان سپاه وان  
 آن زمان هم ناگون :

زان نشکان هنوز بیروز سپید      فریاد العطش زیبا بان کربلا  
 محبت خدا و فرزند معصومش بدن مقدس شهید صابر محلب راد فر میکند  
 و بالای قبر نام شهید را با انگشت مبارک مینویسد : هَذَا قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ  
 اما نام حسین فرزند علی ممکن است باره در طول زمانهای آینده بسیار یافت  
 شود ، از همه صفات و مشخصات و آثار و احوال و دُرد ها و عجزها یکی را که  
 شاخص و بهتر آن رضحسینی است انتخاب میکند و میافزاید ، الَّذِي قَتَلُوهُ  
 عَطِشَانًا ، آنکه او را نشنه کام بشهادت رساندند . خداوند امگرا این  
 مصیبت پایان پذیر است بعد از این هم هر گاه آن امام عزیز آبی میدید یا  
 میآشامد گریه میکرد و با اشک دیده خود میآمیخت و این شرط وفای همه  
 ما است . همه اذنا یافتنه حضور و شهود و نشنه لغاء و رضوان الله بنشیند  
 ناهبته شاهد شهید شهود باشند . اما همه نشنگی جسمی و مادی دارند آنجا

هم ارتباط این نشکی مادی با نشکی معنوی و سیرانی مادی با سیرانی معنوی  
 در نظر مجرب ما ملحوظ و منظور است . روایت داود رقی در کامل الزیارات  
 چنین است که ابو عبدالله صادق علیه السلام آب طلبیدند و چون آشامیدند  
 چشم او را پراشک دیدم فرمود ای داود خداوند لعنت کند کشنده. چنین با  
 هیچ بنده ای نیست که آبی بیاشامد و با چنین نموده فانی او را لعنت کند مگر آنکه  
 خداوند منال بنویسد برای او صد هزار حسنه و مپا فکند از او صد هزار سینه  
 و بر مدارد برای او صد هزار درجه و گوید که صد هزار بنده را آزاد فرموده و  
 خداوند منال او را در روز قیامت دل خشک محسوس فرماید . آب دادن و سیرا  
 کردن دیگران حتی چهار پایان که ، *أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ إِزَادُ الْكَبْدِ الْحَرَاءِ ،*  
*وَأَفْضَلُ الْأَعْمَالِ سَقَى الدَّوَابِّ* (رسول اکرم ) خورد فضلی بزرگ است اما  
 بخصوص آب دادن در حائر چنین و روز عاشورا نزد قبر چنین علیه السلام آب  
 دهد مثل آنست که لشکر چنین را آب داده و با او حاضر بوده است (کامل  
 الزیارات ) الله اکبر ، این چه مصیبتی است که ناصحی محشر و عطش  
 روز قیامت پایان نمیکرد آن که آب بخورد و سلام بر چنین کند یا در روز عاشورا  
 او در حائر چنین آب دهد چنین است و چنانست شرطی دارد و « شرط



اول قدم آنت که بچون باشی ، آب خوشکوی که حبات نجش هر مرد و پسر مرد  
جگر را آتش زند که :

نشسته لب هیچ مسلمان نکند کافر را      آنچه کردی که لب نشسته بریدند  
باشنگی زیارتش برویم ، زیارت در بر نبی که امیر المؤمنین در باره اش چنین فرمود  
وَ اِنَّ لَكَ اَنْهَا النَّبِيَّ لِنُفْسِكَ مِنْكَ اَفْوَامٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِطَابٍ  
و. که چه پاکیزه ای ای خاک هر آنکه از تو افوا می بخورد شوند که بعبادت  
داخل شوند . امام صادق (ع) بعضی از اصحابش فرمود : اگر خواستی زیارت  
کنی حسین علیه السلام را ، زیارت کن آن حضرت را اندوهگین ، غمگین ، ژولیده و  
غبار آلود ، گرسنه و تشنه ( کامل الزیارات ) . در زیارت و داعی از آن حضرت  
این جمله است ، اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا هَيْبِلَ الظَّمَاءِ . سلام بر فریادی که تشنگی به  
جا ، هر زمان و هر مکان یاد از تشنگی است از عطش و اشتیاق و شور و سوز  
آب که جوشنگی آورده است      نایب شد آب از بالا و پست

★ ★ ★

ای حسین ، ای صدیق طیب زنگ ، ای حبیب مغرب ، ای مجاهد رسول  
خدا ، اوضاع کائنات و موجودات در شهادت هگلی تغییر کرد . در خصائص کبری



و تاریخ ابن عساکر و تذکره الخواصر و مقتل خوارزمی و خطط مغربزی و اغانی مجیب  
 الاشراف و صواعق محرقة و مناقب از شهر آشوب و روایات اهل بیت در کامل الزیارات  
 همگی است که آسمان در شهادت خون بارید . در روایات اهل البیت و  
 تاریخ ابن عساکر و صواعق محرقة و مجملع الزوائد هشی و خصائص کبری و  
 تاریخ الخلفاء سبطی و العبد العزیز و الکواکب الدرّیه مناوی و مقتل خواند  
 است که هیچ سنگی برداشته نشد مگر آنکه زیر آن خون ناز دیدند .

و اکنون ای حسین ای شهید مستشهد و ای شاهد شهرت اکنون بگریه بگریه  
 ابران و جبهه های جنگ ظالمانه که ظالمان و ستمگران مستکبر بر ما تحمیل  
 نموده اند که ،

سر ناسردشت خاور از سنگی <sup>نیش</sup> کز خون دل و دیده بر آن رنگی نیش  
 چه کشته ها و چه شهیدان که در میدانها ز پر آتش دشمن خفته اند ، کسی را بجای  
 نیش نا آنان را بجهت پدران و مادرانشان ببرد . راستی آبا آنان نیز در گریه  
 شد بدعرب و جزوب نشسته لب جان داده اند . باید چنین باشد مگر نه آنکه  
 همگی از خیل حسین بنیاند و خوشا بر آنان که لبافت ، شرف و افتخار چنین  
 نشنگی و شهادتی را داشته اند . چه میگوئیم ، ما را عفو فرما و بخش .

ای آفاوای سُرور مگر نه آنکه همه شهیدان و عاشقان و شهنشنگان در حضر  
 تو و حضور تو هستند . مگر نه آنکه فزان بین عرش نظاره گر مثل و زوار و  
 و گریه کنندگان خرد هستی و مگر نه آنکه هر زمین کربلا و هر روز عاشورا  
 است . پس همه جا فخر حاضری و شهیدی و همه جا بنوشا هدی و شهیدی و  
 این مائیم که باید حاضر در آن جبهه ها باشیم و قدم بر آن تربیهای پاک نهیم  
 کجا قدم نهیم که هر قدم آن تربی پاک شهیدی بی غسل و کفن است بنا  
 چه جرائی قدم بر آن خاک نهیم که در زیر هر قدمان گواشی . خونی ، اشرا  
 از شهیدی بر آن نقش بسته و آن خاک گلگونه را گلزار عاشقان نموده است  
 و اکنون این تربی عطر آگین و سُرخ فام و لاله زار است . شعارشان و  
 پیامشان هم سرخ فام نکاشته شده است که ما بودیم براه حسینی رفیم و مصائب  
 و دردها و المهای حسینی را چشیدیم از میان مرگها شهادت و از باغها مزار  
 و از گلها لاله را انتخاب نمودیم .

این عرصه نیست جلوه که رویه و گران شپرا فکن است باده ابتلای ما  
 از مرگ بی ارزش شنگان باد که شهادت مرگ طبیعی ما است . همه لب نشسته و جگر  
 سوخته خیل شهیدان کربلا پیوستیم . و احسبنا . براسنی هیچ فکر کرده اند

که دروغای جنگ و گرمای تون و شنهای داغ و سوزان خوب و سنگینی اسلحه  
 و دویدن در بیابان خشک چه عطش ما آورد . عطشی که مصیبت جنگ ،  
 آتش ، گرما ، آفتاب سوزان در مقابل آن مصیبت بزرگ چیزی نیست .  
 سلام بر فرّوای حسین ، ای عمل شستگی و عطش این چه سربش که هر که  
 بیشتر بنوشد بیشتر تراست نشسته تر و سوخته تر است . راستی چرا اینان را  
 شهیدان شوریده ترا در داخل مملکت سوزاندند . سید شهیدان کربلای  
 خونبار سرخچه و شهیدان هفتم پسر و هشتم شهر پور چرا سوخته و کباب شدند  
 این همان رمز عطش حسینی است که پایای شهیدان میآید . دشمن پلید  
 نوحه شبها که با بنجرایی نابصیح چنین زمزمه میکرد : آبا مملکت ری را  
 واگذارم که او آرزوی دیرینه من است . با آنکه صبح کم گناهکار بکشتن  
 حسین ، چنین میگویند که خداوند خالق بهشت و آتش و عذاب است ،  
 اگر راست گفتند که من پس از دو سال توبه میکنم و اقول منفرماید !  
 و اگر دروغ گفتند که من مملکت بزرگ ری دست یافته ام و هیچ عاقل  
 نقد بنسبه داده است ؟ .

دشمنان کربلای خرمین سرخچه هم چه شبها که از فکر فروخته ، قتل بکشتن



وسوزاندن تا بصبح بیدار ماندند. مگر اکنون خواب رفته اند، همپای دشن  
 توفردای مصیبت از شرم مردم از خانه بیرون نیامد و دشمنان این کربلا هم از  
 خرد و مردم غلب و شرمناز رفتند. اگر آنان را شرفی، آزادگی و ارزشی بود  
 مردن کنار خجایانهای جمهوری اسلامی را بر زندگی در کاخهای سفید،  
 بروکینگهام، والترز ترجیح میدادند، نتگشان باد که تنگ ابدی را بجا  
 خریدند و شهیدان ما راست فامان جاودانه ناراض خواهند ماند و این همه  
 اثار و مردانگی، شجاعت و شهامت، ارزش و اصالت، عشق و شوریدگی  
 و شهادتی از تو و شهادت خواست ای کشته اشکها و اسپرغمها و غصه ها.



### خُداوند

ز سوزناکی گنار من خلم بگریبت که درنی آتش سوزنده زود بگریبت  
 اما چگونه راضی شوم این اشکر بزبان باد حسین علیه السلام را بیایان  
 بریم. این باد عای شوریدگی چگونه مبارزد. بارالها عمر هم کفایت  
 ماندهد. مگر این چند سطر درد دل ما نوشته میشود، بیفول صائب،  
 هر چند نسبت درد دل ما نوشتنی از اشک خود دو سطر با ما نوشتیم



اما ای حسین تو خود آگاهی که چه دل سوخته و چه عشق و محبت نسبت  
 بنورد ایم . عاشقان همه از جنای معشوق میالند و از بی وفائی او میگریزند  
 و ما دل سوختگان و شوریدگان از تو هیچگاه حنائی و هیچگونه بیوفائی ندیدیم  
 ای حبیب و ای محبوب و ای عاشق و ای معشوق و ای آفا و ای سرور  
 پس چرا اینقدر شیفته و واله و عاشق و دل سوخته ایم . چرا سزا پای ما  
 در آتش عشق تو میسوزد ؟ آخر ما با حل در پای عشق و شوریدگی و شیفگی  
 تو نشسته ایم و از در پای محبت تو فطره ای نوشیده ایم که در یاد ما میگذرد  
 مگر آنکه آب در باشتگی را بیشتر میکند . و آخر هم همه نشسته و سوخته  
 عشق و شوریدگی سر محاکم درت منبهم باشد که در آستانه تو همه بر ایما  
 و همه لطفها و محبتها دست یابیم . ترا محو مادر مظلومات از خداوند بخوان  
 که ما را هم از شیفنگان و عاشقان خردت بپراند و زنده کند که سر چشمه و سر ما  
 همه ارزشها هستند و بس .

بارب چه چشمه است محبت کمن از او

بک فطره خوش کردم و دریا اگر بسیم

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَعَلَى الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْكَ

وَعَلَىٰ جَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّادِقِينَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .

\* \* \*

ماجنرات . محرم الحرام ۱۴۰۵ هـ  
رضی اللہ عنہما



لا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيهِمْ يَدِي إِعْطَا الذَّلِيلِ وَلَا أَفْرُقُ فِرَارَ الْعَبِيدِ... إِنِّي  
لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا

(امام حسین ع)

به خدا سوگند هرگز - همانند افراد ذلیل - دست در  
دست آنان نمی گذارم و همانند بردگان فرار نخواهم  
کرد... من مرگ (سرخ) را جز سعادت، و زندگی با  
بیدادگران را جز مایه ملالت و بدبختی نمی دانم.

مقتل الحسین ص ۲۵۶ تا ۲۴۶

## معرفی یک کتاب ارزنده

# السُّئَالُ الْعَشْرُ

لِشَيْخِ الطَّائِفَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ أَبِي جَعْفَرٍ

مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ الطُّوسِيِّ (ع)

(۳۸۵-۴۶۰)

مُؤَسَّسَةُ النُّشْرَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ الْبَابِيَّةِ،  
لِجَمَاعَةِ الْمُدْرِسِينَ بِمَشْرِفَةِ (إِيرَان)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الرسائل العشر در بردارنده ده عدد از رساله های شیخ طوسی علیه الرحمه می باشد. که تعدادی از آنها برای اولین بار منتشر می شود و در ابتداء آن حدود ۶۰ صفحه شرح حالی تحلیلی از زندگانی مرحوم شیخ رحمه الله به قلم آقای محمد واعظ زاده خراسانی آورده شده است که برای عموم برادران روحانی، فضلا و محققین سودمند است.

گرچه رساله های مرحوم شیخ احتیاج به معرفی ندارد ولی عنوان رساله های موجود و محقق، مصحح و مآخذ تصحیح آنها از قرار ذیل معرفی می شوند:

۱- رساله المقدمة فی المدخل الی صناعة علم الکلام. بر اساس دو نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی ملک در تهران تحقیق و تصحیح توسط آقای محمد تقی دانش پزوه.

۲- رساله مسائل کلامیه. بر اساس پنج نسخه خطی موجود در کتابخانه های: آستان قدس، دانشگاه تهران (۲ نسخه) و کتابخانه آقای سید محمد جزائری (دراهاوز) و کتابخانه شخصی مصحح و محقق: آقای سید محمد علی روضانی.

۳- رساله اعتقادات. تحقیق و تصحیح بر اساس یک



دفتر انتشارات اسلامی

وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

نسخه خطی موجود در کتابخانه مصحح آقای سید محمد علی روضانی.

۴ و ۶ و ۷- رساله های (الفرق بین النبی والامام)، (المفصح فی الامامة) و (عمل الیوم واللیلة) تحقیق و تصحیح آقای رضا استادی بر اساس تنها نسخه های موجود از آنها نزد آقای سید عبد العزیز طباطبائی که از روی نسخ موجود در کتابخانه های ملک، و آقای عسکری در سامراء جهت خود استنساخ نموده است.

۷- رساله الجمل والعقود از شیخ طوسی. تحقیق و تصحیح با ۳ نسخه خطی موجود از آن در کتابخانه دانشکده الهیات مشهد، کتابخانه آستان قدس و نسخه دیگری، توسط: آقای محمد واعظ زاده خراسانی.

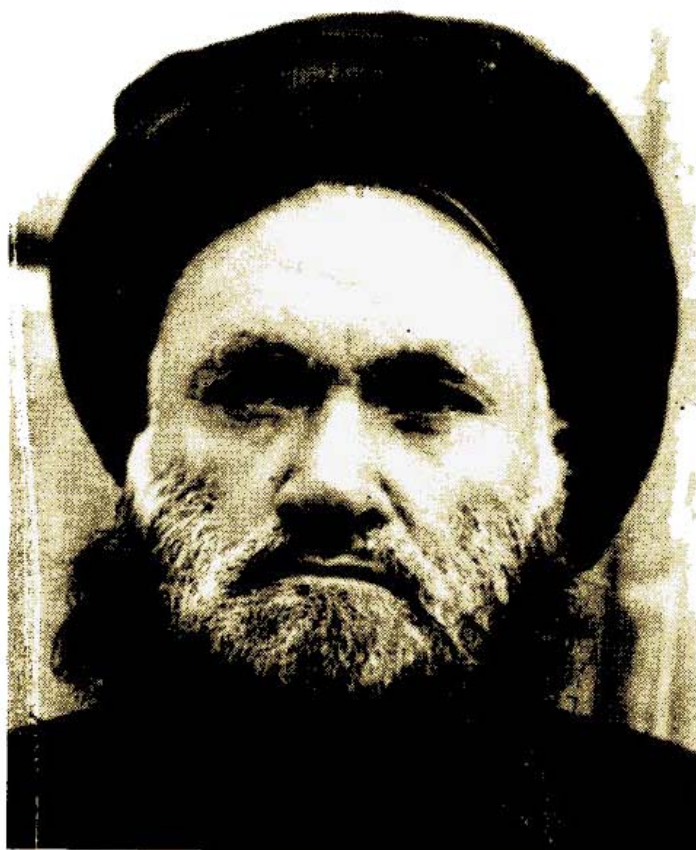
۸- رساله در تحریم فحشاء. تحقیق و تصحیح با ۲ نسخه موجود از آن در کتابخانه آقای روضانی در اصفهان و کتابخانه آقای طباطبائی در قم، توسط آقای رضا استادی.

۹- رساله الایجاز فی الفرائض والموارث تحقیق و تصحیح با نسخه خطی موجود در کتابخانه ملی و نسخه مطبوع سابق. توسط آقای استادی.

۱۰- رساله المسائل الحائزات از تحقیق و تصحیح با ۳ نسخه موجود از آن در نزد آقایان: ۱- سید عبد العزیز طباطبائی ۲- صفائی خوانساری ۳- کتابخانه آیه الله نجفی توسط آقای رضا استادی.

تذکر: این مجموعه کلاً تحت اشراف حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای استادی دامت افاضاته طبع و فهرست های مختلف (آیات و احادیث و اشعار... موضوعات رسائل...) تهیه و تنظیم گردیده است.





آیه‌ا... سید محمد تقی خوانساری «قدس سره»

بها ۱۰۰ ریال

• آدرس: قم خیابان شهید اکوی ملک صادقی

• صندوق پستی: ۱۹۸

• تلفن: ۲۲۹۹۶